

START

REEL 133

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.



AIIM

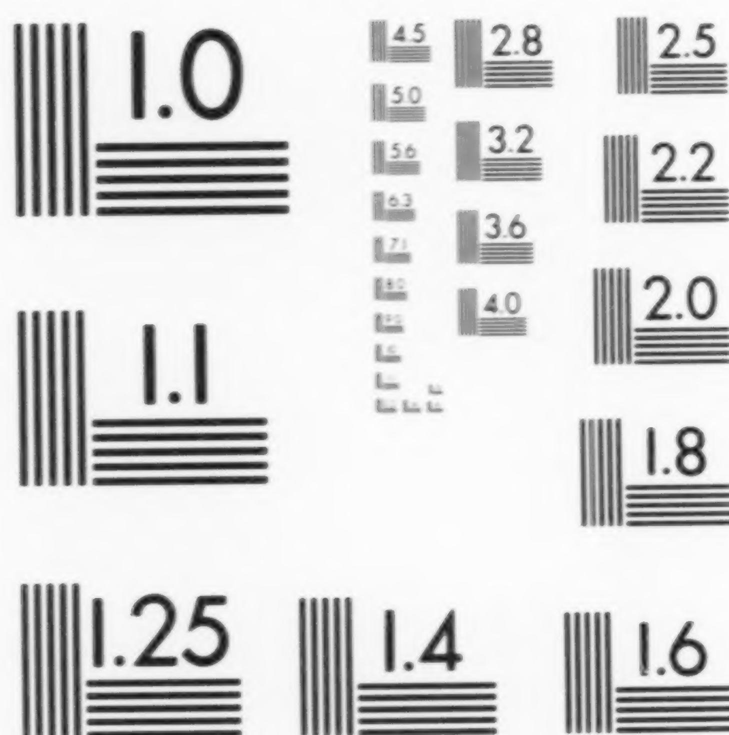
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980





MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms. coll. no.60 RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 135

Author: Not given

Title: Not given, several treatises are bound together

207 fols., 7 x 4.5 in.
(178 x 114 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

Materia Medica
(giving habitat
etc. nature of
drug (vernacular))



هو العالم

چهارشنبه دوازدهم ذیقعده [illegible] لا یحتسب از [illegible] نشود حجب [illegible] تحمل شود لا 2

BLANK PAGES

3

BLANK PAGES

BLANK PAGES

5

BLANK PAGES

BLANK PAGES

۵۵

در بیان منفعت نانها نان گندم گرم و تر است نان خشک

گرم و خشک است نان فطیر غلیظ است و دیر هضم ادرد نان جو

سرد و تر است و مولد ... درد باد انگیز ... تا نیکو ... جو با ... خو

نان برنج گرم و خشک است قولنج و درد شکم ادرد باد و عفونت با شیر ...

نان باقلا سرد و تر است نان ماش گرم و خشک است ...

سنگ ... نان جو سرد و خشک است ... بواسیر و اسهال ...

و درد قولنج و شکم ادرد باد ... نان عدس معتدل

... و اسهال ... سودا ادرد ...

و تر است ... شکم نرم دارد و درد معده ادرد باد انگیزد

با سرکه ... در آب نیم ... سرد است

گرم ... است و درد ... شکم ... اب ... سرد

و تر و غلیظ است گرم ... است اب ... اندکی

میل به ... دارد و درد سر و ... مزاج ...

... غلیظ است ... اندکی ... لا ابالی

اب ... صبح ... نرم دارد و ... معده ...

BLANK PAGE

تورث بر معدسنیت کورت ای سفند ترم و تر الک بره
ترم و تر ایست لوتک ای کاو سرد و خرکت کسب الب کرم تر
لوسک ای کبر ترم غبیط تورث خوک معتدلک لوک الاهو
تر هست کوسک ای خرکوش کرم خرک لوک بزلوهی معتدلدیت
تولک کوی کرم خشک دراج معتدلک کسک ارغی فائله معتدلدیت
کسک کبوتر کرم کوتک مرغ لابی کرم غلیظ کوتک کی دوس
کرم و خشک لوک لکلک کرم تر اسک لوکت کلنک کرم و
خشک لوکت کنجشک کرم خشک لوکت بط کرم تر اسک
فرفیری وزکت سفیش اسک تا اولن بو ایزن اسم اسک
لامحی بونانچه نان خواه الدنجا الا فارسی اجاص اسک الوجه
فارسی ادرک لا انی بحجان هند اسک مقناطیس لا اهن ربا
اردسوس دار خشکار سولق الشعراردو سولق البنق
ارد کنار الوی سفید شاهلوج الوبالو فراسیا اهو غزال
آمله املج اسک اب بلشکر عسل القصب اسک اب بارن
ماء المطر اسک

اب دوسانده ماء الشوریت اب حمافتره ده لشک الشعیرت
آب پنیر ماء الجبن کبک ابن سهید مرباه آبک زیبق
آغو به زری دقلیست آغو زر به زرلی لبلابیت آبجو جو قنه
مترادف اشباران اش حا ادزبوبه بفارسی کل اشنان
آبق زیبق آلک واله فارسی سبال الضبب آهو زری خردل
آک بتوه هندی اسم آتش آنه هندی سویق القرحار
شوره کوینده و آن از بخار مائی بر روی زمین شوره زار
هم رسه و بعد از تصفیه ان با آتش شوره نمک میشود و
در آخر درجه سیم گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ
بدن و مسهل و در نهایت حرارت و قوت است از نمک و بوره
و در افعال حب اسپرزه و در دلم نافع و مجرب دانسته
و مصلح کتیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش
ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکنه حب و اضافه
بداینکه بجمیع چیزها نفع شوره مجرب است

و از خواص او سرد کردن آبست بعمل مخصوص که آب
را در ظرف روی نو نیا کرده در آب شوره حرکت دهند
و اجزاء اعظم بارد است ابهل بفتحتین حالیست
ابرفاری اسفنج است ابو خلسا فارسی هوچوبه
قسم اول نباتیست شبیه به برگ کاهو و باریکتر
و سیاه لون و ساقش مزغب گلش اشقر و دانه او
سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و پوستش تا چهار
ماه با ملبس در اول و دوم گرم و خشک و محلل ا
خلاط مراری و سالی و قابض اسهال و مدر حیض و دا
فع معده و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و
حصاة و یرقان و تپهای کهنه و طلای او جهت کلف
و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل ضماد زیر و بالا آرد
جو جهت حمرة که با دو سرخ گوسفند نافع مصلحش روغن
بنفشه و کثیرا و قدر شربتش دو درهم است جنس او ادله عد

روغن

در رد و سن بحرق شهد و قرص و طلای ملبث دهند جمله کوفتگی آتش و بیخ او موی را
قسم ثانی برگش بزرگتر و دخن تر رسانی و دراز و برشعبه و گلش مایل به بنفشی در ریزه دقاق و زرد
از قسم اول و خماوش جهت جذب و منع عرق و بسیار جالی طبع است قسم سیم برگش
ریزه تر از اول و صغیرتر کمتر و شاخهای او ریزه گلش مایل بنفشی و بیخش دراز ترو
سرخ تر و بسته طعم تر از همه جهت گزیدن افعی و سمهای از بیخ او با شراب
کبریتی اشتها است و تعلیق او مانع گزیدن هوام قسم چهارم شربتش ایشت
و از تخم او زیره تر و بیست الی بیست در اخرها گرم و خشک ملینمات او با نمک
زونا و فرو ما جهت القرحی و بسیار گرم اعانه توبیت نافع خماوش با پیه بزرما
پیه خوک جهت قرن زیر و نقرس و اورام سلعه و عصاره او با عسل جهت ملاع و حمول و
جلوی در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و اضمای حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت
تنقیه دماغ و رفع لاسار و غلظ اطفال و سم که با ضماد او جهت
سپرز ضماد روغن که در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل
و سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ریاح است گلش قوی

ابرون لغت یونانی دایم الحیاة است و بعربی حی العالم
بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین و همیشه سبز است
و در آخر درجه دویم سرد است و در اول خشک و در قوة قابضه
و رادع و مفتح سدهٔ جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام
کرم امعا و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده و حلق
و مانع نزف الدم و جهة سحج و اسهال نیک است و قیه از آب
با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهة قروح خبیثه
و مفاصل حاره و زخمهایی که بر و سوختگی آتش و نمله را
و ورام حاره مجرب و نقرس مجرب و نطول عصاره او
جهة گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهة درد
سر و اکتحال او جهة رمد و حمول او جهة قطع رطوبات
سائله رحم مفید و طلاء او جهة باد سرخ که [illegible] زند
خون اسموضع با آب و مخلوط کرده مجرب است و باضماد
جهة خارش بدن بدستور آنموده و برگ خشک
سائیده او را

جهة و منع اسهال نرمن مجرب دانسته اند و فرنجه
برگ او جهة سیلان رحم و قطور روغن زیتون
که برگ با عصاره او را در آن جوشانیده باشند جهة
درد گوش حار بسیار نافع گویند و مضر سپرز است
مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از عصاره او ۳ م تا نیم
تا هفت م و از برگ آن تا ۵ م بدلش کاهو است اباذیج
آنچه در طعام کنند ابر کمچی بترکی اسم حباذ بست
ابرک هم طلق است ابراد بلغت شام سورنجان
ابو فروه اسم شاه بلوط است ابن آوی کلب بریت
بف شغال نامند ابو الاجاد کبریت ابو الارواح ن
جیوق ابریز ذهب خالص ابردیون یونانی اشنه است
اب سنبل الطیب است ابو ملمون [illegible] الشف ابریزطین
مصریست ابریموف بروعی ابرسا ابرقلیا دوحی ا
سفاناج است ابو غلس دعی کل خرما است ابرنج
برنج کابلی ابراهیمیه از جمله [illegible] و از [illegible] غوره و قند
و غیره ادویه حاره و بادام و گلاب [illegible]
و [illegible] معده و دل و جگر و مفرح است

انرج بفارسی بالنك و ترنج نامند پوست او در

دوم گرم و خشك و تخمش در اوّل سیم گرم و در آخر دو

م خشك و برگ و شكوفه ان در اخر ۲ گرم و مجفف

و محلّل و ملطّف اند و ترشی او و مقوی دل و دماغ

۲ سر بخشك و قابض و مسكن قی صفراوی و مقطع

مرة الصفراء باقوة و صاف كنندهٔ روح و خون و ما

نع ریختن صفرا بمعده و جهة تقویت معده و خفقا

ن حارّة و تسكین حرارة احشا و یرقان و تشنگی و

اسهال و ضماد جهة گزیدن عقرب و پرنده

و ماد نافع طلا جهة كلف و قوبا و جهة قلع زنگ

سیاهی و مركب از جامه و قطور او جهة یرقان

که در چشم باقی ماند و غرغرهٔ مطبوخ او در خناق

اخراج زلو كند بست اب نارنج و اب لیمو و چون در ب

او را جنه غلبهٔ صفراء و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم

الكحال او جهة بیاض و لو نشسته اعله سحنا منده ما

نافع صعود بخارات بمعده و طبیخ پوست او جهة

خوشبو كردن دهان طلا اش جهة برص مفید

و غیرها

و عقرب مجرب او را در جامه بكن اندنا نافع كرم زدن

و چون پوست بكعب او را بالتمام در شراب اندازند

در ساعت ترش كند و با اب با شراب جهة گزیدن

عقرب مجرب و بد ستی ضماد او و اشامیدن بلی هم

از مغز مغز او و بغایت مدرّ حیض و كشندهٔ جنین

و دوغن تخم او جهة بواسیر و چون كسی با آن تدهین

كند عقرب با او نزدیكی نكند و بوئیدن ترنج مقوی دل

و مؤلف حرارید محلول در اب ترنج داله دو

قا دوده كرده در حام كذاشته تا حل شده باشد

جهة دفع سموم و امراض اعضا ذئب و جهة زهر

مبداشند چون با شربه مناسبه بنوشند

[illegible]

دندان نافع

اشمیر یونانی بابونج است اثاثن عربی حماد
شیردهٔ اشباطون شراب است اثاولیون شرغاز
اثانقون اشق است اسمد بفارسی سرمه نا
مند سنیکت سیاه اهل کره ادا اعتقاد انست که چون
چند روز باصابون سبک بنمایند قلعی خوب
میشود بهترین او اصفهانی در ۲۳۲ خشک است
ومنقی جراحت وخمها است ولوشت زیاد وجهه
تقویه باصره وحفظ صحت چشم ورفع ماده
ورطوبت وقروح واندمال ان والتیام سایر قروح
اعضا وباندک مسک مقوی باصره بیران وحمول
اوجهه قطع جریان حیض وخروج مقعد وضماد
اوبر پیشانی ونصف سر جهه قطع رعاف که از
حجب دماغ باشد وباپیه تازهٔ جهه سوختگی
اتش وباحضض وشاغ جهه دمعه وجرب مجرب
آجر کرم جهه زخم رطوبت باردهٔ ورنجه مجرب
خصوصاً وفی له دو عن کل بر انزخیه باشد چون
اصراب بدیده تا بیاد تافته در ابیشر اب اندازند
که ابر بجوش آورد سر دابخار ان بدارند معروف فی
در

13
در
تحلیل مواد بارده دماغی ونزلات مزمنه ودر ربع
کهنه مجرب وقدر شربتش تا یک درهم وروغن او که از اجرا
بقدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر و
عن ریشون انداخته بعد از ان کوبیده باقرع معلق
س تقطیر کرده باشند بغایت گرم واشامیدن او
جهه سنگ مثانه مجرب ومقوی بطن وجهه سایر علل
مثانه نافع وکشنده کرم معده ونفخ باطنی وظاهری
وسموم بارده وگزیدن عقرب وفالج ولقوه ورعشه وعرق النسا
ومفاصل وتحلیل خون منجمد باشراب دوغ وجهه ضیق
النفس والتحال اوجهه تحلیل است نزلات سده مفید و
حمول ان جهه کثرت خون بواسیر وساقط کردن
دانه بواسیر ودفع کرمهای مقعد ورفع درد حبس کنند
خون حیض واخراج جنین وسعوط او جهه
صرع ونسیان ودلوکت او جهه لثنن کرم دندان
وتسکین الم ان طلاء او جهه دحم انسک سعدیل
قطور او جهه ثقل سامعه نشوف اوجهه امراض بارده
دماغ ضماد او جهه ورم سپرز با اشق قدر شربتش
ا م تا ۲ م مطلقا ... اجود هندی کره ...

اجوابن هو نانخواه اجاص البخارا اکرحه الوتی دوذد

وسیاه است وهی ادالوه سیاه نزدیک است مسهل صفرا

وتسکین حرارت دل وتشنگی وجهت تبهای حاره وصلح

حاره وضماد ... نافع وطبیخ نیم رطل او ۲ رطل اب تا بنصف

وسد با قدری شکر مسهل خوب ... دریت وهی افیون ...

مثل سایر ... مضر سعال ... غرغره بطبیخ او برگ

جهت منع نزلات دماغ وتقویت بن دندان وامثاله

ان جهت دفع کرم معده وضماد برگ او باسرکه

جهت کشتن کرم امعا مجرب مصلحش گلقند ومبرد

مصطکی کند عسل ... شربتش نیم رطل بدلش ... هندی

وجهت سرفه واکتحال وحدت بصر وضماد او باسرکه جهت

قوبا وجوشش بدن اطفال ... سرد ... وملین

اجلا صندل هو صندل ابیض احمر ابیض بغا دسی

کل کافته قوتش تا ۳ سال ... ضماد او جهت

قوبا باماست ... مثانه واحتباس بول مجرب طلای

او باعسل جهت بهق برص وقلاع اطفال باسرکه جهت ...

داو ... ریش ...

14

اخثاء البقر

وادوام حاره وباد سرخ مصلحش نصل اخثاء البقر

سرگین گاو در امراض گرم خشک واشامیدن ۲ م ۲ تا ۳

ا ان سوخته او جهت استسقا ورفع سموم وضماد

تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات

وقطع سیلان خون ونفوحم ودرد مفاصل وعرق النسا

ورفع ... باخلا جهت ورم ... بازعفران

... مزاج ... ضماد ...

او دررو ... جهت ... دن ... واسهال ... زیر ناف ... جهت

[illegible]

وبریخ هند ضیا ... نبد

قطف

اسفاناج آسفناج خام اوجعه در بکلی بجه اوجرت

در دسر ونزلات و درد مفاصل و احتباس بول که انجراد

اسرنج سرنج است خردل ابیض اسفند سفید اسقلبیا

طیقوس حلبنا دا اسلیحوس سلیخه اسر بطبی سنک

اسرخاد ذبیح احمر اسریقون زنجفر سوخته اسکن بهمن

برنفطونا اسبرزه و اسبغول است اسفند حرمل اشقاقل

شقاقل اشنان دادو دو فای خشک اشمونت تبغا

بح اشرکیاه سلیخه صابع ملح الملک اکلیل الملک

اطباء الکلبه سیستان اطروخیا بادرنجبویه

بلغر جاوذیمن توشا در اعرالیوس یونانی حنظل است

اغلانزاشی ترکی جند است لبن الخیل افیون تریاک

افربیون فرفیون است افیس سفانی تخم جنبا

افشیون بادآورده است افتعابن داد

چینی اقیمونا سداب افحی ان عربی ادیبانی

فادیک بدن اقاقیا عصاره قرظه است

اقط

اقط گشک است انیمادون سی دیخان است

اقطوماش است افرقرا عاقرقرحا است اکادع

باچه امند بهرایهن او باچه لو سفند ریالیاله

است جنبز بواسیر و سود او خشونت حلق و سینه

و شقاق لب و زبان و کرفتکی الاوان و سرفه و التیام

شکستکی اسحق ان باصمغ عربی جیه ابحق داسهال

و حقنه او جهت زحیر مجرب و نطول او جهت سوست

دماغ و ضعف او و تحلیل خنازیر و اورام صلبه طلا

دوغن جوز ان با فرفیون و زعفران درد و غن کلیه

تسکین درد سر و مفاصل مجرب با جرجیر ساقط

دانه بواسیر اکل النفر فرفیون و کوبیه کافور است

اکسیا بوس صندس است اکرفش کرفس اکراعود

الهرس جوز بست الهدبن داودی کرده بر عضو

به بند تا متعفن نشود جهت تشنج ببی الباء

یونانی خطمیف الوحی سناء مکی

آمله ترکی تفاح الهندی بر زبان الاحی نامله
المفطرون لهرباء الساناتحی امیربادیس ف ذرشک
اموبنا فن یونانی اشق امبرس ناتحو امالطبطی
شادنج امعامبن ابغره امرود کمثری است آمله
شاد کودرد انسان جرکت گوش ادمی کشنده است
وضماد او جهة شقیقه نافع استخوان پوسیده او در منع ن
بادی اکله مجرب استخوان سر خندم سه روز هر روز ام
با مثل او شکر جهة سرع و عرق النسا آب هن ناشتا کننده
کرم گوش و هوامی که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب
وکشنده مار وجهة قی با و بیاض چشم با سرکین عصفور جهة اجراح
با عسل جهة کلف جلا اشاد و فرهر و دیاس دندان انسان
برا ن و جب مسکن درد دندان وجهة دشوار داعیه
و دفع خوف و خون او جهة نقرس مفاصل عرق النسا اشامیدنی
ان باعث الادث له حیض او جهة دفع تب لرزه مجرب
بول انسان خصوصاً اطفال جهة سرفه کهنه و جرب و حکه وقوبا
و عسر النفس قطور او جهة بیاض نظر اطفال که غذای لطیف داده باشند
خشک کند در حلق جهة خناق و ورم گلو ضماد او با عسل
طلای او جهة جرب و جراحات اشامیدن ام او جهة سرطان و اسهال

[illegible]
... انحص در محبت صاحب
او و اسهو زاننده با عسل بیاشامند ... خاصیت
ناض محبن تعشق وسد لعبی لفره ... ناض با همین خاصیت
داد دمو سوخته انسان شراحهة منع سفید موی و استسقاء
و دفع سموم و دیر اسهال سنگ کرده و مثانه اکتحال او جهة بیاض چشم
و قطور او با روغن گل سرخ جهة درد دندان و گوش و ذرور
انجره آملج و منع زیاده رضها انجدان بفارسی
انگدان و کوما و انکره و کلپره کبا انرا کماه نامند
سعید من نیم او وسیا متربد احیض و اشها سکنجبین
او جهة تب و درد سینه و سرفه و عرق النسا مفاصل و ا
ستسقا و پرقان جب السیدن انجرب سرکت او جهة اکله
مقعده شربتی (۲) طلاء او مانع زیاد شدن خنا زیر و ملح تخمها
اشنون با دان سرشته کرده او جهة مفتح سده و جگر
وجالی مجاری نفس و جهة صداع و شقیقه و درد سینه و
سرفه و ضیق النفس و تب بخور او جهة درد سر و نزلات
واخراج جنین سنون او جهة جلا دندان و بوی دهان انجا
او جهة سل کهنه مجرب و قطور روغن کاله اللی در انجوشانده
جهة گری و ثقل سامعه و خاسدن ان جهة خفقان و طبیخ او با شکر
جهة ذوق و نفخ و دن زائد مطلخ ... قدر هر شربه دو درهم کمیه
انزروت ... در اصفهان کنجد و در تنکابن نامند

مسهل بلغم وغليظ صفراء واستعمالی وجهه التمام وکوشت باد
پاك كرنين جرك زخمها وخنازیر له دوحلق بهم رسدن و
باعسل نبلد دوکوش کزاشتن جهه پاك كرين جرك كوش
الكحال دریشیر الاغ با دخران جهه رمد چیبدن بلك چشم
ودفع نزلات وجرب چون بامرط و بدهم جان سوخته
شکر با التوبه زوود لبان زن جهه بیاض عین مؤلف مجربدر
انفحه پنیرمایه است بادنجان انقرد با تعی بلا دراست
اخذان سیالبوس است انجل حطمی است انادکیوع
خشخاش اند یقا بیونانی واسطوطابرهی کاسنی ا
بنجخ عود انی اسطوخودوس اندامرس ماش است
انحفینا جلنار انفاق روغن زیتون انجرات مرزنجوش
ابنوس نانخواه انانا مویزج انقاصنون افسنتین ا
نفر ذاج البقر است انجی تمراست انکوز جنتیت
اندله بیض است اندران حنظل انولاه املج است
اوسید نیلوفر اوحالبوس ابوخلسا است
اوداسالیون کرفس اودر ابیست اومادیقا
دادوی دومست اوادن بیونانی بعض طیور واست
اوفلیمن تخم خنك است اومانیا منثور است
اوترخندس زنبق اهلیلج اصفر هلیله زرد است

درا

دواء اول ۲ سرد خشك مسهل صفراء بلغم وقطور رب خیارشنبه
اوجهه دمعه ورطوبات حده بجرنافع در بر شستن اونقوع
لث خون بن دندان وبامزن کوشت او مفنی است
کوسند چون هلیله در آب حنظل تازه الجعل بورو وه پرورده کنند
مکرر بجای صبر شد بدست بیرند اسهال کنند کوسند هلیله
واسال بکرانه هرروز تناول نماید موی سفید نشود ابرسایبونا
قوس قزح ومراد اطباء بنفشه کویند هرکا باماسا واصل
سوسن که باعسل سرشته باشند جهه سرفه ضیق النفس مجرب
فدته سرشتی ۳ ابریس نحاس ابویس زنجار ابکیره زی
عنبراست ابیکت نزهی ابرشیم ابنلك حماد ابیار مسك
ابلوج صبرزرد ابهم سنا با بونج فارسی بوبه بادنجان کرم
خشك با روغن ملین نبع باسرکه مدر فالنغی بول بالخاصیه
مسکن صداع حار خوشبو کننده عرق مورث درد
بهلو وبواسیر محلل سودا مفسد رنگ وخیارضماد
دنباله اوبا روغن بادام جهه بواسیر وامراض مقعد چون ابادنجان
نجان وامهرالجنه مضمحل سدّه صاف نمود اب انار
باروغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود در مرهم
وایکیال برنك بدن کنند کمشو اضافه نماید جهه بواسیر
الکحالت خشك وجهه بیاض وجلای باصره ودمعه نافع
باقلی تا نه اش دراول سرد تر وخشك او سرد خشك
ضمادش با درد
کلفش کرم

.۲۰

۲.٪ لسنه لهذا الزابهودوم

بادروج لغة نبطی است بعربی حوك فارسی ریحان کوهی
گل او سرخ نرم خشك است نشان او معطش جهة خفقان سرد
ضعف جگر رسانیدن سنگ مثانه طلا او جهة گزیدن عقرب
و زنبور و تضمید او بر پستان دافع او رام مولد شیر است
خائیدن او جهة دفع گندگی دندان و درد گوش بادزهر اسم
فارسی تریاقست عربی حجر السم مراد از حجر التیس است
و امتحان او انست که قدری چوبه را بر روی سنگی بسایند
و بعد از ان بادزهر را بر آن رنگ دهند چوبه سرخ شود
خوب است الافلاد گویند علامت خوبی آن در آفتاب گرم
عرق کند و قدری را جامه از آب سائیده در گلوی اطفال ماده
کنند یکبند و جهة خفقان مجرب با شوی باشد است
و زهره او جهة نزول آب و بیاض عین چون چشم او داد در
بادچه کبود بسته در بازوی چپ بندند از طحال منافعها
مبند و نشف دو نیم درهم زهره او و بر سر و دماغ او جهة خفقان
سودا مجرب بادنج عنب الثعلب ابرنج نارجیل بادی زعلا
مرزنکان بابا ملغل بالفیس ابو خلسا است ابری ۴
دیجان بایره ۴ خباذبیت بالث ۴ اسفناج بالنك
اترج بادیان رومی انیسون بادام کوهی حلوذا
اد ترکی برنالنج بال ترکی عسل ببغاه طوطی
مرلی

سرکین او جهة دفع کلف و اثار سنگی کردن رضاد
برانه دادوند طوبل تنبك ۴ تقم تبکری ۴ نمانست
بجهوم ۴ عقرب برموثی بنونا برزطونا براش بونا
منتن و کراث نبی کومینی برتقی اشق بربوق
بلغة مغربی شمش لغة شامی الوجه بربی یونانی ابرشم
برمینی صراست براجیل کرفس براهیا ابرانی تخم وادیا
بربجن بنونا اشنه بروش بونا جنین برسیقامیلا
یونا سفرجل برسا بونا بهق برك سل وسمه برسنوت
خطاف برشه شش کر عربی دبه نامند برزقطونا
در اصفهان اسپرزه دوشیدن سنگو بزاق بضاست
بفارسی آب دهن ببابسه بزاد بزمغز و مبش
شامل بزمچه وطل بری بزغاله جلب تبید
خیس احمر ۴ دمرجان فی بیخ مرجان دمرجان عربی فرول
و بیخ مرجان نشف بستیالج بفارسی خلال مکرر
نرکی در منزه نرکی طبیخ او جهة درد دندان و سعال
بشی بعربی برك حنظل تبولبوب سرنا برزقطونا

بستان افروز حبق بستانی تاج خروس دکل حلوا

بنات البلغة بربری لبفایج بنم صوفست پشکت نرکی

سنو اسنت بنم و وغ طحلب بشیاس اسطخو دوس

بطیخ خربوزه یونانی ناقش خربوزه کرملک معتدل

پوست خشک ایدر دیک ان اختن باعث دور بختن تخم

وتخم او کرمنر جهته سعال در دسینه خشونت زبان

وتبها حاره وتسکین حرقت وخشونه قضیب ا ازجهت

حصا بحر وسد وضماد تو بیده علی مقشر اوبغایت

جالی بشره وجهت کلف مجرب ومفرسبز دلاع دابوز

بطرلحول صفدع بطیفا یونانی مومیا بطراللون بنفشه

بطبنه پل بقلة الحمقا خرفه بعربانی ادغیالم و بغرنکی

سالی کو بند باآد ه جو جهه شقاقلوس وورم عین وشراو

حمره اسا مید ان باد بو نذ جهت ا بقی تبته بویکی

ان جهته صداع وباعد ادنزا ادتقبه باقلی مسقی بیع نماید

قبل ادنبت حبه ب ام وطلا دوعن باآب لیمو دفع او

نبت او میکند بقله بادرنجویه بقلة الملک شاهتره

بقلة القدس فودنج بقرکاو سوخته شاخ اوام باباء

حمه

بالکلی مجرب

طلای زهر ادحت

ازبرن عفونت دهان ذا

وتسکین برد رضهما ودرد قضیب

ودونرج د قضیب مجفف دا بولان

[illegible]

لوے ماددان فادسی بربجاسف پوست فادسی سلخ الحیہ است
بوزیند قردا بهش شابلوط ومصل تازه دابن اسم خوانند
بهرما کل عصفر یاقوت نیخامنک بهرہ عم بهیرہ بلیلہ بهلا نوہ
بلادر بهنگرہ فاج پهپن ثرود سنا مکی بصی تخم
لفزانڈہ هر کاہ مود درباذ ذدہ تخم مرغ درحمام سرما الله رفع نزلہ
کنداع بیار غصن الفیل است بہ ابیر مردع بہ ابیر صفا ذیند الست
سپل کشی ذف اللبہ بیخ انار دانہ دشتی مغاث است بیخ اوف مجروح
الضم بیخ زخون کرئی عاقرقرحا است پیچاره سبہ سبا بیخ بجز
مرم اذربوست فخام بیخ سنبل بیان ازرکنہ بیلہ دارو
هندی بلیلہ فوفل پیلا مور داز طفل بیرہ کن است
بیعول تخم کدان نالی کب فرفیون بشن نقار کاہ
طبیخ او برمہ رابمثال بریقی کنہ بجرکاہ باملا جمہ حفظ شلو
درخت شل سماق است تخم کاجرہ تخم کافل خاری قرطم
تخم زرشہ بزر حماض تخم عری حمیرا کشی تخم کاج حب الصنوبر
تخم زردک دوقوا تخم کلبت شاه دانج نرمس باملا مقر
حمیلا اطرضا زیر حماد شی تراب خالکب جز قبل ازطلوع افتاب ازدرخت
خالکب چهار راہ بدبست جسب دارند در حرف تنور بستہ تعلیق کند مکرر
باملا کنند دور

20

و د د ۴ شنبه بر دارند دفع عداوة و تفریق موثر است
تریاق فادسی و تریاق طبعی زهر است تریاق نرهی موصیا
تروم بلغم نتکاب اسطخودوس بزه کرات ترنج اترج ترق
بهلا بلیله کابلی آملہ ترهستی آرش حماض است نستلی ان
تبهمن بسفایج تبرنج چتمبرل چمک چشم نامند تفاح
الارض بابونج نقده تزره تکان زری تورک فاری خارست
تل ازروب تلیا عود تمساح تنک تبناکی کرم فلک

[illegible]

ناموس یونانی مرزنجوش تلیا عنب الثعلب

ثمقولس یونانی توسا توسی یونانی حاشا است

جاوی زعفران جامه بالا قبطی است جاموس خشخاش

جالوس اسفناج جابهل جوز بوا جج بلغم تنکا ب

مامیرانتنف جرجرا بابلی جر سنبل الطیب جرثل اسقند

جزر کزر و دوت ضماد سرکه وجهة اکله جنیش

لعوق و حص جبین نج جعده تنا الفرد مشق برشیاوشان

سلق جعندر حکو دوی حفاش جندند صندل

جن قرنفل جرثه نخن جهاج مخیض حافر المهر

حبق الفیل وحبق الفنا مرزنجوش حب القلب شاه دانج ها

شب صبر بی حصی البان الجاوی حنظل طلا او

جهة حبس تراب حقین ماست حلبه

دو کیلان و دوا اصفهان سنبله کرم خشک

ضماد ش جهة ورم سپرز و ورم رحم و دو جفتن سوی و

ناخن و شقاق سر خشکی آتش و حقنه جهة ذرب

طلا او جهة جرب نخوی دنک و دما و قطور

او دو کلا بیب حمره ورم چشم و با انجیر جهة کشودن دمل حلیت

صمغ انجدان

در

دو بینی ذکر شد قوت تا هفت سال باقیست جهة نجم الصوت خشن

شد حلق و خون بواسیر با زرده تخم طبی جهة سرنه خشک

و درد پهلو با انجیر جهة برقان با مر و فلفل جهة کشتن حیض

با آب جبهة اسهال رطوبی با ادویه مناسبه جهة برودت

معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کمی ذرخار

ضماد او جهة درد دندان کرم خورده و در بینی سیدن او طلا او جهة

تسکین درد دندان و زخم گزیدن سگ دیوانه با روغن زیتون

جهة گزیدن عقرب و با زنجار و زاج جهة بریدن گوشت زاید

در بینی متکون میشود و اکتحال او با عسل جهة قوت باصره و نزول

آب بیاض و ظفره طبخ او با انجیر جهة درد دندان کرم خورده

با سرکه جهة ذوی حلق بخور او جهة اخراج جنین

بستن او در باد ریه کشتن درد مهبل مانع نکوین کرم

دو انمی ضع دردم ... باعث گرمی هوام ان موضع بر سبیل

... هوام از و بگریزد قطعی رجی شاسند او دو روغن

زیتون جهة گری کهنه درد گوش حلال مصطکی حلال

الشعر ... قمل و حلاحل بصل ... غد و اکیت دو سر ... شد

اشنا بخور و دوا زرد و مین جهة کرم معده مجرب است

جوبد ... بندخ خام تا ولی ... مشموع او را باندک عسل

بخ شده حبه اعاده شهوة جماع مانو سینی سعید ...

وطبیخ تخم او سبّا مسقط جنین ومدر فضلات جهت ا
ستسقا وجذام وبرقان وتحلیل دباج عنحل طلا او جهت
خادش اعضا وصداع ودفع زردی رضا وخوردن
برشته او کیسر دنش در جهت بواسیر دمویه از موده از خواص
تخود جند ددا اول هلال بعد دثا الیل بهر بیت اذان بعد
ماالبدء ومجموع راد ولد انبسته انضمام هر دو یا از بالای شانه
ان لقرد ا بجانب عقب انداده دواز انماه جمیع الیل بر طرف
شود ودفرن اب بعد از تخند مرزن بو نیت بعض حمام کبوتر
سرکین او باآرد جو تخم اثان عسل جهت کشی بن دمل وقلع
ان بجیر کبوتر اشد او دان گافتن باشد جهت دفع سم افعی وعقرب
ذهب اقفر جل انباض وعز دجه واستی ان ساق او کسوف
شد باشد جهت اعاده بجادت اذ اسراد ست
حنظل الحال او جهت شبا کرده تخم افعی حنظل
بحوف کرده سرکه دوا و دیخته بجوشانند جهت درد دندان ضعاب
او داش مید او جهت شبا کرده من ومنع سغد او جرب
جون حمر کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]

ضا

22

حنا ضماد او برای البه دو مانع برو فالبر دوم
مطبوخ او جهت حمره وسرختکی اتش با سرکه جهت
دردسر وکن اشتن او در دو مبا لباس سویه مانع کرم
فدن حوادمی آدرنام حجر کل سرخ پوست
ماد عطس ومطبوخ او که دو شر سجو شانیدن جهت
درد کوش مضمض جوشانیده او با خل جهت درد دندان
تخم او را با خل و بوره ساینده طلا کنند دفع برص تازه
تجربت خانق الکلب کجوله خاد لنجان خولنجان خاص
ترکی خس خاکستر رماد خاکستر دخان ... کلد
ابهر کاجی کیا او بخیلک وبنانی او مدخبا ست
وجهت ضماد او جهت کزیدن زنبور با روغن ...

[illegible]

العصفر اشنان خرضه هدیه خرفهره دفلی
خربوزه کربت بلبون خک دانه قرطم خک کبریت
خرودار و خولنجان حنف ع جوز بوا خاس ترکی حس
خل مقل مکیف ضفف مزبده کرسنه حطر دسمه ضطاف
مارسی [illegible] ترکی [illegible] انفوم بدبلی جلا ترکی جته بنفیر کردن زنگ رفسار
وبا زهره گاو جته سعفه کردن وبا زهره گاو جته سعفه کردن موی سیاه مجرب
درسقوط زهره او جته [illegible] کردن موی کردن ریش مجرب وبا [illegible] درد دلمن
کردن اگر دندان ایشان نشود درسال [illegible] میگذارد هرگاه در دهن زباد
در شکم [illegible] او را بشکانند سنگ ریزه ظاهر گردد [illegible] سفید [illegible]
جنس [illegible] را در پوست [illegible] ساله که در [illegible] زاشیدن بنهجی [illegible]
باشند [illegible] رسیده باشد [illegible] بازوی [illegible] صرع باشد
او به بندند رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانند اند سنگ [illegible] در [illegible]
سفید [illegible] نگاه دارند [illegible] جاه مقبول [illegible] خفاش

زهره او [illegible] الحجر [illegible] [illegible] الکلی [illegible] [illegible]

دار

داد جبن نقار دار صینی [illegible] افسنتین ابرتاب [illegible] سلیون خواحی داد
بسبار ملحق جمه [illegible] فرحو بر السفادس بزرقطونا شاه عربجل
[illegible] [illegible] صوت ایشان از بلغم باشد الحمال [illegible] باحره درسا
[illegible] بطیفات [illegible] طلا [illegible] جمله [illegible] جاع دار
فلفل جمله [illegible] دار داشی عم الک دام علکی
ابرحالکا ب دب عرسیا [illegible] جاج مرغ الشخوان سوخه
مرغ [illegible] باهم سوزانیده باشند [illegible] سرشته
حمول کنند اعاده بکار [illegible] باک [illegible] خروس
دو [illegible] [illegible] سوب خفر بردشمن دج [illegible] کعب الا
نگاه داشتن [illegible] ضب برکت وجر [illegible] دج ترزبره
دفلی فارسی [illegible] [illegible] بربانی رود [illegible] عربی
جبن حمل او جمه درد رحم و اب برکت دکل او جمه
جلا [illegible] روغن [illegible] برکت [illegible] ادورا و [illegible] باشند
جمله قرطسم یعنی مقدر [illegible] حج [illegible] برحص مجرب
دفاس بول برکت [illegible] جمه درد [illegible]
دهنج دهنه [illegible] رصاص اسود فارسی سرب [illegible] عربی انک

نعینب رومامی که جلع ها ... شی نصور

بستن هفت اندام برکم جتبه منع احتلام حین برب برلف دست

نمالند وسباهی اولان برلف نمالند با اسفیداج برمقد جرب وسورش

چشم طلا کنند درحای سائلك کرده وجرب ٥ درهم او لمارك اربالین

کی دمت کنند او تبانه انکی قلماب پرزشا بینه رطبه فارسی

زاکی دهنه خشك اولان عرب فشی تو بنه رمان انار الکه نارله

سوراخ کرده درو غن بادام شیرین دران بریزند بقدر آنکه بیش او

بروی آتش بگذارند تا روغن جذب شود بعد از ان چکانند در سینه

ودکرم مجرب روده اعمش روناس فوة الصبغ

رنبد اکبر چکه سفید کردن وطلای رمان طلای اوبالسر کربرید

چکه لا عمر کر دریست اذابه لحم ازجر باب زعفران الحدید زنك آهن

باسرکه چکه بادسرخ وجه تنهای حار مجرب فرزجه او چکه قطع حیض

وزرور او چکه قطع خون بین دندان زفیرف عناب زلال

بیه صلوان زدلبیا زلالف الملوك زاف عی وسی زهموم زیبق

سانا خور السم یونانی نبحه لاورده ارث سالجام کنند

سپانخ عربی دلنق سبب فارسی صدف سیاری نوفل

سراج الظلام کندش سر یغم ماهی عزی السمک سطرالك زهر بنداد

ه

جهت احتلام

ه

سقمونیا بعربی محموده سقمونیا اسم یونانی صابون

سلحفاة لفار کشف وسنگ پشت خون اورا

اذ دجره سل جب باونز بطر ملفلی وصیح شام بزرند

جهت صرع سعدیل صلاه او جهت نقرس ضماد کاشه

او بادو غن تخم مرغ و روغن گل ودوغن کنجد جهت دوا

بستن موی سر مجرب طلا سوخته مجرع ان یجت سعیل

با دو غن گاو جهت سرطان باسفیده تخم مرغ جهت شقاق

وذدو دان حمه ذحمها شدید عسر العلاج اصب مجرب

مخرد استخوان افتخانی چکه تنها منع سحر وآب برسر

نجنن ادکاشه نفوذ او جهت دفع اسبتی مباشرت

زنان بغاست مؤثر جنن لالت ذ بر پشت دفن کنند

منع باربند فلکرت در ان مکان کنند مجرب سلاجم

مقل ازرق شمیم لبنجد نصف اوبادام هردو بلوغ استعمال

نمایند چکه فربه شدن خوردن ۱۰ درهم او بابلکه ایام گردکان کوفته

چکه قطع خون بواسیر مجرب لطول او بابرکت اد باعث

درازی موی سر دفع و نشوو سودا سمك ماهی ترکی بالغ

سمن روغن

سندروس تاثل کرم معرق وامعا واسهال دموی بخور او بشکن
جهة قطع زکام و بواسیر سنون او جهة درد دندان و
حرکت ان و قروح لثه و قطور او جهة درد کوش و
کرانی سامعه اکتحال او جهة بیاض و قرحه وجکل اثا
دوسلاق مجرب وذ دود او جهة البیام جراحات و
جوشانیده ان با روغن بادام بحد قوام جهة شقاق مقعد
مجرب با شکر و کبریت قطران جهة قوبا مجرب سنام الجمل کوهان
شتر سنجد غیرات حول سعفان با روغن گوسفند جهة بواسیر مجرب
سیادانه شونیز سبالی مشقال شاه ترج شاه ترج جهة سودا
صاف کننده خون باعث اشتها و خشکت و جهة تبها کهنه و
اکتحال عصاده او جهة تقویه باصره و باصنع جهة منع دویدن
شعر منقلب کننده باشند مضمضه او جهة حرارت کام و
بان و تقویه لثه ضماد خشکت او با حنا در حمام استعمال نمایند
جهة جرب و حکه مجرب شنین سراد آب او جهة دفع قمل
و ضمان له و شکت باشد ضماد تازه او دفع گزیدن زنبور و شا
دبج مغرب مثل عنب ست طالع او با سفیده تخم مرغ جهة ورم حا
و چشم و سایر اعضا و با مرخ و سوختگی آتش اکتحال او باشی
دختن ان جهة رمد و سوغ بلک چشم و جرب و قرحه ذرود
او جهة گوشت زاید و جراحت و ریا بند گوشت شب
شوید شبه براز بانه کرم خشکت شبد جند قوی شرابل

١١١

[illegible]

سطریه صغیر انیسب بفرنه کوهی شعر جهة
اکله و خشکت کردن زخمها با روغن فلفل جهة سس
خنازیر آتش قلی را و اسفید ب و قلی با عسل اکحل دمعی
جهة حرقة البول آب ماء الشعیر که از ان تقطیر و حاصل شود
جهة نقرس با ینجم شقراق سبزه با دو تکانیدن کراکرد
سرکین او جهة کلف شعر شامی یعنی ابریشم
طحال قاسمی سرخ طرح البقون کجل طلمه نان بلح
خالت تنوریا نمک مخلل جهة لجلج مجرب خالت انتا
خردة باسرکه جهة ذنبو و گزیدن طلا کنند ظلف
ظلح شم جون عرق بیض ماء الخلاف دندان اسنا
انسان با اسنان بالدارست هر هر دو در سرکه دند
موصع عدم بیرون آماد کرده ندان و باصر نداین
دو در سرکه اشتی مانع اصلا عظم بفار اسنان
نزکی سوت پوسیده او جهة ارق انسا مفاصل و
سهال و قطع نزف الدم و تب دبح سطیکه شارب او ندا
بند مجرب دو و راو جهة تا صوحو اکلم مجرب بصر ذود
و با سرکه جهة سوختگی آتش و دفن کردن کاسه سر بعد برج
گنجزان سبب کثرت ایشان جین دو دندان بیش
سک و گربه دابه بمان باعث افتادن دوا ایشان باشند با
عنث فصومت انگره عقده بلغم مصر حجب دو

قطور / محمد کرانی / مضمضه / او با زره / و زیره / در دو زنان / فاشران / در دو زنان / ۲ / ۳ / ۲

عكه عقعق تركی صقصقا در اصفهان غلاو جاوه
الكجا ناني قهرة او موقت مجتبی در نفر خلاتیق علق
قلو تركی سلوكت ذلوكه بكلو جبر باشد انك کی
جكر داشكانه قدری شكر بران دهند نجیاطه
به سندن و دود هام بعض نزدیك حلق دارند برا
ن خواهد جبر ایكا ذاج سفید را در ماسوده نموده
به ن لو بر نه کشته بیرون ابد مجرب شده علج ذد نبج اذو
عنابی و انكور عنب الثعلب فارسی سگ انكور تركی قوش اوز
ومی نامند در اصفهان تاجریزی و نزوماده است
نر او كاكنج ماده او بلغه مغربی قنانا منذ عنب الثعلب
حقنة اوجهة جنون ضماد اوجهة ورم معدة و ا
لتهاب و سایر اعضا و اورام حارة و باد سرخ و سق
خلكی انتی و ذخم آبله و سرطان و درد سر و عصارة
اوجهة تقویه باصره و فرنجة اوجهة دفع سیلان
حیض و رطوبات غرغره اوجهة ورم حلق و درد دند
ان بجرد و نطول اوجهة نزلات و قطور جهة امراض
گوش و بینی نافع عنكبوت تركی او و محكت بفارسی كا
دشه عناب مصلح سینه و حلقی و آواز و صاف کننده
خون ذ دوریت خشك او در دفع آكله و قروح
خبیثه مجرب عنبر سنجد تركی ایكده غبرای سیم

26

تركی بو شقان عنبر آسفنج تركی ایكده غلو فرا بناتی
اصل سوس غفیطی سنبل الطیب فادانیا عود الصلیب
جهة صرع بخاید نافع بجور اوجهة امراض دماغی مارسیا
یونانی جوهر ماغیس مرزنجوش ماتش بطیخ ماسطره یونانی
جندباد ستر جند بیدا کبر فجل ترب کرم خصیت ایث اضم
لکنده طعام نیكو کننده رنك ماء شی ابدی نمو ... دابشه
ابست خمای اولا ابدنی برك کرفته باشنه لقرر تیلو قیه جهة امراه سنك
مثانه مجرب خراء فارسی جوهر ترکی فرنك آش ... ارتب
دندان اشبار اولار ساف بای کسی ببندند از حرکت ماند نشوف
فصد نقره ترکی کومش فطو اهرس یونانی زجاج فقاح
شکوفه میوه زناس فودج بو دنه معربی حبق ا منه چین فودنج
در بستانها غرس نمایند بعد از حراست نعناع بیشود نرم خشك است بر تیف
و مدر عروق و حیض و مسهل دفع ضیق د رنبات ... جانوران دجر
السنعا د بریان د سوزش معده ضماد اوجهة سرخ کردن عضو دفع
سیز زدو ضربه او لاشار سیاه جلد دبو کرد مصطکی کیرا فودنج نهری
جهة نطفه ولی تنفس او جهة دفع زردی یرقان با عسل و نمك جهة
بهق نرم معده هواه برك او جهة احتباس حیض نطول ... است
جهة اكسیر نرم کوشیر ... لفاع مصطکی کیرا فرونج

نهر بینی اولکه دا از عرق وجیر و بوی مشک مالیدی شده
سرد و خشک است باد زهر جیغ سموم در دافع اسهال و خفقان
با عسل احمر سبز سنک کرده و مثانه دا الکمال و جمیع معده
ناضنه و بیاض مصلحی کثیرا ما فلی اسم قسطیطن عربی ظلام
ترکی شوره نامنه ما نصی چینی دان دستکدان نامند
قتار کوک و فارس قسم از او سنکی بغارسی قبح کوینه
و لکثر اجمع کوینند کرم و خشک آب وجبه سرفه و ضیق النفس
قت طبه خشک قثا اسم عربی خیار چنبر قند قمندار
درشت از خیار بالنک در خراسان باد رنک سرد تر است اب
خیار زرد و ترشی ریشه او در اسهال مفید چینی فندری غش
نقل در ان خشک شده روز دیکر صاف آنرا با بائد العسل
بنوشند جهت بتکوی رنک رخسار دافع خفقان خوردن
٢٢ بنیم از بوی خشکه او جهت اعمی دلادست مؤثر در جمیع
خفقان جهت هر دو رنک اجارا بالکثر مجرب حرمل قرنفل جهته
نزلات سبز بوی عرعر کمان فرد بردن بلغمه و زادکا هر سرد زود صب
حمل طلای ادرار مللیل بلذ دجاج مقول فم و رحم مصلح صمغ
قرنفل بشکا فرنخشک است فرا صبا اسم رومی عربی حب الملوک
فارسی ای بالو قسم شرابا و کیلاس است هر یع کده

زرک

زرک نباف جمه ساسه خشک اوصرفه درد سینه دا الکباب
صفراء و درد جگر دا الکحال آب ثمر کل دار جمه به و زردی برقان
در جسم باشد موثر دوا خشک معظم او در قطع نزف
فالدم جراحات و رفع النفرد زخما مجرب بار و غنی تازه
جمله سوختن آتش با سرکه جمه بهق و برص خوردن او جمه بواسیر
فرانیا یونانی زنال قرطاس کاغذ فرفیون وفرفیتا الکبار
فرد بوزینه قرآطارغ ترکی شمرده است قسب خارک
خرمای خشک فولیدون کالیح قسطو ریون وقسطون
هند بید الخزر فستیوس فنجاد فتا سبلجه قشمش کشمش
قنبر البحری پسته مخ قصب فی مامیثا قضاع
سلک آبی قطی بیته ترکی احبنوق بدستی و بیه سوخته
دافع حکه و مانع آبله کردن سوختگی آتش و آب و برک
او قاطع اسهال ضماد برک او با دوغن کل جهته نقرس
مجرد او جهت زکام سوخته او در قطع خون احات
مجرب چون قبل از ان ماخذ المیطر آنرا اتش خانه
طرف دیگر ثالیل بحد یکر قریب به داغ و مس سه
دو نکر او در رفع ثالیل مجرب قطف اسفناج رومی
است وانرا سر مق نادسی ترکی کویند قطم بیته کهنه
قلب نادسی مثل نا صد بهتر او از طوط قیره الکحل
خنی نایم و دطوبه کرد رجبین آبا ب ازدوی هکدی جمه شبکوری مجرب

قلی دو اصفهان کهنه دو خراسان شجاد دو کلان بدام
طلا او ذایل ... نوشت بیاد خمها و تابیل و تا
صوص و بهق و برص حرب و بیاض چشم جد ابت
و نافذه بلده او خرهن انشیدی ملا طاس ... دو ضب
نلی لا عرب ناف است قمل شیخی ترکی بلاش حیوان
با ملی و سوجاق نموده دو عدد از اجاء ... ماه ... تیب
بلع کند مجرب ذنده او دو سحاق اصلیل بلغم
دافع احتباس بلست چچک مرلعن مرب نموب
دسرا زادگیران ... حامل ... درست اخر
بخور براو سبدو شد ... مجرب قنب شاه دانه
برلت او دو اینک حاسراو ... الهبال وحشی ...
بسیاق او دو النب شکوفه ... عنبی ... جرس ... تخم
خشک با حرارت قنبیط نادسی کلم قنبس و ثماریس
شاه دانه قنبد شکر طرف داست فی دیوث ...
کزبره فرس یونانی موم فروطی دوغن محم
هر کاه کاسه خرما معلق کنن وقد و ...
کامحه بود ... و دو ده کردوان جمع شئ
الحال الثرحجه امراض حاده حب مجرب ومفید
کافی وسرد خشک است ومفرح وقاطع نزف
الدم اعضا ومعاف ... سهال حاده وعرق ودافع
تشنگی ومرض البول جمع امراض حاده سعوط او
با اب کشنر حبه زعاف با اب کاهو حب دفع بخاری ب

سنون

28

سنون اوجهر دندان کرم درد با ادویه مناسب
جهر از خمها سحاقه و تسکین درد مجرب
طلا او جهر درد مسر و مولد سنک مثانه موت
سعنک می مصطکی عز دمکت دادو ماوه بیاد
بجمد از باعث مجرب مصطکی دوغن سوسن وکل
وامثال آن ... مرتبنجی ... کاشم ... کیسطون
دو خیره ... منه مدر بلع قبض دو دافع استسقا ... نک
مثانه وسرفه و تحریک اشتها و اعانت ... حمل طلا او حبه
عرق النسا و فالج مصطکی ... فدرشر ... ۲ درهم
کا کنج ... الحبه ... مجرب بلع کرهن هفت
عدد از بعد ... حیض ... منع حمل مجرب ... ۱۲۰
مصطکی کلفنس کافور الکعک ... کاسلس حرف
کاسوس ضماد ... کافر شکر کاره ۹
هلیله کابلی کاذ ... داست کالی ... ۱۵
کاپر ۹ تخم ... کاود از کرهن کادستر عنبک
برم ... قسم ... سرج شفاف ... و
... احمرنا ... و ... مصطکاوی و ا
صابحی ... سعند ... جها دم ... او دا
... سود ... اد احمر ... وحشک
موش ... باقیت اعاو ... باعسل ... حذام
و جو شتهای سودا واکله ... و حابس زکام و مسقط جنین

ببرعت باعث کرم دندان هوام بخور و قیصوم او دافع
کرمی مصطکی کندر افشرانه کشنیز کتم وسمه است
بخور طلا و حنظل کام و نقیر [illegible] و منع [illegible] او آشا
مهمل آب و آهن طبیخ او لغایت مفتی و حبة الخضرا [illegible]
دهان مفید مصطکی و فلفل دار فلفل در روغن او کرات و دار [illegible]
او روغن [illegible] چون بند باشد تحریک روغن [illegible] نادره ما [illegible]
لوا کرده اکراهی با ریوند [illegible] مصطکی [illegible] ریخته [illegible] دافع
دردهای بارده و حب [illegible] ادرار طبیخ [illegible] هندی [illegible] صمغ عربی
اضافی نمایند حب کبابه تمام [illegible] کندر تفاح
کشنی تخلیط [illegible] صمغ [illegible] فارسی [illegible] مند [illegible]
بل [illegible] تخم [illegible] دیگر
شکل او [illegible] حرف البول و تسکین در رگ [illegible] طلا او
جمله [illegible] نرم کردن [illegible] بالعابها
جمله شوی شدن [illegible] مصطکی ابلیون [illegible] درهم
[illegible] درهم [illegible] صمغ عربی [illegible] بوره ارمنی [illegible]
[illegible] آذاراقی [illegible] فارسی [illegible]
معقص کحل [illegible] کحل اصفهانی و [illegible] کحل [illegible]
دیگر انزروت کحل و کحل [illegible] انواع ابو [illegible]
کحل [illegible] مصفی [illegible] حمار

تمام

29

کرم نفاد ستی [illegible] دندان [illegible] او درنگان
دیوار [illegible] اقسام [illegible] الکرام و
عسالیج نامند خاکستر چوب او و انشاده آن باسرکه
دافع [illegible] جمهرین [illegible] زیادر [illegible]
[illegible] ریحان [illegible] عن [illegible]
و کماد کرم کرده او [illegible] و [illegible] دندان [illegible]
او [illegible] طعام [illegible] او قاطع [illegible] اوله
در [illegible] ربع [illegible] دندان [illegible] با علل
او و پوست [illegible] قطع [illegible] تقاد کلم
باصفهان [illegible] کرم [illegible] رضا رد
مولد [illegible] تخم [illegible] آنستی
کرانش [illegible] اصفهان [illegible] دندان [illegible]
اول [illegible] موجود است [illegible] البقل
[illegible] دندان [illegible] کرانش
[illegible] کرم [illegible] خوردن [illegible] بعد از طعام [illegible]
غذا [illegible] رافع [illegible] ناطمه [illegible] بقدر ۳ مثقال
[illegible] قاطع [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] دافع
ازلاق [illegible] طلا [illegible] مطبوخ [illegible]
[illegible] مفسد [illegible] دندان [illegible]
مطبخ [illegible] تخم [illegible] خوردن
[illegible] دندان [illegible] کرم [illegible] رفع [illegible]
سرکه کنند

وملينات تحجر سنك ايپاني رخوه لرا رفع انقعاد شر دوره
بيرانى و ضماد قاتسنا اوجنه سقاف دوا لبى بدل او
رافع تاليل انتشاهيده او بانج حمل ضماد سرتين خلك
او حنه حشاف تحرب وحنه امهال خردن ذرره
او حنه زخمهاى كهنه زهره ملك ماك سم قاتل علاج جمير ملكا
دكلد نمرى صندا از وست درمى اصى شل حلب كنند شم كليى
اجسام سوخرا كويند كه تحت سفيدى رسد دبوست تخم مرغ هم كويند
صبر چه كه اهك باشد هم كويند فتيل بالم سفيدى تخم مرغ الوده
در اهك مفتول نموده در بيخ آنها نهادن قطع ريماف
جرب و سو مثلى اكى بابيد خورك حسن الكسولدن
دمل و حلن البقى در صبحى بخور ما مراجات وحرب
ورد بالندن كونشى ضماد فرزجه او قاطع خون صيض
كلاغ سفيد وكلاغ بلس غراب القبيح است كلاغ سياه غراب
لبيد است و غراب الزرع است كلكونه بفارسى سرخى باهند
و از سفيد اب اكاشيلت ميهنند جمه اصفهان
لبشه و سرخى صمر مستعمل زنانست

باد كرفته
از جريحت باد كرفته كه نتوانند راه رود بالجوز اردو بلبير و كيه
فانق روغن كاو با تخم شمبلوله با بانزده سعد و نهم سبس بلغور
كندم اول شمبلوله را با آب بجوش ند بيه روى آورده در زرفى
نموده بعد روغن كاو را در ديكى ريخته بسيار داغ شود شمبلوله را
با بلغور در ميان روغن سرخ نمايد بعد خرما را از هسته بيرون
آورده بقدر چهار يك سنگ ريزه در آب نهايد وقت شام سر صبح
خرما را سرخ كرده بر روغن كاو بريزد و بجوش ند تا انكه بقوام
آيد بخورد و غذا بعد او را يروش نيد بدين دستور عمل نمايد تا سه
زهاد كاركن
روز بهتر شود زهاد كاركن كه دور ناف زهاد شود زهره كاو ريوند
پوست هليله زرد بيخ بنفشه با كلاب بدور ناف زهاد كند خراط
تخند آب سبد نبات داغ بخرد در ميانه غذا خردك بچه ببندد
از جهة برص
دوا از جهة برص و بهق سفيد مجربست الله باالله قسط تلخ
شطرج هندى زرنيخ سرخ فلفل زنكار با سويه [illegible] باريك
سا ئيده بعد از يك هفته بمالند در آفتاب بمالد تا يك هفته

دوای بواسیر

چاکسو ۵ — زعفران ۲ — حنا حنبه ۱
مصطگی — گوگل ۱ — پولد اکلو با دفی

دو درم به هد گولی بسازد و با ضو بخورد

درخت طرفا

ابغار سکی گویند و کذا رجی نیز گویند سرد خشک

و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بخاران

با خل جهة جذام و پیزرد بدرمان و رفع سدد

دو درم حلب جلیب مجرب با به هر روز ۳۰ ۵ ۲

سنوکه و بخور پی در بست ادجة از کام

دخشک کوزن آبله و زخمها و اخراج زلو از

حلق و خاکستر ادجة الدفاء دخروج

مقعد وورو ۲ رطب ویرو خلک انس دس

دمعون مجرب برکت ادجهة سقط کر زن دارسم

بواسیر و تا ابلیل مجرب دو درسا خاحی مثل احلیل

و شمش در جمیع صفات شاند عذبه و تکرار مجرب

اطرافلیب صوف بقاریت مانند سماق

او گرم تر از دیگر و سرخ او جهة ازاله ریب سبیل

وکماد ان ۵ به تر اسه گرم کرده باشد جهة رفع

صلابت جمیع اعضا قطع سیلان خون مجرب

وکماد گرم ان جهة سرفه و نزلات و دبر رو

مجرب و با دوغن گل بحلل او شکم در زبان زخم

سکنت دیوانه و درد سر مجرب دیو شد

لباس پشم مورث خارش بدن و فرش پشم

جهة نقرس و محروف معقول و بمز معقول

صوطل اسم مغربی شیبده صوف الجاوسی

اسفنج ضان گو سفند ماده

بهترین او یک ساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله

در بچه او از غلیظ و کثیف و مولد خلط ردی گوشت

تر و خوش و الوان بهتر از سایر اعضا بسیار گرم تر مولد خون

دل سرد و دل حار جگر و گرده او معقول دل حار جگر و گرده از سایر

عرق ران مورث نسیان و بلادت و ضرر

گوشت ان ... ان با خل و عسل ... غایله

عمده مخصوص در ان باشد معقول بلغم و مانع غشی و رافع

خفقان و داغ ... و بلع کردن او بعد از

فربهی ... نشده باشد ... آخر او گرم باشد

حصاة ... حرقة البول مفید زهره او

جالی آثار ... اقسام ... الحال ... بیاض

چشم او ... و جرب طلاء ... او ...

الشقاق تحلیل اورام ... زخمها با ...

و با موم و روغن ... و تخم ... او که نورش نامند

و با ... اکثر و رفع داحس و جرب

... ا قاطع السعال و سیلان ...

لبن شتر ... لبن البقر لبن گاو ... است

و کامیش ... است شیر تازه دوشیده ...

باشد ... و تسکین ... رضا ... مولد ... و حافظ

و نسیان ... و ... و تقویت بدن و ... پیچی

و جرب ... مطبوخ او با ... ا ... با از رو ...

حجم ... طلاء او با ... قلع ... النقرس و اورام

حاره مجرب ... نیم رطل ... صابون

سیر ... و ... و دندان ... ابیض و

خفقان مصلح ... شکر و عسل لبن الفافا شیر

گوسفند ... او از ... ا ... مضر ... جماع

و ... لبن المعز شیر ... ...

... لبن ... شیر ...

... او ... و ... ضماد او

... و ... لبن

اللقاح ... گرم ... معقول ... و ... نده

... و ... و ضعف الغشی ...

بواسیر لبن الاتان شیر الاغ سرد تر است شیر است
حب السرفه تازه و نزلات حار النفس حار نفث الدم
التهاب حنین جراحت رحم و مثانه والات بول در
جمیع ضعف جهت نفوذ لرشدن دندان مصلحی دل الکبیر
لبن الرماکه شیر مادیان مدر حیض بول در ریه سا
لین قلیل ازو اطفال [illegible] درانسان آبی بر بنابر [illegible]
والیوبرابیدر [illegible] بیرچیز بعد [illegible] شیر واز حجرات
لبا فرشته ارک آغوز مصلحی شیر لبن

لبان ابن ام عزیز فرفیون لحیه ۹ والملح الحاج
ربلیو ملکا الکلیل الملک ملن ۹ لندسی [illegible]
مملکی لاردا منبع درخت بادام الخ
اسطوخودوس
منبل مصطلی ومصطکی ومصطکی اسم یونانی [illegible]
نوارنج ترنج مهار ۹ بناء مکی مصنف ۹ [illegible]
۹ ۶ عسل مهر [illegible] فارسی [illegible] الخ

[illegible]

معجون از برای ضعف معده خداوند گیر [illegible]
داغم [illegible] را زایل کند دیگر بیدان دل را لاسود دارد
دیگر معده و جگر را ببندد دل را قوت دهد جمیع
دردهای بدن را سود دارد گویند نارنج [illegible] کشنیز خشک
گاوزبان افتیمون زرنباد ۴ گل بنفشه جمیع ۴ دو بالا
شکر بیده با انگبین ۲ که در روی [illegible] ۲ ورده باشد بس
[illegible] روز و درم یکبار بخورند حسن [illegible] کاسنی ر
فع سودا تازه را بکند [illegible] کاسنی

رفع سودای تازه که در جگر باشد رفع کند
تخم خارخسک را اگر بخورد رفع تشنگی را بکند
دردهای [illegible] را خشک کند و دندان را [illegible] کند
[illegible] باشکر بخورد [illegible] براسیر [illegible] زند
[illegible] تخم خار [illegible] تازه [illegible] تخم مرغ [illegible] میزد
آب [illegible] را بگشاید معجون درد معده
زرنباد [illegible] اکبیر [illegible] زرنبیان [illegible]
ریشه [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible] ۳ [illegible] ۷ [illegible] ۵

کماشیر صمغ اوس لکی سیبی بجادشیر اسم هندی جادشیرا است گرم وخشک
مسهل دموی مسقط جنین محلل اصلاح با مسهل زرداب رافع استسقای رقی
دلحمی قبرس شی بقدر یک مصلحش کثیرا لمرا العلق سی امرود معتدل اعال
بجرارت حابس بخالت ومفرح ومقوی معده ولاغر ودل ورافع
تشنگی وخفقان ونزلات وسوزش شانه معتدل خنک ومربب
دماغ مولد نفخ وقولنج مصلح آن زنجبیل مربی ومادنار بهتر این امرود بهر شش ابدا ام
اوبر وحشک است مسکن حرارت خنک بعد از طعام مسهل لعقر قبل ازن
مولد خنی شکوفه او مقوی دل ومفرح وقاطع نزف الدم والسهال ضماد او
جهت ورم چشم حار برگ او جهت اسهال ذالثام جراحات وچوب برگت
اوناب مناسب مشا ونفع برگ او کچلک وبرآب بسا
قابض دیسه داست وزرد ترخشک او جهت درد بالهیدن کرشک احاث
سفوف او جهت اسهال حاره ومعده وقولنج مصلحش ادویه حاره
عس کمون معرب از کاموس یونانیست بفارسی زیره
نامند کرمانی وکتابانی وسیاه وکسایی الکمون کرمانی وزرد را
فارسی وشامی وسفید را نبطی نامند واخیر زیره سبز است ودر کرمانی
فوتیر از بستانی مراد کرمانیست بیونانی اول باسلیقون
گویند بمعنی ملوکیت قوتش تا هفت سال باقیست
ونبات

34
ونبات او از بطونانه کوچک ودراول گرم وخشک مدر بول وحیض
ودر دوم محلل ریاح ونفخ ولاغر وتحرک آروغ وجهت عسر النفس
ودفع خناق کلال اشیای او وخناق رطوبی وورم رحم زیره بوداده
او جهت اسهال رطوبی نافع تیز برگ پرورده او بعد از بنات بزر قطونا
بالتیه قوی القبض ودفع رطوبات معده وحقنه وطبیخ او
محلل نفخ وفرزجه او باروغن زیتون قاطع حیض مجرب
طبیخ او مسکن درد دندان ونزلات مضمضه حضا باعسل
قطور او جهت قرحه چشم وجرب بالسعتر نجم مربی جهت رمد
حار وطلاء او جهت بثره داب افشرده او جهت طرفه وباعسل
حیله سبل وناخنه ضماد او باروغن زیتون جهت ورم بیضه
وبادرد بابلی جهت ساپراد رام نافع ومضرت ببه مصلحش بیل
وچون آب زیره را بر بدن طفل بمالند درحین ولادت بالتیه بالی
درمدت عمر منع تولد قمل میکند مجرب وقسم نبطی او
که زیره سبز باشد جهت گزیدن هوام وتقطیر البول واخراج
مثانه وخنق منجمده اعضا بعد اسهال مضمضه با آب گرم ونیز بستا
محوشند وبا برگ جهت خناق ودرم معده وضماد او باروغن
زیتون وعسل رافع زنگ حزن مرده تحت جلد است

[illegible]

لموف جلو انا نلیس کلما لیس اذ ربوت لمکام جمع حزد نجی بغا
حن لیه و حصر لبان لمما ن لما رحا یخ انجره است کمارد
موعیا سائی لموی عنب الثعلب کنوای ٩ تمر الثعلب
گندر بابل بحر گنه ذکر و سعید انثی امنه و قثار کنه
پوست گندر است وانچه مانند آرد باشد دقاق کندر
مانند فوتش ۲.۱ سال کرم فنک و ملطف و محلل
ریاح و جالی سبل انتفخ ظاهر اعضا و جب دماغ و نفث
الدم و مجفف بلغم جوا خفقان و حماف کردن آواز
و نفع هم السماک رطوبت بنم درهم اعبا مثل ذا مخیاه خیر جبر
و بارو غن زیتون و عسل جهت رفع برودت استخوان
٥ مزمن شده باشد با جمع جهت رفع [illegible] گرم خشکا
و هم النفض و سرفه و باد سرخ با موینج و صعتر جهت القل
زبان با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه و تولید
منی مفید [illegible] با جوز و سبله الکحال و جهت املا عجبر

جلای بصر و قرحه چشم و دخن منجمد دران دو معم و سلاق
و بیاض و جرب چشم و ظلمت [illegible] خصوصاً با عسل
و با پیه مرغابی جهت جراحت سوختگی آتش و شقاق کراز
سردی جهت البهم رسیده باشد بارو غن مورد جهت الخلش
مو با عسل [illegible] داخل بازشدن جهت شکاف عضل
با شراب جهت درد گوش و خوابیدن او جهت [illegible] طبس
و نقرس [illegible] ولش مع بلمسقلی او [illegible] دراب
ضماد کرده آن را بر سر بگذارند و مداومت آن [illegible] نمایند
جهت رفع نسیان مجرب مصطکی سرخ [illegible] فارسیه
و شکر [illegible] زیاده او با شراب [illegible] کشنده [illegible]
نیم درهم و دخان او [illegible] و ده بالش مسکن درد چشم
حار کننده [illegible] گرم [illegible] با کمونی و محرق بلغم و مخرج
مرة السوداء و بلغم غلیظ مدر بول و حیض و مخرج جنین
مرده [illegible] زنده [illegible] طلا کردن او جهت استسقا و
سپرز و [illegible] درد الرئه و مفاصل سعوط او با آب
[illegible] جهت امراض بارده دماغی بارو غن

بنفشه حجر اشکوری و ضعف باصره در رفع بیهوشی مصروع و مسکوت
فی ... بان حجر عروق النفس ... حب ... بلو ...
تا دو ... مصلحی ... تازه ... زعرور ...
بزرگتر از کیل ... لیت ... و ... گندنا ...
تر ... کند ... صمغ ... احمر ... طبی
... اصلی ... العفص با دلا ورده ... فلفل
... شیخ نهمت ... بمنبت رجاح
... غالب
... و سند ... در سند روس ...
ورم ... معدل ... خشک ... معده و دل و مفرح
قاطع نزف الدم ... حیض و نزلات و حی
و السهال ... رمان ... خفقان ... البول و سنگ
مثانه و زحیر ... باسقاط کردن دارد بواسیر ...
... خشک ... و التعلیق ... حفظ جنین باشد
دانشمند ... الکیف ... خوف ... الدام
... مصلحش ... سقال

36

یا علی

در بیان نباتات و در بیان گیاه حلیقه در هندو
ستان او را حلید و بکر بیند ... کان رومی حلیقه
گوینده در عراق تلخه گوینده تا جیکان طریجه گوینده
ان طریجه را بردارند بکار برند از هر که عمل او را چون
بر آتش برای بریان خوب آید در بیان طریجه
غلفی باشد که بالا انگیزد و بیخ و ... نشود
ول ... او ... و برای او چنین ... زرد باشند تلخ
و قوت طریجه حلقه ان وقت باشد که لکلک از خراسان ...
نقل کند بمکان زمستان بیرون آمدن ان زمان که لک
لکه بخراسان آید و ... چیدن طریجه وقتی باشد انگور رنگ
انداخته باشد باید در چیند او چهار گینی و دو درم ... خشک
بکوب ... ... طریجه ... زیر ...

اگر کسی را از هر داده باشند شیر گوسفند را
با روغن گاو بجوشانند بر زهر خورده خورانند
زهر بر وی کارگر نباشد از جهت چشم زاغ
را در آهن کرده بجوشانند بعد از آن تر باره شد
دانه بادام از آن اخذ بجوشد بعد در کنار کنار شب سرد
شود بعد نبات نرم را شیره در چشم کند بسیار نافع باشند
گاو کوهی چنانست که مار را بنفس از سوراخ بیرون
می آورد و چون در گوشت از جهت سودا گوشت از جهت تب
و لرز خوب باشد روغن شاخ او را سوخته یکمثقال با شربت
به حساب مثانه بدهد مثانه بیرون آید شاخ او
سست قضیب خصیه و هر یکی جهت کن بدن مار روغن کنند
بدیشان نافع باشد و هر که در کش دور چشم او بعمل
می آید او را تریاک گاو کوهی کند بند اگر یکه زره از تریاک
که بطفل بشیر بخورد و بیمار شد او را هم کن که نه نگه دارد زن
سنگی در میان شیر آن گاو می باشد با بزرگ خصیه باشد
شربت برای قوت باه نظیر باشد از ماهی سقنقور بالاتر باشد

اسامی جانوران بعربی جالب

شده هم دیگر خاصیت می باشد ولیکن حلقه بچه نیک است
ملیح بر نخالی هم بر مهلک نیک آید باید بچه را با رنگی
و در کارگاه انداز اگر پاره نیکو شمس و قمری او شده

هنک

علت جبار سبب

الم از عرب معروف در انجهاغ میکشد بیار او را چون
با دنب بالمنفعه کوبیده بجوشانند تا آب بیرون
روغن بماند طلا او را چه عرق کند مجرب با قرانه
منبق اثر لین مشعل مقطوعا
ریحان

مسفوره و مسمار و مسمرات داود طیل

مس سوخته و اسخت مسی کالنج مشک
نرگس مصباح الرام لهرباء مصباح زهره البانه
شاه

مغز استخوان مخ است مغز نخها البوب
مکره چاله مکرپه مکی عسل مکرپه
دام عنکبوت عنب است نخل است عنکبوت

گرسنه بخمی او عرازحلبایست بغایت گاو دان تبرین حب البقر گوی بند
بالنگ که چشم عس لول در رمان دلبر زد جسمه مجرب شک اعضا
دشقاق وبازرا دند حرف حمه رو با بند بخ لو ثبت بن دندان دبا
حل جسم زنده رنج عقرب وبا شراب حیة نه زنده بیک دو از دافع با
گرسنه حسه برجستا زرک شیر گرد عطفی شور شد درسها گردن رف
فوسر از سابر اد وم بهشت مصطفی طراب حکل رمنی شر ملشوی
گرد با ماری زیر مجی روحی دشت زیره دفرنباد گوبند از زیره دراز
شرینرلشی با نند سبب سفید یخشی شل زرد ک دلشانی دبرح
او فرد ما ما نیست هدیه بول صطفی عرق والشها دبرشی شیرنه غله
درمعده حیدر اجزا ترک معیده دصیف النفس نقش برد دفر به
گردن خردن او نقد رسم درهم با روغن زنبون بالملف حمد او ل
المستقا مجرب مصلح او اشرا برلشی هرد ما ما و انیسون و زیره ترکی
نفر ی کلنلت بر ترک دهبا ددرهم از خشک سب شده او
با آب نخد سطبوخ حمه در دکرده دمثانه مجرب بر لکن او
رافع فلف فیض او مشک بقرسی مغز سر اد شلوار دبا زیر ایجر
درکیفی سو کما دشکر حیز بیا جوشیم بیج سوسن او حسه لو ابیر
سعوط زهره او با صقیدر رشد رد با آب از نحو شیر زن
بدسفید بلبلیف ارفع لقوه ی لسند مجرب روغن گرده
نبات هند و ما لیند دبر و کشی تخاره نکند در ان ایام دوا

طال او حبه نزد ال آب دمشبگوری دنا فرز دانا راکله طلا او حبه
رمس و جرب سعوط زهره و دماغ اد از هریک بلقیر اط
دان زنبق رافع نسیان و سفیدی موش تر و لشی بشرط الکند
لقوه ما فقر اش میده زنبر او با ارعنصل ورم سبزه
گوش گرشی شکر درد وه حیوان کرد السا عنبار البری کز زیره
ضماد او حب با ذکر فطو راب او در چشم جسم بروز ابلم درفع
ردی چشم مجرب مضمضه با آب او حسه حوشی دهان و سوزش
زبان بدبوی تریاک ختمی شو زرد نعنع برد خشک نزد جالینوس
رشیح لتم صلح او سکنجبین شراب سفرجل گزدان با درجمله حمد ایش
دلکر او حب درهم خوانند گز مازج اسم درخت گز انست گز فارسی
درملک کزبرة البئر پرسیاوشان گزرکت و دع اسے قسوس
ختمی شوزرسیا کسی با ملا خشک نرو ببعض گرسنه گیبد
زرنیخ کسجاری شک اسپ گبیسی زاج سیاه
گشمی ف زلیب … است کشنه السطو خودوس
گشنیز با … کرزی ماش لکنه افط
کشف سلحفاة کشمش کالدان دلبق گشنه ندا

کشته کهن ف تخم مخلص کشکیشن بادنجان بریب

السموان
قاب اللعب الموقن لعوب البقر حب آسپرزه ولقوه را با عسل حم

تقویم جگر و تفریح دل قدر شربتش ۲ م و سنون اومقوی دندانها

و رافع برص الکحال ادمغون باصره تکوی بدست و شکوفه

خرنایست ذرور او جمیع ورو شانه و آکلین لقفتار ف

ضبع است کف شش سجعی نباتست ککبی

و بحری سایشیه برکت ادوی ابن آوی رنگ جقال آب اد

فارسی ... زان عربی طلب رتیم خشک کچی بلیب اردزه

اد و با ادویه خوشبوی بجنبی اشاد ... جهت ضرام محرب

وجهت بهق و ماخولیا ... زایده بابکر جهت ارمغ

تخم و کلف قطی باد رانی حرف الحول و بماحق

صمّ مجم جرتم دانکرده طبخ دهند مجهد با اب ...

شو و تدوم کنند ماران جو شانیده انها جمیع اسهال را ضرب

کنند ... کنند مرغ بسته یکسال ... درجاء تاریک

باد و کنند تعلیف نمایند بلدا ... تمام مرغ را کباب

کنند زنان عاقر ... کنند و غذا ... بخلوط نمایند

باعث حمل او گردد مجرب و سلیخه

لسان الحمل نادسی بادشک برگ بارغ بریانی سرخ

بجه تخ دیر ... ابا نمک وسرکه عدس دافع اسهال

عصاره او ... نشکی ... و نفث الدم وسیرن ... دمع

و ... حار و جوشش دهان ... الحاح خون

بواسیر سیلان حیض ... و جهتزخمها

و سوختگی ... قطع ... جهت دد ... و

امراض ... جهت ... و اختناق

خنازیر ... از ... ضمها والتیام دهنده ... اثیح

دافع ... زخمها ... باسفیداب

جهت باد سرخ مصر ... مصلح ... عصاره او ...

... مصلح مصطکی قدر شربتش ۲ م ... دافعا

... عصاره و دافع ... السان الثور

گاو زبان گل او الطف جمیع اعضا دلیل صفراء

سوداء سرسام و برسام جنون ماخولیا خفقان ...

... مصلح ... نباتش برقان

مضر ... مصلح صندل برلت سوختان ...

... اطفال ... دهان را

لسان العصافیر زبان گنجشک

مغز او گرم و خشک مسکن ریاح غلیظ دود بیهلی
و کلهر دوم مدر بول محرک باه و جهة خفقان و
ضیق النفس و سرفه فرنجه او با زعفران و عسل بعد
از طرح جزء اعانت حمل مجرب مصلحش کتیرا دلکی
اجحذبی اضاد پوست او باسر الرحم کنگلی
اعضا لوز الحلو بادام شیرین گرم تر مفرح قوة
حافظه موافق سینه مسکن جرب فرنجی و تولید
او با شکر جهة سرفه مجرب و جهة خشونت سینه
و حنجره و دفع نفث الدم و ذحیر بود داده او
مقوی معده و مسقط اشتها و غشی تازه
نا دس او با پوست مقوی معده و بیخ دندان
برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم خشک او
قابض و دافع اسهال لوز المر بادام تلخ دلیشه
دو منت او گرم و خشک ضماد او با دهن گل و خل
جهة درد سر و شقیقه و دفع قولنج و کرم معده
خالشرا و جهة سوختگی از سطح کوبیده دو
بادام تلخ کوبیده نا اشتا بخورد از شراب مست نشود
روغن او جهة سنگ و درد اخراج حصاة و منی
و قولنج و اورام رحم و انقلاب صلابه او جهة
دفع

دفع آثار رخسار و کلف و جبین و شقاق
و مجرب حکم فی با قطره او برای گوش و اشن
گرم گوشت صمغ او نایب مناب صمغ عربیست
لوذ بری و جبلی بادام کوهی جهة اقتض و دفع نفخ
اسهال لوبیا العرهند است یونانی
سلیمانی عربی فرنقا سرخ او گرم لولؤ
مروارید گرم خشک و در دفع اصول برا افطار و دافع
خفقان و اسهال مرارتی و درد و ضعف جگر
و امراض بلغم بیخ ریحان البال او جهة ظلمت
چشم و بیاض سبل سودن او جهة بالت گردن
دندان فرزنجه او دفع عمل مجرب و نگاهداشتن
شیر مقوی دل دود دهان داشتن جهة آن
لاغر و ضعف ... مضر مثانه مصلحش ربه بلش
صدف سفید لوف گوش فیل لیمو دو صوامی
مامن ترنج پوست او گرم خشک مقوی معده
و دل و قابض و محرک اشتها و مخرب هضم غذا
تحلل غر لنج و آب و غر او نا دو مصلح کیفیت اخلاط
و تر سخ او مضر دخلت جهة اشتها حاد و سرو خفقان
مصلحش شکر و عسل

ماست لبن الحامض ماميران خواص آن
او جهت درد دندان الكحال وجهت بياض و نا
خنه و ظلمت بصر شرب او و جهت يرقان مطلق
ماش سرد خشک جهت سرفه تبهای حاره و درد
سر ضعف باصره و نزلات مضر دندان و دیر
هضم مصلحش بادام ماش هندی حب الملک
ماغ [illegible] ترکی لجی نامند سرد و تر مفرح
مزاج مصلحش بادام و [illegible] رطب و [illegible]
کشمش [illegible] لعابیت مضر [illegible] او البرقان الفح جهت
لو [illegible] کردن [illegible] مجرب شرب او جهت [illegible]
سرسام و [illegible] ماء العسل جهت [illegible] حیض و امزاج
جنین سرد [illegible] خشک [illegible] و جهت دفع [illegible]
جنین طلا بخته او با شراب باسرکه جهت
جذب سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق
و مشهور [illegible] سم [illegible] جهت [illegible]
عفونت [illegible] مجود او جهت [illegible]
شرب سم [illegible] با عسل جهت دفع [illegible] د
فراش [illegible] شرب [illegible] الکحال [illegible] او دافع
غشاوه طلا او جهت داء الفیل و [illegible] عصل
جگر [illegible] چون شرح کرده ذهره او را با او
مخلوط

مخلوط کرده فلفل زنجبیل باشند خواب مش
شیر کباب او را درچشم [illegible] مجرب
چون کرده او را شرح کرده و [illegible] کرده
باشند کباب [illegible] انزا [illegible] طلا [illegible]
سن [illegible] [illegible] لکن مجرب چون سم او داخل
[illegible] مداد [illegible] سیاه [illegible] لبن [illegible]
سر [illegible] ذیحان بر [illegible] سرسام
و [illegible] ذهن لعابیت مفتح مثلث العجم [illegible]
مثلث [illegible] موافق خون صالح و مقوی هاضمه و
موافق صاحب [illegible] و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر
و مقوی باه مضر محرور [illegible] خفیف دوغ ترکی
ایران جهت [illegible] دق و التهاب جگر [illegible]
[illegible] کرم [illegible] جهت [illegible]
و استقا و سیرز خفقان درد [illegible] و ضیق النفس
درد سر و صبر [illegible] احتباس حیض طلای او
با حنا [illegible] جهت درد سر [illegible] او با سرکه
جهت [illegible] و کلف و [illegible] طلا [illegible]
[illegible] او [illegible] دمنع [illegible]

او با حمک وفرفیون او مهلو دفع سیلان اب
هان الکحال اب او محلل نزول اب و ضعف باصره
مالیدن اب او بر دفع جامت دافع ان قرابادین
او منت حیض مصلح کاسنی تخم خرفه بدلش سوسن
مراده ذهره ذهره مرغ سیاه بر احلیل معروف
لذت عظیم ذات و محبت مفرط ان شاالله است
طلای ذهره کبجیک با عاقرقرحا و روغن زنبق
برقضیب و عانه و لیخ دان و خصیه اعلی سده نعوظ
و تاکف بر زمین نگذارند دفع او ممسک
روس و سیر موش مرتک مرداسنگ

شمس بفارسی ... او راق خشک
او بهراز ثاته سرد و تر است جهت تسکین غلیان خون
و صفرا دافع آروغ خصوصا ترش او و خیار ...
خشک او حون صاحب تب حاد و باد و ادان
خوردن اب گرم و عسل بعد از ان بنوشند و قی
کنند اخلاط کرانی و زنجادی دفع دفع تب
مجرب هرگاه بعد از خوردن ... مشاهده شود
خون سفید ... مشاهده شود و ...
برص مصلحش شکر ... و بالای طعام
و مزدن اب دو ... مغز دانه ...

ددوم کرم خشک شربتی او کرم تر جهت اخشونت
حلق دوش ... جهت ... قطور او جهت
ددکوش بدلش ... مرکت او مدر و مسقط کرم معده
مرکب خشک او قاطع اسهال مصطکی معرب از مصطکی
عربی علک الروم سفید او دو سیاه او بنطی سر دخشک
بعضی گرم خشک مقوی معده و جگر و هاضمه و اشتها و محرک ادرار
و دافع نفخ و دافع ... سر و نزلات و ضعف جگر
با غاریقون جهت بلغم با صبر جهت صفرا با هلیلجات جهت سوداء
الهواء ... مجرب اگر ... قوة حافظه ...
شاند او ددوش ... کرانی سامعه مجرب
بحق و کردن ... بشره ... دشمن
برحب ... مجرب طلای حو شاند او ددوش
زنبوز ... شقاق لب و ... ورد
شرب ... شکستگی اعضا دجلا بشره و سرخ کردن
و ضماد ... و سعوط او با روغن زنبق جهت ددد
سر مفقه طبخ او ... استحمام ... و لذت ... مصطکی
مرعض ددد ... دافع ان ... مصلحش
... مثل ... فرق ... دو اصفهان قادا
سرد خشک مسکن صفرا و تشنگی طلای او رفع و ورم ...
... او ددد حاد مجرب مضر معده سوداوی مصلحش
... مصلحش ... مضر با دان منطق کنا دمعا
... ددد ... تاحنک

مقل وصمغ ان هرجه مايل بسرخي باشد مقل ازرق يا سند
مايل بزردي دامقل اليهود مايل بسرخي و سياه [illegible]
صقلي نامند انچه ان نواحي يمن خيزد [illegible]
باشد سقل عربي بصره [illegible] او زرد [illegible]
تلخ لد [illegible] حل [illegible] در آتش [illegible] ان [illegible] شبا
فتق [illegible] اسپ [illegible] مدتر بواسير [illegible]
شرو دافع حدة ادويه مسهله مسهل بلغم [illegible]
سرفه و [illegible] و تحليل خون منجمد [illegible]
و بواسير تقويت باه [illegible] سينه [illegible]
نقرس و احتباس [illegible] و [illegible] كلى
ضعف [illegible] و [illegible] وفسخ عضل و [illegible] و [illegible] اسقا
ومقعد و بواسير جهت [illegible] باشد جهت
دانه [illegible] جهت [illegible] بواسير حمولات جهت
انتفاخ فم و [illegible] جنين و [illegible] وحم و مضر
به مطلى اكثر اشربه ادوه [illegible] دبع اوصر
مقل مكى او [illegible] مقل نامند سرب
دما [illegible] قاطع اسهال وسيلان خون [illegible] و [illegible]
جهت [illegible] وصله ومنع [illegible] مقلى ناميده
له غرزه [illegible] باشد مقربات [illegible]
نفس ملح بهمن [illegible] دوز نامنه بود
[illegible] او الطف [illegible] واغاما [illegible] ابا
ده او [illegible] و [illegible] واستطا مضغه
سكين دافع [illegible] او [illegible] باصر [illegible]
او قاطع [illegible] قلع [illegible]
بانج

43

حافظة الصحة
[illegible]

بانج لثات جهت [illegible] عفونت باشد و [illegible] جهت [illegible] با
قولنج [illegible] سوءقلي [illegible] حلم [illegible] ونفخ
وجذام وبامزاجهت داخل با خمر جهت [illegible] باشد جهت
مقو الكحال و جهت [illegible] و سلاق و سبل [illegible] جهت
بياض جرب و [illegible] و [illegible] و [illegible]
واكل و [illegible] او [illegible] قاطع خون او
و [illegible] او [illegible] اجهت [illegible] بلغم
و [illegible] مقو [illegible] و [illegible] خادث
[illegible] و جرب مطلى [illegible] و [illegible] مجربه
او [illegible] دوهم [illegible] باسر
[illegible] طالع باشد دوخانه [illegible]
لر [illegible] مثل [illegible] خانه [illegible] ان
بابل والاطلاع [illegible] دوخانه [illegible]
نطرون مشرق [illegible] سمرو [illegible]
[illegible] و [illegible] العلبو
[illegible] ملح اندر [illegible] نفاد [illegible] نمك
سنك بلور امنن لرام نمك مسهل بلغم دد [illegible]
فهم و [illegible] ملح الذاذ نوشادر ملح [illegible] نوشادر مالح
ضعف [illegible] مومياي [illegible] حافظ الاعضاء
موميائي و [illegible] امنن [illegible]
[illegible] دو [illegible]
[illegible] بالبند [illegible]
كرا [illegible] جهت الج و [illegible] و [illegible]
معده واخفاه [illegible] جمع [illegible]

ونفث الدم جراحات مثانه وسدد البول وثقل آن ادرار
عقرب با عناب جهة سرفه با سکنجبین جهة خفقان بارد
کرفس جهة [illegible] فطور او [illegible] کرمانی [illegible] با افیون
جهة امراض [illegible] سعوط او [illegible] جهة شقیقه وصرع
[illegible] او باذروج [illegible] جهة ورم کلو طلا او [illegible] کاوج
کرم [illegible] عقرب ودوا [illegible] او [illegible] الکنه زبان با [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] اعضا
[illegible] دوا
مادد [illegible] دفع [illegible] مسکنه تا نخود بعرب
کمون کرم خشک [illegible] بول حیض ودرد سینه [illegible]
منفخ [illegible] وجهة دفع عادت [illegible]
مفرح [illegible] اشتها وتنها [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] برام [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] عقرب فطور او جهة [illegible]
[illegible] بخور [illegible] وصفره او جهة تنقیه رحم
[illegible] نافع [illegible] وطلا [illegible]
[illegible] شرب ۳ مثقال [illegible]
[illegible] باشد بنصف وزن او [illegible]
[illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] وشاحرب
[illegible] ۳ درهم عرق [illegible]
[illegible] عرق [illegible] تفریح
[illegible] دواب [illegible]
[illegible] کشتن [illegible]
[illegible] اعاده [illegible]

نارمشک معرب [illegible] ریشه و پوست [illegible]
[illegible] نارمشک [illegible] کرم خشک [illegible]
[illegible] سینه [illegible] سرفه [illegible]
ضماد [illegible] جهة [illegible]
[illegible] خشک [illegible] جهة [illegible]
کرم [illegible] ضماد [illegible] جهة [illegible]
[illegible]
[illegible] جهة [illegible] جولان [illegible]
[illegible] ۲ درهم [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] زکام [illegible]
کرم خشک جهة ضعف [illegible] اشتها [illegible]
[illegible] خفقان [illegible]
[illegible] جهة [illegible] جهة [illegible]
[illegible] قطع [illegible] جهة [illegible]
[illegible] جهة اعانت [illegible]
[illegible] معرب [illegible]
[illegible]
[illegible] بعرب [illegible]
[illegible] صفر [illegible]
[illegible]
کرم خشک [illegible] رطوبت [illegible] دافع [illegible]
[illegible] مطبوخ او [illegible] جهة
[illegible] عقرب [illegible] جهة
[illegible] نافع [illegible]

ثالبا[illegible] جهة منع [illegible] [illegible] دخان از موده

ثجاع مغز [illegible] [illegible] [illegible] او الیام [illegible] 8 [illegible]

با [illegible] جهة اخراج [illegible] [illegible] قوی کردن قضیب

و [illegible] اصلاح [illegible] دفع [illegible] مجرب [illegible] [illegible]

[illegible] خشک کند [illegible] از جهة [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مجرو [illegible] مصلحش [illegible] [illegible] کل او مانند [illegible] تخم او [illegible]

[illegible] محرک باه [illegible] ثغیع دوهم افعال [illegible]

از بودنه گرم خشک مقوی معده و دل و قوة ماسکه

محرک باه و [illegible] و [illegible] اقسام گرم جهة [illegible] و [illegible]

[illegible] جهة جراحات و [illegible] [illegible] مجرب [illegible] [illegible]

گزیدن عقرب و [illegible] [illegible] [illegible] قبل [illegible] حمل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ثغر عصفور [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گرم خشک [illegible] [illegible] [illegible] اسهال

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفط گرم خشک

[illegible] [illegible] فالج [illegible] [illegible] بواسیر [illegible] [illegible]

[illegible] گرم معده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خشک [illegible] مسحوق او مانع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دفع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هفته دو افتاب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] محرک باه [illegible] [illegible] [illegible]

ثلج ثیل

از خواص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نفعی کند [illegible] [illegible] [illegible]

تخم او [illegible] [illegible] مصلح [illegible] ثیل گرم خشک [illegible] [illegible] معتدل

[illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] مانع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جهة [illegible] [illegible] الیام جراحات و دفع کلف

[illegible] او جهة داء الثعلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جهة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تخم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طب

[illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او [illegible] [illegible] [illegible] خشک [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] معتدل و مفرح مقوی [illegible] و اعضا و مسهل صفراء

و بلغم و بالقوة [illegible] خشک او [illegible] [illegible] جهة [illegible] معده [illegible]

[illegible] [illegible] و خفقان و [illegible] و [illegible] و معقر [illegible] او [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] او الیام [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اعضا [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] دفع اسهال [illegible]

و دفع [illegible] و [illegible] [illegible] مقوی [illegible] و دافع

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و عطش

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

باسمین بر تحت [illegible] بر [illegible] ضمان [illegible]
یا هرسیند بستانی اچنین که یاسمین هندی باشد
و آن زود دوسنه کرم خشک جهة [illegible] و امون و [illegible]
صل [illegible] سرخ [illegible] اقسام کرم شکم بوشیدن او وجهه [illegible]
بشرطا او وجهه [illegible] سرخ کردن و ضماد [illegible]
کردن فضیت اعانت [illegible] سفید کردن موی
[illegible] کل سرخ و فضل اسمیت [illegible]
[illegible] اسم [illegible] بروح [illegible]
[illegible] نیت [illegible] کردو [illegible]
[illegible] اشتداد و امم کیا و سک [illegible]
هر که او را قلع کند [illegible] او سبب [illegible]
[illegible] کردن [illegible] تا [illegible]
منقطع کردد و این معنی [illegible] و دو [illegible]
احد [illegible] ۲ جون مجموع او را [illegible]
[illegible] قطع کنند و [illegible]
کردن [illegible] و عرق [illegible]
ان و دزدان محفوظ باشند تعلیق او وجهه
دفع صرع و تسکین غضب [illegible] مؤثر در اول تعلیق
[illegible] او جهه دو [illegible] و دفع
فساد عقل [illegible] عوض [illegible] او را
[illegible] کل [illegible] شکم [illegible]
کنند [illegible] این باشد هرگاه [illegible] گل

و دو من گل سرخ [illegible] و دو من [illegible]
[illegible] و بعد [illegible] کل [illegible] تا هفت [illegible]
[illegible] تا دو [illegible] باخود [illegible]
سکن [illegible] و دو [illegible] معضد [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] و در [illegible] سفالی [illegible]
و دق [illegible] و دل [illegible]
[illegible] طلای [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] طلای حرکت [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] شقاق [illegible]
و دامن [illegible] جون [illegible] سفال [illegible]
باعسل مخلوط کرده [illegible] النفس [illegible]
[illegible] زبان
[illegible] تعلیق [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نشان [illegible]
[illegible] مصفی [illegible]
[illegible] هند [illegible]
[illegible] خاد [illegible]
مصلحی [illegible] کرم خشک مقوی [illegible]
تعلیق او جهه دفع [illegible]
صرع و [illegible]
او جهه [illegible] داشتن [illegible]

و به نوع دیگر [illegible]

نشگفته را در لثانی بر بیمار بشی که هفت ذلک است
بچیده بر طفل مصروع لتعلیق نمایند دفع صرع او کرده
قسم ماده او دوای مردان نر او دوای زنان بماده او
جهة اکثر بر وقح الحقاد بر و گشنیز بیرق اسم سرابی لغل
نادسی است بداند که حفظ از مرها سال برهمه عشر الناء
بقطین قرح نادسی کرد پنجه عوده بماده کبوتر
فاکی بیضا [illegible] بسوا النفر شود ده بو پنج مهرانی
ففقر بو پنج بانی دانجه به پنجی جز زنجی زر دلت
گنا

در تدبیر منع سموم از مجربات که چون طفل را در روز
لادت قبل از آنکه شیر دهند قدری حبه از سنگ چشم کاو
گوهر مستحق بر انگشت او کرده بر کام طفل مالند در ایام
حیوة از سموم ملدوغ و مشروب متضرر نگردد بدستی مادر
هر معنی نیز دوزمین که هر روز بقدر نیم جو و از این جمله شرب
مادر مجرب کرده هر ساعتی ۲ باب بقدر برنجی با کتاب
ساعد بنوشند دستی [illegible] مخلص است که در اول حی
ایشان [illegible] روز دو [illegible] ام از آن تناول نماید
چون مرتب بکشب در مشک خشاش که بنوشند در دهره
العمر هیچ سمی در او اثر نکند مشاهده شد که عقرب متعا
افیون را گزید و عقرب در ساعت هلاک گشت و اشخاص
متضرر نشدند بدستی متعادین شرب [illegible] تا بند [illegible]
همین خاصیت است ا بعد از منع خواب [illegible] لازم الکر
۹ سم

47

4

سم از جمله مشروب باشد در وقت مباشرت غایب اگر ملانت و وجع اشد
دارند حکم از خصوص سعی کنند مکیدن آن و دهن
آب دهان او باید [illegible] ناشتا باشد الا مضغ پر
تخم گل سرخ و روغن زیتون موضع حجامت کنند گزیده
ضماد سرکه [illegible] و زفت و سرکه [illegible]
امثال اینها [illegible] روغن زنبق و عسل هر یک که حاضر باشد
و مهره مار باید بعد از جستن مهره شیر برآورد و بجنب و باشد
[illegible] شیر [illegible] مهره [illegible] علامت [illegible]
[illegible] در بعضی قطع از عضو لازم و داغ کردن موضع
گزیده بار نافع اما در تدبیر آنچه معلوم نبود باشد کلی
است که اگر مشروب باشد در حالت کار اندک [illegible] ظاهر
کرده [illegible] کرام در روغن گل سرخ یا روغن گاو [illegible]
کنند اگر علامت [illegible] خفقان و اختلاط عقل [illegible] دو
حقنه کنند هر گاه با التهاب حرارت و تشنگی مفرط
بوده باشد علامت حرارت سم است در این صورت
روغن گل روغن [illegible] و لعاب [illegible] و شیر تازه و دوغ
وماء الشعیر [illegible] قرص کافور و آب [illegible] و امثال آن از مبرد
[illegible] ضماد نافع [illegible] موضع [illegible]
صندل [illegible] کافور و کاهو و ضماد [illegible] سرد گرده ضماد
نمایند اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل بیهوشی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و تشنگی عقل [illegible]
مثل [illegible] و [illegible] بیان شرح [illegible]
[illegible] اگر علامت ثقل [illegible] ظاهر گردد مثل بر
[illegible] سم [illegible] و [illegible] در این

دواین صورت حقنه بمسهلات مثل سناء و سفایج
ولعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ
و بوره و روغن السنبل اذلوازم شرب ایارج فیقرا و
سیاهی زبان و اعراض سرسام من داوی و بعد از فی
شرب ام کافور با گلاب و اشاء میران و روغن سرد
اب میوهای سرد مثل انار و سیب و ترنج و آب خیار و
کافور مراده الافعی و سیب و بهی است

دخم سگ دیوانه جاوشیر نفرون بابوا خاکستر تاک اصل سرسام

وادجاع خوردن زیبق و هوای سرد اجتناب لازم
طبیخ پیاز و حنظل بادنجان و مثل آن و قسط و سداب مجرب
طلای روغن با آب لیمو دفع از نیش عقرب و زنبور میکند مجرب
با سیدن طبیخ حلت جهت کشتن کیک مجرب طلا
کردن بر مولود و درون ولادت قیر و نبات و دفع حمل
در طعام عرق زیبق چون بر ریختن با جامه باشند و بیفکنند
زیاب چون ندیج و اود سر حل کنند مگس از هر جا
هلاک شود بد ستو ران کافور و روغن زیتون و زنبق
میگریزد ساحوق او ضبر با سیدن آب مطبوخ خرنوب
در کشتن کیک و ساحوق اوضبر مجرب جعل آب مطبوخ
شکوفه درخت حنا و بخور او کشتن جعل فاره چون
موش خانه کنده ادبنا له او و ابریشم سر آمدن جمیع موشها
انخانه دا فرار کنند پوست دعی او کنده
سر هفت موشان می گریزند بد ستور از دو دراج
کر بزانست پیاز عنصل کشنده او دد بسیاعت مورد
صه از حلتیت مسکریزد داشتن پیاز عنصل بمویب
عقرب سباع و هوام و مار عقرب تیل هو و جه معنی

فصل

48

فصل ۲ و ۳ در اوزان صغار و کبار و فصل ۲ در
تحویل بعضی از اوزان فصل اول در اوزان صغار بوشید
نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان
صغار باشد او موسوم بکبار و کیل عبادت از پیمانه
ادزه نبادسی برنج مراد از ددونه دو دانه خردل
بریشت شعیره دو او زه است حبه از ددهم
عبادت از سدس ثمن اوست که بجزو از جهل
هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو
شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم
دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد
قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه
باشد ۲ طسوج ۱ دانق و طسوج و نیم است ارزه باشد
دانق بفارسی دانک ۱ کویند دانق ازدهم
دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال ۳
قیراط و یک حبه که ۴۰ ارزه باشد ترمسه ۲ قیراط
نواة ۲ دانک م غرام یک دانک و نیم ۲۱ دانک عرمی ههف
و قیر جوزه بنطیه ۱ م ملعقه ۱ م قیا سا دادن ۷
بر دا و صغ یک درهم جرجو ۲ ثلث م هاما صغیر ۲ م حاما
لبی ۳ م حمص ۳ درهم و ۳ درهم ۲ م مثقال و نیم مثقال دینار
ام ثلث لف ۲ م قنطار یک کینه و سبعون ۲۲ نیم اوقیه
که اوقیه بر احیند ۷ م نیم استار ۲ م نیم لتوله ۳ م نیم ۳ قیراط
مراد رطل رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم ۱۲۸ درهم
د ۴۰ سبع درهم که دوازده اوقیه باشد

باب دوم در سودات احراق زرنیخ باید زرنیخ را
نقره بخذ ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند
کنند و سوراخ سهلی در سر کوزه کنند و کوزه را نهاد
بر دیگ دوده دو آتش کنند تا آنکه دود سیاه
بر طرف شود سفید نماید پس از آتش بر دارند
احراق زاجات بعد از آنکه نرم صلایه کرده در گل
زه بو مطین بطین الحکمة کرده یا در بوته زرد کرده
کنند سر او را محکم نموده در نار دستن کنند که سرخ
و رنگش سرخ گردد احراق لاجورد و مرجان و کهربا
و امثال آن هر یک را بقدر یا قلیه ریزه کرده در کوزه
مطین بگل حکمت کنند و بنشانند در طبخ و یا شی
جائی زاده دون دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت
و یشب و احجار صلبه هر یک بقدر نخود در سفال نو یا بوته
کنند و روی آن را بسفال یا بوته دیگر بپوشانند و سر
را محکم جهت اخراج بخار باید کنند و در نار دستند
بقدر سرخ شدن کنند آنگاه بیرون آورده در آب
اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که از هم بریزد
احراق قلعی و سرب بعد از آنکه در صاحب ...
بسیار بیضه کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی
هر صفحه قدری کوکرد بپاشند و قدری کوکرد
هر صدم بجز نک زیاده باشد پس آتش ملتهب نموده
یا رصاص آهن بر هم زنند تا خاکستر شود و از بعدا و بحرز
آتش تا که باعث غشی و هلاکت بعضی بجای کوکرد
سفیده کرده اند احراق صدف و شنج و امثال آن در ظرف
مبتر کرده در اون باشود تا سفید شود و از هم بکجا

49
احراق ملح باید بکبار بگو بیند و خشک کرده
در دیگ گذاشته چندان بار دهند که از جستن و
حرکت باز ماند و آلزوم است را تجنی کرفته در آتش
چندان که خوبی نیز در احراق آهن و فولاد مس
هلیله بلیله آمله با التویه بپوشانند و آب انها در ظرف
مس کرده بر روی آتش نرم بگذارند و فولاد را آهن
و مانند آن را صفحها باریک کرده در آتش سرخ
نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بسبب یکبار
هر صبح نقل آن در نیز آب تشین بر داشته استعمال
کنند در احراق آهن بجای هلیلجات بول کاو را
بکار برم احراق نقره باید نقره را باتو بهار در بیره که
و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانند و
هر کاه خوب سوخته آتش دور نگه دارند گر برب برابو بپاشند
و بر هم زنند چون نقره را در بوطه کرد احراق قلعی
داشته اند مکر چکن آن نیز بجذب تر است که زیتون
شود تکلیس طلا جهت شادل چند بار در سرب
گداخته در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و
طلا بنی غش را صدمه کن اخته در آن آب ریخته
بس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته
در آتش گذاشته با ثلث آب نیز سند با ربع او سرب
سوهان زده در بوطه در اسنت آلوده بگذارند
تا بیان ثلث او زیبق در ظرف چینی بامزج
بسیار بسایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند
تند زیبق از او مفارقت کند آنگاه
برد می شکنت نماق تجه بسایند

که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی
در زیر آب نرود و چون ساییده شود جمیع اجساد و فلزات
[illegible] حل نمودن همین مرتبه است

[illegible]

50

بدست مطین باد و ظرف مس کرده و در آتش معتدل
احراق [illegible] خشک [illegible] سیاه شود
[illegible] در کوزه مطین اثر چندان بگذارند
که رطوبت باقی نماند قابل ساییدن گردد احراق
سرطان [illegible] را اخراج کنند [illegible] او را با آب
خاکستر چوب تاک [illegible] باب صاف
مغسول نموده در کوزه مطین [illegible] در تنور
که خاکستر نگردد علامت [illegible]
[illegible] ظاهر گردد هرگاه
در ظرف مس [illegible] وقتی که آفتاب در برج
اسد باشد [illegible]
فصل [illegible] هر صمغ را
[illegible] انجیر انداک آتش
دهند [illegible] گویند دستور
گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و
سایر گلها باید بادام مغز شود [illegible] بنفشه [illegible]
و مانند آن [illegible] کرباس کرده بدست مالیده و
[illegible] رطوبت بادام را [illegible] خشک شود
[illegible] بدست مالیده و تکرار عمل کرده
تا [illegible] چون بادام را ریزه کنند اثر [illegible]
[illegible] ظاهر گردد بعد از آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] گرم کرده [illegible]
تا روغن جدا شود گل سرخ بدستور [illegible] معطر
شود

باصندل و امثال آن میتوان رطوبت را در جای دام
بگیرند مفرح و پیه و فندق میتوان کرد دستور گرفتن تیزاب
فاروقی که مستعمل ضرابانست وجدا کننده طلا از نقره
که با هم مخلوط شده باشند چون که اخذ کنند دو او بزند
و آب ۳ چندان مغشوش باشد و در قرع و انبیق
مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن
اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده و بر مس
ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میشود و در
امور معالجات جهت بردن گوشت زیادی و بهق
و حکه و جرب و غیر مفرح و در دفع آثار جلد مستعمل است
و در بعضی اعمال طریق ها بغایت مؤثر دانسته اند
و زاج کلای که زاج سبز گویند و آن چون اشیدا
سبز است میکنند از بین جهة این اسم خوانند ده جزو او را
با یکجزو شوره صاف نیم سائیده در قرع مطین
و انبیق تقطیر کنند اول زرد رنگ بعد سفید رنگ و خاکستری
قرع عن مطین بعمل آورند چون در قرع و زیبق
بخار از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند
و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد مجرب
صفت گل حکمت جهت استحکام ظروف شیشه
که تاب آتش آورند گل کوزه گرها را که خالص باشد
بگیرند باید از ریگ پاک کرده در آب حل
کنند تا دقیق القوام گردد در این اجزا بقدر نصف
کل

کل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند ا
جرم پسند بچسبد سرگین بچینه است خبث الحدید
کل خطمی موی بز مقراض کرده آب نمک لرشند ایضاً
موی مقراض نمک طعام و نال خطمی خبث الحدید
پوست تخم مرغ مکلس هر یک بجزو کل پاکیزه دو جزو
دستور مجرب خاک کوزه گری را اندری بکاه
گوسفند و نمک مصری و خاکستر بچینه آب حنا
استعمال نمایند صاحب مفتاح الحکمة جهت بستن وصل
خبث الحدید و نجح المنا سفر باخون گوسفند باسفیده
تخم مرغ سرشته آهک زنده و تخم ابقم نمک سفیده تخم تلخ عمل
نخاد اصل او از مس و سرکه است صفایح مس
را در سرکه تند گذارند و بالای آن بپوشانند تا بتد
ریج مس از شدت سرکه حل گردد و آن صفایح را
خل پوشیده در مکان متعادل دفن کنند زنجار
الصناعه بحر و براده مس را با شب یمانی و بوره و سرخ
و نمک بالسویه بقدر عشر او بپوشانند در ظرف مس
با سرکه تند بیامیزند هر چه خشک شود باز باطل
نرکتی قسم دیگر الطف تمام است زنجار مسحوق
معمول را با شکر او نوشادر مصعد با زنگ آسیایند
بعد از امتزاج و ظرف سرکه را مجهز محکم سخت کنند
تا مثل خمیر گردد بیک روز با یاد و نازکی بخشیده در آفتاب
خشک کنند باز بید سور سابق با سرکه بند سائیده و نگذارد عمل نمایند تا

عمل سریج واو از سوختن رصاص وهم سفیداب
محرق حاصل میگردد طریق عمل انکه سفیداب قلعی را
با قلعی وسرب را دو تا بر سفالین بر دوری کوزه ا
لتی وخام الکن اشته وقدری نمک بران
پاشیده با آهن وکفچه آهنی برهم زنند تا سرخ شود
هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود چون
بعد از اندک سرخی او دو دیگر که دمبر
دی کوره کن اینند و آتش در اطراف محک
او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل اسفیداج

[illegible]

مبالغه برهم زدن او لکنند بر ایشان قدری صمغ ۲ چندان نازده باشد اگر خواهند
براق که در ۱۲ اضافه نمایند مداد با سیاهی بجرد دوده روغن
گرفته با ۲ چندان زاج دمازو دو بوزن مجموع صمغ بگویند ان که کلی حصه در
چند مبالغه در کوبیدن او کنند بعد از ان در وقت احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند

[illegible]

ترکیب کرده آب لیمو با بحر زنج صاف
بقدری انداز بو شنند اضافه نموده ۱۲۰ نهایت تا ۲۰
روز در آفتاب نهند که بگذارند تا جاش ولقوام حد که دو قرار مقعد
از نمک ریز بالمنحفه القدر مروارید اضافه که دلت آکت حریر در روست که در
لف دیگ بر روی حریر رها دلفند و بایند دیگ را بادریسه و با ممیل نقره سبب بار
با موی فلک حرب که باکنند در حین رطوبت ان سوراخ کنند و بعد از خشک
شدن بر دن لا درنند و بعد ده روز زهره چند از درکیسه که دانه خشک شده را تمام
روز به بست بمالند تا جلای بسیار دهد بر از ان خرا زهره گرفته بجوز دروغ دهند

[illegible]

بجوش انند و با نباده نرمی بمالند و از اسرار سبب
داز خواص مروارید بر محلول تخلیص کرده است و عقد قراء مجرب
عمل شادنه عدسی شادنه سفیده و بزاجر انرا با قدری دم الاخوین شل
غبار ساید با ریشم بیز ریشه لقالب شبر بعدی دانهها سازند و از
کمون ساخت در عمل رشم پر کرده جوهر المنابع ساخته دا زخواص او ست که هر چیزی را
باو وصل نمایند بدوا و بر انند از آب و از آتش منفصل نگردد و از اسرار ملکوتیه بلیز تا زه

ددی کرده بر روی سنگ مسطح آهک آب ندیده بجهه فرث
نموده آن دانه را بر پهلوی هم بچینند بر روی آن دانه نیز آن
آهک بپاشند بقدر یک دانه بپوشانند و سنگ مسطح
دیگر بر روی آن نهاده و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ
اعلی بسیار ثقیل باشد تا دانه او بهم کمال افسرده شود مخلوط با آهک
کرده بی باب شسته بدستور فرث لحاف از نمک ساییده
کرده یک هفته در زیر سنگ بگذارند پس سرخ و چرب کرده اند
دفع کنند و چیزی را آفتاب بگذارند و چرب از او ظاهر گردد و باز باب ... آهک
بجوشانند ... که اصلاح چرب و چرک در آن ... و کمال ... در عدم
چرب و سرخ ... بی مانند ... در ... ضبط کنند و در روغن ...
... با آب ... گرم ... زده و کف ... باشند قطرات ...
... بالا ... قطرات آب آهک
صاف نموده بقدر روان شدن او اضافه کنند و قدری ... آهک بحدی باشد ٥
چون ... زبان ... عمل ...
لثابت چون بیخ وسمه ... باصمغ عربی استعما
ل کنند قائم مقام مداومت ... آهن که ... نند
آهن دباآهن ... آهن ... روغن ... اطفا نما:
و باد دیگر ... اطفای او باب کنند حفظ
الاثبات آهن که هر کز زنگ نگیرد باید
تلعی را چرب کرده کناشت تا زنگ بهم رساند
و آن روغن و چربی که زنگ گرفته بالاث
حدید هرگاه بمالند دیگر زنگ نمی گیرد
تریاق ا لا فا عی کد

53
که دفع سمیت هوام میکند و اطبای یونان اجماع نموده اند که
هر که دو دانه بادو بعضی اوقات بعد نیم باکلاب و باشرا
ب و قائم مقام آن شادل کند بینک و مشهور دفع اذیت و با و
تب میکند بغاسم تجربت از جالینوس منقول است که دو
سال و باثی آن عمر هرکه استعمال نموده سالم ماند صبر دود
٢ جزو مرصاف و زعفران از هر یک یک جزو جوارش
مفرح جهة حزن و تقویة بدن و معده و سکون تشنگی
و خفقان و بدی دهان و عرق نجاست موافق
گل سرخ سعد قرنفل مصطکی سنبل الطیب سادج
٤م ٥م ٣م ٣م ٣م ٣م
قرنفل دوثب بباسه جوزبوا قاقله صغار و کبار بوزن
٢م ٢م ١م ١م ١م ١م
ادویه آمله مغز دو سیر رطل آب بجوشانند تا ثلث
آن برود پس بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام ا
ورده پس شد و این نسخه نوش دارو هند
دواء السنه که جز اسکندر بر بعد داد و تذکره تمام سال استعمال
میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از کتب که چون یکماه
خورده شود موی سفید شده سیاه میشود چون تمام سال
مداومت کنند تقویة معده و باصره و لکنت زبان و برودت
و عروق اعصاب و تقویة گرده و مثانه و باه و قوه حافظه و دفع
امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و خفقان
حلاوة عزیزی سعد بلیل پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ا
٣٨م ٣٨م
ملامقشر پوست هلیله زرد بوست بلیله شونیز
٣٨م ٢٤م ٢٢م ٢٤م

ملفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفمونیه دارچینی

۲۲م ۲۲م ۱۲م ۱۲م ۱۲م

قاقله صغار و کبار بلادر مقشر افتیمون بزرغنج اشق

۱۲م ۴م ۲م ۴م ۱۲م

مویز منقی مغز تخم خیار نبات ادویه را از حریر کرده

سقمونیا ۳م

۷م ۷م ۷م

واسنده با نبات سرشته [illegible] کرده قرص

سازند [illegible] بعد تناول نماید در نسخه دیگر

هلیله زرد بلیله و بزرغنج و مویزج و تخم خیار مفقود است

در بعضی اشق و شونیز سقز [illegible] و در بعضی سعد و افسنتین

دو [illegible] فرموده اند معجونی که منع کل ضرر نماید [illegible] لکنه مجرب

[illegible]

هلیله کابلی املج بلیله جوز [illegible] مصطکی قاقله کبار

[illegible] زنجبیل بالسویه با عسل سرشته [illegible] پیش از طعام و

بعد از طعام میل نماید بقدر جوزی [illegible] کل [illegible]

[illegible] کرده مجرب [illegible] واشرسا

تناول نماید غذا [illegible] مرغ

معجون خیار شنبر [illegible] سمرقندی ذکر کرده

جهت قولنج حار و باد [illegible] و زکام و نزله و درد

[illegible] نافع و مضر معده [illegible] و جهت دیر [illegible]

او مصلحی استعمال [illegible] طبیخ [illegible]

دکاو زبان [illegible] ساده سال [illegible] ۵م ۱۱

فلوس خیار شنبر ۱۲م عسل ۱۲م [illegible]

ونش

و ترید از هریک ۲م سقمونیا ۱۲م دست الترمس ۱۲م ملح

هندی ۷م و نیم [illegible] مصطکی [illegible] از هریک ۵م اد

ویه را با [illegible] روغن بادام چرب نموده سرشته و چون

جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل او میشود [illegible]

عسل مخلوط کنند [illegible] معجون [illegible] القطع

[illegible]

معجون [illegible] عسل [illegible]

[illegible]

مجرب جذب عسل و دارو ... بند

شاد داران ...

وکلیلی ... صرع و صداع ... ضعف معده ...

زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی

کبابه و زرنباد عاقرقرحا خولنجان از هر یک

۲ ال زعفران یک یک روغن گل سرخ

۵ ل و الکراهیز روغن او خواهند قبل از انکه با

عسل جوش تند با روغن گل جوش شده و روغن او به

بجوشانند بعد از ان با عسل بجوش بکنند

شربت ا ...

مرابی تخم ... افسنتین ...

ترخون تخم ...

بو نیم تخم بلبون ...

تخم ترب تخم شلغم تخم ...

ضیا ... تخم قنبیط تخم جرجیر ...

بو زیدان جدوار ملغوزه کبابه ...

و حفا ... تخم ترب خولنجان فرنجمشک ...

تودری سرخ و سفید تخم زردک و مغز ...

حب الفلفل مغز حب الصنوبر فلفل دارفلفل العصافیر ... الاعلی مغز ...

بصل عنصل المشوی خشک ... خردل عاقرقرحا از هر یک ...

ام عنبر اشهب مشک از هر یک ... ۲ ال زعفران ۲ ال

ورق نقره و ورق طلا یک ... قرص افیون ... ادویه عسل کف ...

گرفته و مثل ادویه ببرشند

س

حب دیوند جهت استسقا نفی که با حرارت باشد

ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون ... ذ بی ن

شربتش ... مجرب

حب فوقایا جهت تنقیه دماغ و امراض ... ده ان

صبر ... مصطکی غاریقون شحم حنظل سقمونیا حب

افتیمون جهت اخراج سودا افتیمون بسفایج غا

ریقون خربق اسود ملح ... اسطوخودوس ... ادج ...

حب جهت ... مجرب با ماء العسل و امثال آن بنوشند

پوست ... کبر ... جرد ... مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون

ملح ... با عرق بها دواها امثال ان بنوشند دوای مذکور اول ...

۲۳۲ ... تمام حب ... شربت ام حب

فالج جهت کسیکه در جانب دست فالج بهم رسیده

باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسیده باشد

مجرب تربد ابیض سورنجان حب النیل ... فنطر اسخم

حنظل شیطرج بوزیدان دج عاقرقرحا دار فلفل

سکبینج جاوشیر مقل ... فربیون ... ادو

بدوا کوفته و بحریر بیخته و صمغ را در داب کنند تا حل کرده

و با دارو برابر سرشند و حب سازند شربتش ۳ یا ۲ با آب گرم

حب المقل جهت صاحب بواسیر که از اعتدال به

طبیعت انار داشته باشد

مجرب

آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
پوست بلیله نرم کنند تا مقل ازرق ومقل را نیم کوب کرده
در آب کنند تا نشسته بجنبانند دو نخود بکرده هاون
نرم بزنند که بطریق مرهم شود دارویها را برشتند حب بمقدار نخود
بسازند هر روز دو در خلاء معده نهار بخورند و اف
شود افیتا حب لعرق النسا مجرب که در دو ساعت
دفع میکند و یکمثقال با اطلاف میفرمایند مجموع بکرند
صبر سقموتی طربد اهلیلج اصفر سورنجان از هر یک ا جبها بسازند
حب عطاری جهة سر و وجع النقرس مجرب علکت البطم
کندر مرصاف فداوند صمغ افیون معه سالم حب
ساختنا ذانکی نیم حب سعال مجرب کندر صمغ کتیرا
مرصاف از هر یک یک درم افیون ربع درم حبها سازند بقدر نخود
بلکتان

صفت ... [illegible]

قرص افسنتین نافع حمل ومنتقص ... معده ... حرارة بادرهم ... قرص ... در دفع تحلیل ... ضماد
موثر ... اسامی ... تا نیشت ... رقیق ... تحلیل ... بحار ... صدیا ... نخود
بلافاصله ایام بعده ... باید ... نخود ... بعد ... از ... ریزه ... بنفشه
قطع کنند ... کند ... شیره ... ریزه ... در دو ... سنگ
با سنگالیت ... بنوشند تا ... الشحمی ... در ... بار ... ادویه
مبتدی ... بارد ... بنفشه تا بتاب ... قرص ... بالسما ...
... دیده ... زیره ... در ... نمایند و در وقت ... خلنج ... سنگ ...
بر وغن ... شاهی ... سازند ... کند ... بعد ... کافور ...
... بار ... حبها ... دانه ... اعلام ... البلوط ...
ضماد ... حبه ... و حصر ... دهن ... البحار ... شنبلیله
شیبی ... اطلاف ... محرق ... سعال ... مغیبه گل سرخ ...
... سرخ ... دانه ... کل ... صندل ... کتیرا
... زعفران با شیره ... قرص ... از ... طباشیر
بنوشند قرص ... زعفران ... الکمای مجرب گل ارمنی طباشیر
... حمحنی ... گل سرخ صمغ مقلوب ... با الیسوم ...
... قرص سازند قرص غافث مجربست جهة سطح ... کتیرا
گل سرخ سنبل الطیب عصاره غافث با ... قرص سازند ... درهم

[illegible]

قرص افسنتین جهة ضعف جگر افسنتین انیسون اسارون تخم کرفس
صبر عصاره غافث بادام مغز مصطکی سنبل الطیب تبشیر ددهمی قرص اسازند
بانبات
قرص طباشیر مجرب برنج سرخ اسا بنخود فلفل اسغ اسق ۴۲ اسق داد و خل
خسا انبو بقدر مثقال قرص قرص خشخاش جهة قروح سینه وشش
وشش دود وسینه وزکام گل سرخ صمغ عربی ۴ کثیرا ۱ ... ۲ خشخاش
ابیض اسود ۳ طباشیر ۵ زعفران ۲ دانگ بقدر بمثقال قرص و باشربت خشخاش
بنوشند سفوف معده را قوت دهد و گوشت سرخ داد
دوسال دو از هوش گاری بر د جهة هضم طعام بوی دهان فتق کردن در
تفریح دل تخم بنار د حمایتی و قطع عرق ماسد بر بوی بیب اسیر دار سطوحه
الکندر زنیب دار الهلیلا سفوف اسکندر زنیب کنند فوتنی ۲ ۱ سماق ...
۲ ال قرنفل سادج ناد فلفل کران معرت نانخواه تربد ... وان
رازی رومی قشر ازهون ... نیست عود هیل اسارون مصطکی هلیله
کابلی فرنجمشک ناری مشک زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل
زنجبیل نیلوفر ذکت بجذر ... کافور ... جزو مشک عنبر ملکه نیم جزو
شکر تشش چندان پیش از طعام بعد از طعام یک مثقال ۲ مقال
سفوف جهة اسهال مجرب جهة اطفال و بزرگ اطفال صب الرمان
بو داده را ابتدا صلابه کنند طباشیر صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید
تخم مورد گل سرخ گلنار سفوف کنند مساوی ... صبح بهم شام
بارب سیب با سبب شور سیند سفوف دیگر جهة ... سلیق البول
...

سفوف بلوط جهة قطع ... اسهال مجرب بلوط
مقشر بو داده کندر ... کل ارمنی صمغ عربی ... ۲ عناب
سماق ... سفوف جهة اسهال ... مزمن ...
و تخم حماض لغایت مجرب گل ارمنی ... بو داده
دانه ... آورده باشند و بو داده هر یک
۵ سماق ... گل سرخ صمغ عربی بو داده هر یک ۲ ال طباشیر
گل مختوم ... هر یک ۲ ال مصطکی عود ... هر یک
قدر شربت ۲ ال سفوف جهة دفع اسهال ... دود
حمل و تقوی معده داشتها ... و ... کردن رضا ...
ند نبات تخم کرفس ۲ نانخواه کندر ۲ جند بیدستر ۲ زیره کرمانی ۲
سفوف سنا جهة عرق النسا مجرب سنا مکی ۱ سورنجان ۵
شاهترج ۲۳ زعفران ۱ قدر شربت ۳ ۲ با ۳ ۲ شکر سفوف
جهة ... مقوی ... منی و تقویه انعاظ و ...
الات جهة تناسل مجرب ... صلابه نموده در سفال
پاک ... بو داده و دارچینی ... با ... بجنبه
اضافه نمایند ... با ... بدنج ...
تخم بقدر ... معجون ... آمیخته مغز ... ۲ ... دانگ ...
سرطان ... جمع ... تناول نمایند سفوف
... جهة اسهال ... و اسهال
... صمغ عربی ... ۳ ال ساییده بنوشند تا
۳ روز ... اسهال ... نباشد
... ساییده ... تا
۲ ال ... صمغ ... کنند ...

باب دویم [illegible] سایر اعضا و النفع رود و فایق سکنجبین و مزاج اکثر بسیار زیاده از آنکه
باقی نمی‌ماند و در ظرف [illegible] هر چه از فواکه حبله باشد مثل سیب به بعد از
پاک کردن از پوست و تخم و کوبیده [illegible] با دو وزن آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد صاف
هر چه غیر حبله باشد مثل لیمو و نارنج و امثال آن افشرده آب آن را بگیرند و هر چه گل و برگ مثل
[illegible] روز خیسانیده بعد از آن بجوش آرند هر چه از جمله تخمها و [illegible] باشد زیاده از آن
روز خیسانیده و هر چه برگ و [illegible] و گل تازه باشد کوبیده آب آن را بگیرند و با شکر
و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن [illegible] مصفی و بقوام [illegible] و عطریات [illegible]
قوام [illegible] از آتش داخل کنند در شربتهای فواکه [illegible]
بقدر ثلث آب [illegible] باشد و [illegible]
سکنجبین [illegible] در رفع تب ربع و سپرز مجرب انجبار [illegible] کوبیده
شب در [illegible] و آب [illegible] بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف
نموده با [illegible] انگوری بقوام آرند هر روز ده مثقال با آب [illegible]
تخم کرفس و [illegible] غلیظ [illegible] استعمال نمایند جلاب
جمیع تبهای [illegible] معده و جگر و [illegible] تبهای حاره که با سرفه
باشد و [illegible] ضیق النفس و [illegible]
است مفید شکر [illegible] جزو [illegible] جزو [illegible]
آرند و اگر [illegible] عرق [illegible]
شکر [illegible] جزو آب [illegible] جزو [illegible] بقوام آرند شربت [illegible]
[illegible] رافع [illegible] ضیق النفس و سرفه [illegible] مانند استسقا [illegible]
و جنون و [illegible] یک رطل [illegible] کوبیده در [illegible] رطل آب انگور بجوشانند
تا بربع رسد [illegible] ۱۵ [illegible] تا ۲۰ [illegible] در دو روز بخورند [illegible]
زنانی که حامله نمی‌شوند [illegible] سه روز [illegible] بخورند تخلف ندارد
شربت

شربت [illegible] آب انار ترش و امثال آن [illegible]
در جمیع افعال [illegible] شربت نارنج [illegible]
حاره و امراض حاره [illegible] مفید [illegible] در قلاب [illegible]
تا [illegible] بقوام [illegible]
شربت عنصل [illegible] ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی [illegible]
و تقویه معده و دماغ [illegible] عنصل [illegible] اصل السوس
گاوزبان [illegible] اسطوخودوس غاریقون [illegible] نعناع
خشک [illegible]
و صد [illegible] بجوشانند تا بنصف رسد
[illegible] صاف نموده با [illegible] شکر بقوام آرند و هر روز [illegible]
با آب [illegible] شربت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام آرند [illegible] حل کرده باشند [illegible]
[illegible]
شربت [illegible]
[illegible] و خفقان و [illegible]
[illegible] مفاصل مجرب [illegible]
[illegible] روز [illegible] بجوشانند تا بثلث [illegible]
[illegible] صاف نمایند [illegible]
[illegible] بقوام [illegible] باشند [illegible]
[illegible] داخل کنند [illegible]

شربت احماض جهت درد سر تبهای حاده و یرقان
نفع منهل صفراست الو بخارا در آب خیسانیده بجو
شانند تا مهرا شود بی صاف نموده شکر بقدر بکر
... طعم شود اضافه نموده بقوام آورند اگر ...
از محموده مشوی اضافه نماید قوی الفعل ... د
شربت ... جهت حرارة معده وضعف ...
صفراء یان و درد دهان کرم و دفع سموم و تسکین
و تقویه اعضای زبان آسان مقدار ۲ رطل آب
غوره بجوشانند تا نصف رسد ... بکنند
و دو دیگر با ۲ مثقال قرنفل بجوشانند تا ...
انار ... با رطلی شکر بقوام آورند و ...
شرط است که آب انجیر که مقصود باشد چند ...
بجوشانند که ربع و ثلث ... و شربت کم اضافه
کنند جوز ... جهت دمع ... و غرغره ...
و درد گلو نافع پوست گردکان تازه را بجوشانند تا
ثلث آن بماند با مثل او ۸۷۵ عسل و ... مثلث بجوشانند
تا ثلث بماند و یکوقیه ... زعفران ...
اضافه کنند اگر ساده ... ترتیب دهند مثلث ...
کافی ... دو مربای
که انجاب ... مربای سیب مقوی معده و دل
جهت ... کردن بوی دهان مربای به ... نافع ...
مربای

مربای بالنک جهت سینه و حلق و تقویه معدة خصوصا
با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن
هر یک است که سیب و به را اول پوست دبالنک
را از ترشی پاک کرده بقدر انگشت ریزه کنند و طبخ
نمایند تا پخته گردد از آب بیرون آورده
عسل و شکر را با آب ... بقوام آورند و بعد از آن بجو
که رطوبت آب در هیچ نماند مربای زنجبیل که زنجبیل
پرورده گویند جهت تقویه باه و گرده و مثانه و
هضم طعام و معده بارده و ... نافع
و ... زنجبیل را ۲ روز در آب بخیسانند و
خشک کرده با آب ... عسل بجوشانند تا
نرم شود بعد ریزه کرده عسل کف گرفته چندان
بریزند که ... بکنند تا مزاج ... د
و دو مربای ... کل انگبین و معرب
جلنجبین و شکری ... کل شکر و گلقند گویند
بعربی شکری و قوة گل انگبین ۴ سال و گلقند ۲ سال تا
... نرم خشک شکری گرم ... معتدل و هر دو
مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات ... معدة
و بعد ... مانع صعود بخارات ... دماغ اند و
... و مفاصل ...
... سنگ گرده و مثانه ...

جهت تحلیل ریاح و درد تکرر و هضم طعام نافع اگر انزروت و
تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر نوشند جهت
ازاله لقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب
و شکری او جهت تحریک دماغ و یابس المزاج و وسواس و جنون
نافع و جوز گلقند را با مثل او اسطوخودوس بالتوریه
و انزروت بنفشه گلقند ممزوج نموده مداومت
نمایند جهت ازاله درد معده کهنه و بخار ضعف باصره و درد شقیقه و امثال او
سه درم بی چینی با تمر هندی عناب بجوشانند جهت ازاله سده
و هر دو قسم گلقند را بجوشانند صاف نمایند تا ب
مناسب شربت مفرح جگر سوزش تشنگی ...
۱۱۴ ال ... طبخ او باید با شش مثل او باشد تا مثلث
بسد و خرما و تجربه خلاف قیاس و تجربه صفرا ...
گل سرخ را از تخم ... کرده برگ چندان بفشارند که خوب
درهم شود و با قند بسایند تا ۳ روز هر روز صبح و شام بر هم زنند
و بعد از چهل روز افتاب گذارند هرگاه شکر کم کنند اضافه نمایند
وزن شکر باید چهار مثل گل باشد عسلی بوزن مذکور عسل کف گرفته
اضافه نموده در آفتاب گذارند

حلوایی

حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر الغذا
و مولد خون غلیظ جهت درد کمر و نقرس و ...
عصب و باه نافع گندم را به ترتیب سمنی کنند که
سبز شود و آرد کنند اما ماده او را گندم مخلوط کنند
آب بجوش آورده اندک اندک مخلوط
بر هم زنند و بجوشانند تا طبخ یابد پس قند ...

دد

روغن طعام یا روغن گنجد اضافه نمایند بعد
از جوش روغن شیره یا دوشاب بقدر حاجت اضافه
نموده چندان بجوشانند که روغن جذب کرده
شروع بدفع کردن نماید بعد از آن مغز پسته گردکان
و بادام و دارچینی زنجبیل و هیل و جوزبوا قرنفل فلفل
زعفران مقدری اضافه نمایند حلوای سیب و به
مفرح معده و جگر مولد خلط صالح هر یک را که
خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست
بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن را بگیرند و
اگر قند یا گلاب با آب او اضافه کنند بهتر است
و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آمده بقدری که شیرینی
او مطلوب است اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد
گردد مغز پسته بو داده ... اشیا مخلوط گرده
طریق بو دادن مغز پسته و بادام سبوس کنند و در
دیگی کرده بر بالای آتش سریعا بر هم زنند که مغزها
بو داده شود ... کثیر الغذا مبهی بدن و مقوی ... کرده
جهت ... و ... و طول عمر ...
طبخ آرد ... المنافع بجوشانند ...
شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا ب
در ... مانند ... و ...
قوام ... اندک اندک ...

لعوق سپستان جهت حرارت و خشونت گلو نیز اطفال
وسرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب سوس کثیرا صمغ
عربی نا ... انهر ... عناب ... مغز دانه ... بادام روغن بادام
وجلاب لعوق سازند لعوق ... مجرب ... جهت سرفه ...
... و ... و ... زعفران رطب ... حلوا ...
مفرح ... لعوق ... کوبیده شیره ... بادو شاب ...
... تا غلیظ شود ... مغز ... کوفته
مفرح ... کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال

[illegible]

سنون جهت درد دندان مجرب هو ... و ... نمود
... مرهم ... پوست ... و ... کثیرا بادام مقشر
ضمغ عربی ... فوفل ... ببادند ... باشند استعمال
سنون ... جهت محکم دندان و ... دندان و دفع حرارت
آمدن منع کرم ... و ... مواد از دماغ به بن دندان
لعاب مفید دفع بدبوئی دهان جلای دندان چون
با روغن ... با قطران ... دندان درد ... کن
اند در حال دفع الم ... چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه
نماید دندان متحرک را محکم عاقرقرحا وج ... سعد
پوست ... کلنار گل ... مرو ...
سفال ... کبود ... دندان ... هلیله ...
... ذنب الخیل ... سنگ
صدف ... سوخته ... فلفل ... مصطکی ... کندر
بعد از ساییدن اجزا ... اضافه کنند ... دندان
دندان مجرب ... فلفل ... هرگاه از ... رطوبت ... دماغی
باشد ... فلفل ... ... دو کلاب ... جوشانده
... در حال ساکن گردد ... شیطرج هندی
... کوبیده در ... کرده ... موضع ... ... الم
... کنند ... مالیده ... نکنی ... ... جاده
... مجرب ... دندان ... طباشیر گل سرخ
... کلا ... ...
... کالبج ... مغز ...

مفضض جهة قلاع دهن و جوشیدن دهان آب برگ سعلبی و برگ بارتنگ و آب برگ که
در او عدس و جفت بلوط و جلنار تازه باشد دارو جو جوشانیده غرغره کنند و ثقل زبان و سستی آن
و دشواری تکلم را مفید جهت نزول رعشه ملطف عاقرقرحا زنبار در دهان نگاه دارند و شونیز صعتر ماءالعسل
گرم ساخته با سکنجبین عسلی ... غرغره کنند
غرغره جهت خناق حار ... که بآن او افزوده باشند بارتنگ ...
جهت بثورات ... ابتدای ... بعد از صبر روز که ...
... غرغره ... با آب ... مغشیه ... و حکوک ...
... باشد ... گل سرخ ... جوشانیده ... غرغره نمایند
غرغره جهت خناق بلغمی ... زنجبیل ... سکنجبین ... که از آب ... دکان تربنگ ... داده
با عرق ... عفران ... جهت حاره و بارده امراض حلق عدس گلنار ... کزمازج
جوشانیده ... غرغره کنند ... در آلکی دشتانات
دفع ... از اده ... منخل از جرزیب ... در چشم استعمال کنند بیرون کرستان
او ... با تهای مخصوص ... شیافات ... مانند ... استعمال کنند مثل ... غوره
و امثال آن شیاف ... بجای ... بقاطع قطع کنند ... در ... حرکت
نمود ... بمساوی ... کرده استعمال نمایند و کحل مخصوص ... باشند
میل در چشم کشند ... استعمال ... بعد از تنقیه
... حار ... کحل ... و وقت صبح استعمال نمایند و اگر کحل ... باشد
... مزاج ... در آخر روز در چشم کنند اگر چه بارد المزاج باشد در وسط ... روز
هرگاه جهت نزول آب ... تکیه کنند ... هرگاه ... عملیات
... باشد ... پوشیده ... برود ... گرید هرگاه
... پوشیده و ... استاده ... نباید در امتلاء معده استعمال نمود

کحل سادج

٣
جهت ... دمعه ... حارّ ... اراض چشم و ... و ... فصل
... روز ... باهیل ... در چشم کشند از ... مشهور ... سر ...
اصفهانی ... فضه ... اقلیمیا فضی ... ساخته سازنده ...
مروارید ... زعفران ... مثل ... کحل جهت ... اکحل ... و دخان
... در ... باروغن گل ... با قلیه
مشک و عنبر آمیخته و در چشم احول کشند کحل ... جهت رفع بیاض ... ششه ...
محرق مغسول ... سرمه ... مرجان ... ارمنی ... زبرجد ... م

برود القاطع دافع ... اجفان ... و رفع ... اجفان دافع ...
منع نوازل الحرب سنبل الطیب ... اصفهانی ملکه ... و ... که
... با ... ملکه نفع ... از ... آب ...
... پرورده ... برود اکبر ... برود احمر ... جهت ... فرو 2
و ... ضعف ... و رفع جرب ... شادنج ... مغسول ...
محرق مغسول ... توتیا الحاس ... صمغ ... سعد ... مروارید ملکه
... اقلیمیا ... صمغ ... ملکه ... با آب ... پرورده
استعمال کنند شیاف اصفر جهت سلاق و جرب ... غشاوه و سبل و بیاض
نافع صمغ ... ملکه ... زنجار ... شادنج ... مغسول ...
... کند شیاف ... جهت رمد ... چشم ... و ... دمعه
جرب و سبل و ... و ... مجرب ... بیاض ... جزو
... کافور ... هرگاه ... جوشانیده ...
ثانیا طبخ دهند تا غلیظ گردد ... کافور ...

شیاف غرب تا صبح مجرب صبر کندر انزروت کلنار مرمکی
شب سائیده دم الاخوین بالسویه نخجاد ربیع یکی با آب عنب بسرشند
شیاف جلاء جهت ضعف بصر و نزول آب و خیالات مجرب است
۲.م توتیا کرمانی مغسول ابار بخور تا زه له شب ماند و با
صابون ده سرشته خشک کنند بان بحیل فلفل دارفلفل ها
مامیثا مسک ۲ نوشادر زعفران حضض کثیرا صمغ اسود بحل
محرق نخجاد املیا فی مکی نصف م کرده باب رازیانه تازه
سرشته شیاف سازد شیاف اسود جهت حرارت
۴
وسوزش وشدة وجع وسبل ورمد حاد نافع سفید
صمغ کثیرا مکی ۸ اقاقیا ۵ مرصاف نصف سبل افیون مکی ۴
دنگ با آب برشند قطور سکن و محلل و مانع ضهود بشود
قرحه قلعی را بکف دست بیا بمالند تا دست سیاه
از دو برادر بر باکار ب کف دست تر کرده سیاهی را جمع
کنند با شیر دختر بچکانند وسیاهی سرب همین خاصیت دارد
دو تلین وجع شد بد مکرر بتجربه رسیده که گوشت بجرب
گوسفند را صمت بیار و دقیق کرده استعداد در کف
دست نگاهدارند که گرمی در او اثر کند پس برپشت
چشم و پیشانی برسندند در حالت سالن گردد هیچ
مرا بر ترتیب دو جهت فالج و رعشه و اعضا در دیگ
را بکر درشت البته تا سرخ شود در نقل آن نموده خواهند
مستعمل سبل الصب ۳م تو بیره در دیگر حل و عن زیتون و
۴
۴۲. ۴۲.

۴
ودیگر طل آب جوش سائیده تا روغن بما بین صاف شود تاسه
مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند اگر بجای آب جوهر بید عرق
رازیانه باعرق بهار کنند بهتر است و بعد از جند فلفل و سعد
هر یک ۲م در آن حل نماید روغن جهت ساقط شدن دانه
بواسیر مجرب نوکرم ذو نیخ بالمناصفه سائیده تقطیه بروغن کنجد
کنند بجد یک جزء یکی و باورع ابنوق تقطیر نمایند در
حین تقطیر باید بر روی آتش نرم باشد روغن ضفدع
جهت مقعد بواسیر ه هر کار ذراریح با سفید وذغال با ابنر کوسده
در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد
از سرد شدن آب است باشند بر دارند و اگر دنباله بادنجان
را سائیده اضافه کنند جهت بواسیر باد ده نافع و داغ
کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر
و داغ مفصل زانو جهت درد باد جهت بواسیر مجرب است روغنی که
من برو بانه بغایت قوی الاثر ذراریح که بلغه
نکابن دار سباس لغه اصفهان سنین نامند سراو
واقطع کرده سه م را سائیده با یکو قیه روغن بلسان
بجوشانند تا اندکی غلیظ شود و با عنبر خوشبو کرده
بمالند تا موضع آبله کند سوی برآید

باب دوم در مرهمها در دوا جراحتها و ما یتعلق بها ا
گسترا هم من تنها باقی میماند و هر چه صمغ بنا داشته باشد
تا ۱۲ سال قوة او باقیست و بعضی معتقدانند که هر چه با
دوغن زیتون ساخته شود موش ساقط نمی گردد
انچه باشیم مرتب باید موش تا یکسال باقی میماند و شرط
است که موم زیاده از نصف دوغن و کمتر از ربع
و نباشد بلکه ادویه ۶ جزو دوغن پنج جزو و موم ربع
جزو باشد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تجفیف
قروح دو باشد که گوشت جراحات و بریدن گوشت
زیاد و دفع عفونات و مواد فاسده مفید موم ذهب
۱۰ اشق محلول با سداب و سرکه دوغن زیتون ۴۸ باش
مرهم مجموع را حل کنند و زنجار ۱۴ انزروت ۲ دانه
اضافه مرهم مسقط بواسیر کرد کان سوخته دانه
زرد دلو بالسویه با دوغن کوهان شتر سرشته بمالند
و بجو دیهم کوبیده هم بکنند مرهم جهة منفجر نمودن قرحه
که محتاج به نشتر نباشد خمیر مایه بوره ادمی جاوشیر سرگین
کبوتر و مرغ و دبق مقشر اهلک آب ندیده صابون با دوغن
زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم کافوری جهة کل قروح
حاده و سوختگی آتش و جرب و نمله مجرب ۲۴ موم زرد ۵ دوغن
گل کرده با سفیداب ۲ کافور قیصوری ا مرهم سازند

مرهم جهة پاک کردن جرک و دم جراحات
مجرب از دکندم دا بانضریح دوغن گل اکر نباشد
دوغن طعام ذرده تخم که در زیر خاکستر پخته باشند
بقدر کفایت سرشته در دواء عظم جهة اکله قروح
ساعیه دهان و کلو و قضیب سایر اعضا مجرب و در
قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم
قروح و انصباب مواد انموده می سوخته کلنار
شاخ گاو کوهی سوخته اگر نباشد استخوان ساق برگ عناب
گل ارمنی هر یک ۲ جزو کنند و سفیداب ارزیز اگر مانی
شتر هر یک یکجزو از هر یکی دانه استعمال نماید هر گاه در
بن کلو و دهان کنند صرف زرد اجزو مرداسنگ اشق مکرر
سرخ کرده در سرکه انداخته مغول شده ۲ جزو اضافه کنند
هر گاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند
قدر ۲ دانک افیون مخلوط کرده باشند تخم ریخ سرشته فتیله
سازند در مجرای بول کن دانه ملین در دفع سوزنک
تقرنا دد
دو ا جهة اکله و قروح ساعیه و بواسیر
الانف و بواسیر مجرب استخوان دمیم باسوخته صبر زرد
بالسویه و همچنین برگ عناب خشک در دواء نابته
ضماد سب ضماد جالینوس در قطع اسهال المزمن
جا و رمی کنند گل سرخ برگ مورد کعک ا ادر
جو با آب به باطبیخ او برشته ضماد سعفو رجب
سفال شنوا ۲ غله ا با سرکه طلا کنند

ضماد جهت شقاق عرض جمیع حیوانات بعد یک
۴۵ مرداسنگ سائیده با ۳۰ درم روغن زیتون بجوشانند
تا اجزا مخلوط شود ۳۰ موم اضافه نمایند در طبخ تا بقوام آید
مثل دهن بر موضع شقاق را بآب گرم نرم کرده دوای
مذکور را گرم کرده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت
دفع ثالیل و ثؤلول با جعل را در آب سائیده بمالند در دو روز
زایل کند بدستور مجرب اشق مثقال ۲ نمک [illegible] کرده
[illegible] در سرکه خیسانیده پس حل کنند و
گل خطمی ۲ مرو تخم کتان با بابونج بنفشه اضافه نموده ۱۵ استعمال
نمایند و با حب نیم گرم باشد ضماد منوم که دفع بیخوابی میکنند
مجرب افیون ۱ تخم کاهو بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه ۱۰
آب کشنیز در داروی جبنه باشند استعمال کنند
ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل عرض مجرب
دارا اشکنه سلیمانی نامند زیبق هر یک ۲ ال
باهم سائیده با دهن ترکیب تا اسیماب [illegible]
شود در دهل صابون [illegible] ادداب حل کرده
اضافه نمایند ضماد مجرب جهت تسکین ضربان مفا
صل در [illegible] مغز استخوان با چه دهل روغن
گل سرخ [illegible] افیون ۱ ال زعفران ۳ ال ضماد را در دام
حاده [illegible] فرج و بیخ ران و قضیب و سایر اعضا
مجرب [illegible] را در آب بجوشانند ۲۱

65

ضماد [illegible] که از [illegible] باشد مجرب برات
دوض گرد [illegible] بار دجو و خل استعمال نمایند
[illegible] کنند را در خل بجنبه [illegible] را با واغشته ضماد
ضماد جهت [illegible] مجرب سفیداب مرداسنگ مغول
[illegible] با شراب و روغن [illegible] استعمال نمایند
[illegible] آب انار [illegible] و آب نار [illegible] را در ظرف
[illegible] بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند
ضماد جهت [illegible] دمل مجرب دانه تمر هندی ۱
گوسفند ۸ سم مثقال [illegible] را در آب بر [illegible]
آتش [illegible] مخلوط [illegible] نیم گرم طلا کنند
چون بر [illegible] را با دهن نرم کرده بر دمل بندند
مانع تزاید و مسکن وجع و منضج [illegible] است
ضماد عبارت از بستن ادویه بابسه است
گرم کرده بر عضو ببندند ضماد جهت [illegible] مجرب
شونیز را نیم کوب کرده چند قطره آب [illegible] بر آن
پاشیده نیم گرم بر سر ببندند [illegible]
ضماد جهت ورم [illegible] با بابونه بنفشه خطمی
اکلیل [illegible] را بجنبه با روغن بنفشه مخلوط کرده [illegible]
ضماد نمایند [illegible] عبارت از آنست
که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند و [illegible]
[illegible]

که بجهت اماله ماده و تعریق معمولست نطول از ترطیب اعضا و دفع
بیخوابی و صداع حاده بنفشه برگ بید بابونه خبازی ادو
خیار تازه کدو تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد روغن
را بجا داو داشته باشد عرق را بکشند و ثفل را بمالند قطور
[illegible] عبارة ان چنین بیست که بر عضو بچکانند و
در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و قطور یکه ا
خصا بگوش در [illegible] در اینجا مرقوم میگردد قطور بجهت درد
و طنین نافع جند بیداستر نطرون که بوده سرخ بست
خربق سیاه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند ایضا کرم
قطور مجرب جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین
بوده ادمنی ۳ دنگ شم حنظل چند [illegible] زداوند حرج [illegible] عصاره ا
فسنتین [illegible] فرفیون دنگ قسط [illegible] دنگ بانهرم کاو سرشته
و روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند قطور جهة کری که دفعه
واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره کاو استعمال کنند
و زهره گوسفند با روغن بابونه نافع چکانیدن قطرات بانفط
با روغن قسط حل کرده باشند و صبح و شام مداومت نمودن
جهة جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست
قطور که منع سیلان خون که بسبب صدمه و ضربه از
گوش کند بنفشه خرگوش با خل حل نموده بچکانند [illegible]
گرده کاو را بانند [illegible] کرده [illegible] کرده آب
ان افشرده در گوش چکانند مجرب باب [illegible]
در سعوطات [illegible] سعوط [illegible] گنند [illegible]
سعوط عبارتست [illegible] که در بینی [illegible]
عطسه آورد [illegible] انچه به بینی گشند بخور دود [illegible]

بخار و دود را و استنشاق نماید لخلخه انچه از مایعات
خوشبو در ظرفی کرده بو کنند نفوخ انچه در بینی دمند
سعوط جهة تقویه قوة حافظه گویند مداومت او
[illegible] سیاه گی دانه معترس کلنک زهره [illegible]
نرم ساییده با روغن زنبق سعوط غایت سامعیت
[illegible] سعوط زهره خطاف جهة [illegible]
مجرب سعوط جهة قطع رعاف مجرب حضض هندی [illegible]
را با آب بادروج [illegible] عصیر [illegible] و نفوخ [illegible]
محرق [illegible] سعوط آب برف و آب کنند تا [illegible]
نفوخ جهة رعاف [illegible] ما [illegible] که انرا
خنه زاج [illegible] محرق کنند و بالسوی نرم سایند نفوخ [illegible]
لخلخه جهة تقویه [illegible] و دفع غشی و خفقان آب [illegible]
صندل سفید گلاب خل کافور عود استنشاق غایت
لخلخه جهة جراحت بینی [illegible] نرم سایند
با شراب استنشاق کنند [illegible] بخور جهة
صداع مزمن [illegible] مواد بارده مجرب آجر [illegible]
سرخ کرده در شراب [illegible] بخار او [illegible]
بار [illegible] بجای شراب آب [illegible]
بخور جهة زکام سیاه دانه را بر روی سنگ تافته ریخته
دود او را استنشاق نماید جهة [illegible] کردن ماده زکام
که قطع سیلان رطوبت کند بخور [illegible] مجرب
لخلخه جهة تقویه دل و دماغ گلاب خل کافور روغن نفشه [illegible]
سرتنگ نموده ببویند

باب در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات

حقنه عبارتدر اذ استرسال مایعات بمعاء مستقیم و در فتیله ا

سترسال جامددر مرددة مزبور در عرف شافه نامند افرزجات

انچه زنان از ادویه در قبل و رحم بکار برند حمول اعم از فرزجه

واسهال واضمال ودقیل و دیراست حقنه جهت زحیر و اسهال

و تعفن قرحة امعا مجرب زان بکیمالات سوخته ذدنج

سرخ و ددد اسفیت شب ماذوسینك اهلک اب ذبح

افیون اماقیا بلوط صمغ دم الاخوین ترام ساییده با محرود

سرشته قرص بسازند ام او دا باب برنج مطبوخ و دوش کل صفرة

شیاف در قطع خون بواسیر و اسهال الشد اخی نه معاف بارند

مرهاف اماقیا بر ذا الیج صمغ برنج بوداده بالبوهر باب موردو شیاف

فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب لیثم کو سعنند فتیله ساخته

۳ دوف در دو سرکه انداخته بی برکت فتیله نرم ساییده بران

فتیله باشیده حمول کنند فتیله فرزجه در قطع خون حیض مجرب

ماذوی سوخته دم الاخوین برگ مورد کل ارمنی کل سرخ بالبویه

اذ هر یک ... بجمنان ... طبخ نمایند دو فدو

لیثم اذ ابجی ... باادویه مسحوقه اغشته حمول نمایه فرزجه

لبنی ... ... کل ارمنی دم الاخوین دوا

... ... حال ... ضماد کنند

... ... و خون او نی شاد دوقل

... ... بر عضو مالند بک عمل

... ... و سعوط کنند و ... چون بر عضو مالند

... ...

[illegible]

67

[illegible]

[illegible]

قبض قباسوس ممسك وبهمن سنا مكى

آملة زبد البحر

سنجرى سنبل سنبلة سنبلة آسمانى

زنجبيل عود

سنك سنبل سنك سن الكلب سورنجان

سوسن آزاد سوافنونى وسواقنوس سوسن

اسفناج لبن حليب

[illegible]

سونابوس ۲ شاه روی

سوناموس سی ۴ سنجه ۲ او سبارون
بابونج شبث فلفل هند جوز بوا فالنجه

سیلان سیس ایمارس سنقافيطوس سنا ۲
عصاره خرما دهار آبنوس شرب
اشنشاه ابنی
سیلج ۲ سیم شاهقرا شغاف شجرة الدم دم الشجاع
اشنه کثیره شیر درجان زاج بلوری ابو خلسا

شجرة البقم شجرة الحیا شجرة رشم شحم المرج شدخ
پرسیاوشان درخت سرو زاد طویل قطمی تخم قنابه

شرنب خلماش شرنک شش بر شعر الصقالبه
به خود حنظل حب زعفران سقنقور

شلغم شنکت شکوفه لقبغ شونیز صلصله
اکسیر شلقم تفاح ثلج ریحان شنلیه زاج ابیض

شیح ۲ شراب سبرابه صبار صباده صلبی
درمنه بوی ریحان تخم اندر صبر اسطوقدوس

ضومران طامیوس طرموق طیا صمغ عنقا
طباشیر بهمنک مرزنجوش خطایی نوشادر سنو

عفص ۲ عقیلی
دانه دبرن عشق و عدرنا عرطم
مازو برغاله کهنه شی بادنجان بری مازو خوره

69

۲ غوده یون
عاقرقرحا

عنقه عندم غرب عناق عمره حلبه فوتیج تق
رند مخوش بقم کماک برغاله کرفس بزیرش سنبل بیخ کارشو

خانس غاسول عین السرطان عود الفالوذج عود الفروج ۲
عاقرقرحا لبن اشنان سبان ابو خلسا

غاقر فاوشی نارانج شانه فرمیله فراتبان
غودنج باقلا فنش زیبق فراد بصل زنجبیل

فنلیون ۴ افتیمون فی لقی فهمیک عاج فجل
برز قطونا حنا حنظل بوف دندانه فیل سداب

قنفل فنقراطیون قاطه قاطون قادربکی قادون
بر سفوطرن غنصل هیل نوشادر ثلج خرنوع

قادبوس قبلات قرطم قسط قمل قلقوطه
هندوانه تخم ...ه تخم کال... دستی نجبل کراث شامی

وضکت دانه دیکلاک قلقطار قلقنن قلقدیس
تخم کاپره زاج زرد زاج ابیض زاج سفید

قلب النخله قناوی قی لیک فیجه ام جیشی
جماد خنجر صنوبر شب سفوناس

مرص بلغم اصفهان زنجره لعنه بتکاب چیکت وان
صوابنت کرجک لبنیه بلخ علک روحی مصطکی ادده برنج

حب عنب سفرجل قرنفوت مغاث
خولنجان موبزج ماکول کبرا
حرمل لسان صفی تخم شبت کوت
پیرزکی ۲
۲ ابجی قمی آکچه حیدر اولا سقینه

منفتح عقید العنب دوشاب میمون فراسة
مزسکت نافذ خز الطابق مزاجی نبیذا ادسبید
عدس نبق نان ساج جداد نیلوفر
واجد لزها نی نشا نتف لعام نلکث
لبلاب نبات نزل ناکه نخ مرجان شرابغ ذمرح
نبت تمام نملک نوح نهضل کلوحری لوغلی
روغن تازه گوکبر روغن تازه لبلاب شاقل دکلی ذنبی
لوف نی نعف داوی داموت لغربکابت
شرباده ذیبق شوکه کلب بری قنفذ
وبر هلیه هاتی هتا جدد وطاطه وغل
بادنجان لغ دانه فلفل فبل لکف بادرنجان
مغرمون ملک لحن
ادغات وبق هامه هالبنطی ادوات
کهلم وکلک وحصلن انکوریا صعد الکلیل الملک
لیک بوف الحلق لوفیا عربی آهن شعلب
قرنفل بادام محمد العام
لهو لیمون لیبانی کلنجان
خون نرگس کندر دانه مقل
ماقی ماساج مالح مالتی ملی بادام
بیلاه مغزنیر عسل بادرنجوبه رباک جزداد
ماهی موفقه مولی موصقی مناسر
کو اکورد سمک کبیت نخل طرفا منهام جوار
مقل مانک موته مانح موردد ملنی زیب
بافوت سعد طین اسیات لغناء شونیز

بسم الله الرحمن الرحیم
دموت
نجدمونک خروب برنج سدر خیط وخطاطی عربی
بابنی نخ انجدان زرده تخم مرجان سیان
برنج مرسون مرسوبا هارالغم کنوله
حریر اشنان دارچینی ریحان حنظل
صعتر مرح مرجونک جناق مزو سیر مرسول سوده
مرفاه فلفل عدس حزه عدس غزال
سدد ککرپلیه ککرانی کلت کتول کوت
لوطیا سنبلوف زجاج قبح نیلوفر قثاد ادرنج
کل کافته کل کش کهوره کل سرخ
اسرنجی نزبیب خرفه دراهم فتنبط
راسن کهرکت کهابعی کلنلک کلاب کلی
اسم آهو مرا ترنج کرکیب ماء الورد بید
کلجری کبنجی کمهون کلجنوه کهیل کهولی
ختانی تمر خک خولنجان کلپخه
کلکونه شکت کیاقیص کیه کهون کبار
شکرپاره سرکت موش شقر حنظله زعفران
فاکهه شبری مصطکی الکلیل الملک
لبنکر کنکر لعبه کنجد کندم
خارمغیلان افاقیا برج الغنم تراب خندروس
لانوود کندم دبوان کلغز کتان لعبت لفاح
لاجورد شم ورد انبوت شقایق النعمان برج الغنم
کنبله لعزیفی
لماء عنب الثعلب
قنبیل حنا

بیر کوکی جزر کاکونه کاسنی کاسنی دشتی تبن
ذو دکت کبرا هنبا خندریقی کاه
کاجیره و کافشه گرپیک دخان کبنت کباشامی
احریض نوشادر حنضل طباهیج
گبوتر کوکی کبی رنجه گیوره کمبوده کبر تحطا
حمام فراخ الحمام گهربا کافور
گیر گبر الادجل گبر المتفعه کشاد بلغه بربری
کرن بفاج خطمی جوز ادخم ایت
گجره ورطم کرنب کرنب الماء کروث الغنم
ذو دنباد تخم کافس کلم شونز مرفش
کهربایچ کرسنه کرداله کرشبان کرف
کشنش شبت خار شتر اسفیداج دلدل
کره دشتی دیک بردیک دیک عربی دافه دماد
طهون مرکب موش خروس حلیشه فاتحه
مرنشی دفلی دقوق دقاق دهان المعلی
جلنار برنک صا ختم شوشه
دنک اسم ابکر کوکی دوات ذبلب ذبل ذوفوق
اقاقیا شتی ختم شوشه موبر سرکت مرنج
عروق الصفراء لسان العصافیر سرو سراد
زنجبیل زبان گنجشک کرفس خلاد

دغرو درکی الکمات یمیان دوسکابی دنق
کوی یچ قرهل خاداو جبه لمز سیاه
خنفسا ادرع و خوخ جزوع قند دو قطولیطو
صبل نفنالی قبارنی ضباء ذو داو نه طولی
دو بنجف صنوبر ددناق دودابی دعیابو دنغوب
حجر القمر کاج ضفف دستنبویه اقاقیا
دعیا دحرج دنق دهن دوس دوقیا
علك البطم صبر بیدانجیر خطمی ماس ماء الحیه منضل
ودعفی دوده دونیم انفحاج حمام
دبجل دخان برزنجوشی عجمکن زلف عروس
سطوس زبره نیز سالیون سداب دوشکاشی
جلنار کمون نبطی کرفش فجنی دلیم یمیم نا منند
سغنوس سعذاب سساقیوس سغند سنوبه
بزر قطونا اسفیداج لوشادر حرمل عود بلسان
خطوهه متفرقه در اسم جوامز کرها در عمل الکیمیا والسمیا
ددق شجر الطور اصل اارد قمر عطار بعضی
موی سرادم بجماب رهبق قفص
زهره بشمی مرنج بشامی
کماس دلب حرمه وخامهن نزکربند قلع که رصاص بعضی
وسادی اسم کنقدیه اودیك

واقع مداواز اوبیت

فاطون طیا
ذوقا به

نجم

زحل عقاب علم عروس اهل 2 عراوف نحو
کرب ذشادر زرنیخ کبریت نمک نخ نخدره

دیکن مشفوه بش ابل
دیشعون هر ادبعه بارکه الانبیق صعتر
بلغ علی اکبر اشبع انبعص الف ایکم الحف
بالدره شعیره بعد بیه انساینه نا مع ابلد لکب اول کوی
هو منه بعضیق الی اسکنا صعلر نقش تیره ما اوشید دیکت
صلحی ان نماکرانی دیره اذو ایبوی افشقا غزن اولمحی درازون
بیرو تقطعه برسنر اولوب صعوی حره صرح وانشغا سحوان اولمیه دو
اولمیه ایدی
ذ بیماسید روی صرصعفی وارده تو نها صحی ورهای
انکی نا دهمنه اصعف اوری صدحو ورده اوله اولیمی

بسم الله الرحمن الرحیم

استسقای لحمی اولدر که اول بیماره عطش بیاز شیء و بیاره موش نامعتاد برکیسی شدیده بر رکت
نرکسی تراشی تحفیف و بسر زایل برزه دیش مثل بیاض و بزرات و بهعاسی کرد بنز بیمانه
و محتاج لغرسی بلیت و ادویه از بمن شهابره یه سم قابل است در آخر بسیم کرم فمنک
و بار طوبه مدد برلا حیص معوای معده و منفذ اعضا و جاء ساخن لبعاهر جلد و مفرح
و عرق و ملطف اخلاط غلیظه و ترایاق زهر هوام و جمله منقی المفضع و سرفه
کمکنه و بیور السنقا بر زعرق النسا مفاصل نقرسی در دکوش شقیقه دردکر
باره جرح و نسیان و فی الدم سنک مثانه عسر البول جمیع اعضا سوای قروح باطنه
و محرور للمزاج و اسهال دموی نافع و مشوی اوله در جمیع کرفه در انسی الجسد
لجدیکه جمیر منفسخ کرده در شربات مستعمل است و سبیل اخلاط غلیظه و مقوی
معده جمیع لحم مربع در دموی دکذا شنه به برنده و لحم لا به کوسنن مسهل اخلاط
جنین کو بید اولا بانطرون بقدر ربع او در باره که نسنه موضع داء المتغلب
بان جیندان بما للمذاق ذی درد موی بروبانه ا که محتاج به تکرار شد بعد از رفع جراحت
بالغه هرکاه نصف اوقیه اولا در دوادهی روغن زنبق لحرشانه بالحسبه
دان روغن لا صاف نخوده برکف بالمبالغه واف با اصابع برزیتی تکمدار
بکنفنه عمل کشفا اعاده بالسهو با یوسبی کنه مجرب و اشامیدنانه میر اطلاو
در غسل جوشانیده جمله اشلی صابل درد معده سؤ هضم لتقویت معده برطانن
رفه کمکنه در بود نفث مده ریه و آب برکتان باحکیمدان غسل بقوام
لا ورده جمله ابود حین النفع با کشیدن آب طبیخ اوده رفانه و به سوء لتعلیق
او جمله جراحات و هوام مؤثر و جنیر زره کرده در روغن زیتون لحرشانند
تا بیاز صنات کشاطلاء او جمله جموده اطراف و سرماز دکی و درد مفاصل
و نقرس و درد کرش و بیداد و باموم و فلفل از کرد جمله قروح مشهد ده و جرب مشعرح

و بابسی و حکه و خراز و بازفتن و خناء جهة شوربایه سر اطفال مفید
و فراطریفل اغنصل در شیاف او که با هم کوبیده باشند مقوی معده و ضماد
لخلخه او جهة ثالیل و شقاق که از سرما عارض شود مجرب و ضماد مطبوخ او
در شراب جهة گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسها که زنده و بالخاصیه نافع
موش و ابریشم باشد موضع گزیدگی سباع و هوام و مار و قمل و رتیلا ملکی
و حب او را کوبیده با آب او که سنه الاخیر گرده بنوشند جهة استسقا مفید
و چون خشک عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند برطرف کند مجرب عنصل
نزدیک تا یکشب عرق نمایند انگور را با صلاح آرد عرق او و رباب در جهة
انار ربه تانع [illegible] سکرفته تخم او ملین طبع و معده و رحم چون کوبیده با سرکه
حب سازند بلعیدن او نواسیر انجیر که آنرا یکروز در عسل را انبیق غلیان کنند
بیرون آرند انجیر را به کلفند بعد آب گرم بر آن بنوشند با ابیکه در آن بوده
رفع فتق اللج صعب غایت مجرب عنصل [illegible] مجرد و مکرب و [illegible] عصب صحیح
و مصروع و موریث غشیان مطلقس [illegible] سنبک [illegible] داخ زده باشند
قدر [illegible] درهم بدل بلبوس اسقیل [illegible] که [illegible]
خاکستر او با روغن گل جهة شقاق حکه السعفه [illegible] نافع سرکه عنصل
که انرا با چوب مشتمل کاردر [illegible] زده بر [illegible] کشیده ۴۰ روز در سایه خشک
زده یک رطل او را در هشت رطل [illegible] سرکه کهنه اندازند سر ظرف را محکم نموده
و دواه در آفتاب که اشته بعد از آن افشرده بیرون آورند با عنصل تازه
را شستشاد و سرکه اندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده
و حلق [illegible] جهة اصناف [illegible] به [illegible] و مواد سوداء
بالتحلیل امیون حرج و تفتت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه اعضا
ضعیفه و تحلیل [illegible] و زنگ [illegible] و [illegible] مصفه و جهة [illegible]
دندان و استحکام دندان متحرک [illegible] جهة [illegible]
جهة تلطیف سینه و درمان در دفع سموم [illegible] ثلثی [illegible] تا شتا کجی

با باد دا مصالح جنون و از اختراع قدما ست مسهلات تا
دو سه ثما قوت با قیست بعد از آن ضعیف میشود و اینو
ن دار تا یکسال حب النار مشک مسهل و سریع الاسهال است
جهة تحلیل ریاح و تقویه معده و دفع قولنج و درد
معده بغایت مجرب است بلعدش یکبار اسهال
امیکند مصطکی زنجبیل فلفل دار چینی فلفل نار مشک از هر یک الی او ا دانک نیم سقمونیا
ام [illegible] حب ریوند جهة استسقا زقی که با حرارت
باشد [illegible] عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شیرینش [illegible]
حب الایارج نافعست جهة امراض دماغی خصوصا
بلغمی و تنقیه دماغ کند و تند باصره بیفزاید ایارج
ج فیقرا هلیله زرد تربد انیسون ملح هندی غاریقون شحم حنظل [illegible]
صفراء و تین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نماید
قولنج تا ۲ سال باقیست تا یکمثقال شربتش حب النفط
مسهل بلغم البوسرد او قوی با فعلست و نافع است جهة
متورم مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض
معده و لعرق النسا و مفاصل و فوتش تا ده سال باقیست
و شربتش تا دو م و راضی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح
وزیت و اسحق نقل کرده تنقیح بواسیر میکند و اصلح ا
ست اذا قل مطلقا او کثیر او ماء العناب

صبر هلیلج اصفر تخم هر مل افتیمون صمغ سداب اگر بیافند شود دو
چندان اسقین جاوشیر مقل ازرق سکبینج تخم حنظل حندیبدستر انزروت
بعضی نسخه تربد عود اصل سوس از هر یک هفت درم کرده اند اگر افراط بلغم
باشد نباید کرد و همچنین اگر سودا نبا شد افتیمون داخل
نمایند و اگر حلتیت و حب الغار اضافه کنند در صورتی
که مریض باشد جایز است ادویه را با نفط
سفید حب بسازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان
و سورنجان و ایارج از هر یک ... داخل کنند جهة
اوجاع باد مخصوصا نقرس و نفعش عظیم بود
حب منتن جهة فالج و رعشه و امراض بلغمی نافع
ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطوخدوس تربد
حب ساخته یک مثقال نیم حب افتیمون جهة
اخراج سودا افتیمون بسفایج غاریقون خربق اسود ملح هندی
حب جهة سر مجرب با ماء العسل ا
اسطوخدوس ایارج شت
مثقال از نو شند پوست بیخ کبر دیوبند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون نمک هندی از هر یک ا جزو با عرق بها د مثقال حب
قدر شربتی یکمثقال حب الفالج کسی که دو جانب
سست فالج بهم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و
زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجرب است تربد ابیض
سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان دج غاریقون

کبیکج

حب لعرق النسا تجربه نموده لبیبا و موسی ... است
در ساعت دفع میکند صبر سقوطری هلیلج اصفر
سورنجان از هر یک ام حبها بسازند حب لاجورد
جهة اسهال صفرای غلیظ و سودا و بلغم مجربست
لاجورد مغسول مصطکی کابلی پوست هلیله زرد بسفایج پوست
هلیله کابلی غاریقون سفید تربد مخکوک صبر زرد اسطوخدوس
عود هندی سنا مکی بنفشه افتیمون ... با اسب حب سنا
حب نشاط جهة سرفه حاد
نزلات حادثه و نشاط باه منع اسهال تعدیل مزاج
وسودا کتیرا افیون صمغ عربی رب سوس نشاسته مروارید کهربا
یاقوت بالعاب ... دانه حب بسازند و مثقال یک
دانگ اضافه حب نزله زعفران بزر البنج افیون صمغ
عربی تخم کاهو بیخ لفاف رب سوس نشاسته ح
حب سعال المجرب ... زیانه تخم کرفس رب سوس
وشان بادام تلخ با السویه بالعاب تخم کتان سرشته حب
با قرص لسان بسازند حب جهة استسقا منی ا
بغایت مجربست دانه تمر هندی راسته چهار روز
در آب خیسانیده پوست انرا کرفته بخور و مغز
ان را جزو کنند کوبیده حب ساخته دو عدد
که بقدر نخود بباشد استعمال کنند و دفع اثر آب لیمو کنند

لعوق کوکب جهة سرفه رطوبتی و خشونت حلق
و ریه و کرفتکی اواز و شقیه دماغ از بلغم و غلیظ نافع
است و قدر شربتش تا سه ل و قوتش تا چهار سال
باقیست آن کوکب را که کلمه قریب نامند افشرده بجوشانند
تا بنصف رسد و بادوچند او شکر بقوام آورند و
بازاء هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی کتیرا صمغ عربی
لک از اینها ۵ م در ان حل کند باید شرب انکشت سود
مسهل سودا و بلغم تر منطبخ سودا سنا مکی پوست هلیله
خراشیده بلی پوست هلیله سیاه افتیمون بسفایج لقر هندی تربد سفید
بروغن بادام چرب کرده اسطوخدوس اضافه نمود
با فلوس خیار شنبر و روغن بادام ترنجبین الجوی ربع مغسل اشق حنظل
استعمال نماید اسهال صفرائی پوست هلیله زرد کابلی لقر هندی
بنفشه افتیمون سنا مکی حجر ارمنی مغسول نموده مثوی خیار شنبر روغن بادام
شیر خشت کند مطبوخ بسفایج جهة درد معده و دماغ
بواسیر و صرع و امراض سودائی بعد لسته هر یک از
سه تا پنج ل اثر خیسانیده بجوشانند و صاف اثر آبا
جهة بریدن کوشت فلوس خیار شنبر روغن بادام پوست
منعفن و اکله و بیدا نحوه لثه بغایت مجرب است
ذو نیخ سرخ و زرد داهک آب نبره زاج سفید مازو بی سنز بالسویه قرص باخا
ابسا تند و دانکی وابر لثه مالیده بعد افساء بی لیسوتیل و اکر سوزش

سوزش کند روغن کل سرخ مضمضه کند ایضا جهة
تاکل دندان و بدبوئی دهان و حرکت بن دندان مانع
دفع سنز بلیلج دو جزء مر صاف یکجزء با روغن کل سرخ بما الفد و سرکه مضمضه
مضمضه کند جهة دویاسیدن کوشت بن دندان
بحرلیست ده درهم آرد کرسنه را با عسل سرشته بر دو
اجزا در تنور بکذارند تا نیک بو خشن رسد و از
کندر و دلم الاخوین هر یک ۵ درم و از ابرسا و دراوند
حرج هر یک ۲ درهم اضافه کند سنون کند ایضا جهة
جلای دندان و پاک کردن او و ساخ و سفید کردن
بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه سنون
کند ایضا جهة حزن دندان و حرکت دندان زبد البحر
سنبل مازو امافیا کلنار سماق مازو پوست انار وکلی جهره نمک نمر و دو
از سنون مطمضه با آب سماق و کلاب بستند
ایضا جهة سیاهی دندان مجرب دانسته اند
قنبیل درم فلفل چهار درم حماما ۳ م سادج هندی عفص
محرق ایضا جهة کندن دندان عاقر قرحا بو
ست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون
پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجمو
سائیده ۳ روز در خل خیسانیده و حلتیت

باتصف و قتن ان مقل ادفق اول دخل حل کند
ادویه لبس شند در وقت استعمال احتیاط
کند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان درد
ناک را بخمیر غلاف کند سنون جهة دندان
متحرک مجرب ودع سوخته سرنج بالسویه سنون
کند صفة ادویه که کرم دندان را ساقط امید
تخم پیاز تره کراث بره البنج سائیده با پیه بز
سرشته حب بسازند وعددی ازان در آ
تش انداخته یک سرنی بر دندان کرده
دیگر نیر ادر ظرف آتش بیخ نصب کند که
دود از راه نی بدندان رسد و اگر ظرف آتش
لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب
شود دهن ظرف را بپوشانند تا دود
از لوله داخل نی کرده بدرسود چون پیه
بقطران آلوده بر دندان کند دیگر کرم را ساقط
کند و مضمضه باب برگ شفتالو و قلهٔ ذراوند نعاب
مجرب و بد سوربر کرفتن نقره موبیچ و حلتیت و بوره ارمنی همین است دارد
بد سوده فرلوی معجون بعمل مجرب

کحل جهة دمعه بغایت مجرب لیست توتیا
کرمانی مغسول با آب مرزنجوش ترکه یک شب
او را کوبیده کن اشنه باشد تا نه نشین شود بصاف
او خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل
فلفل دار فلفل مامیران هر یک ۱۲ انوشادر الجموع
را کوبیده با آب مرزنجوش تر بسایند و خشک کنند
بس با توتیا مدبر مذکور را از حریر بیرون کرده
کحل مقوی جهة ضعف باصره و غلظت روح و
نزول آب و خیالات مفید است بدیت مسقال ۱۲
توتیای کرمانی مغسول ۱۵ درم سبز پوست هلیله
زرد و صبر هر یک ۲م فلفل نیم لحل الاسفیداج جهة
دو باشد نم [illegible] دانه خرمای سوخته
خان الکندر ۴ سنبل الطیب ۱۳ حجر الجوهر [illegible] حب
بلسان هر یک [illegible] منتشره بکشند در دو دماغ
جهة دفع حمره و دمعه و درد چشم که از غلبه
خون باشد نافع است [illegible] اصمع
[illegible] صمغ عربی ۲ اشیاف مامیثا [illegible]

شیاف نادنج جهة منع نزلات وحمره وجرب
وحفظ صحة چشم وسبل ودمعه وجرب
ن پلک و دفع مواد امراض حاره مجرب است
توتیا بالات نادنج پرورده جزو کثیرا نشاسته انزروت کل سرخ حضض
از هر یک یک جزو سفیداب قلع هلیله زرد دانه دارو دو جزو
افیون نیم جزو ذرور جهة موسرج وقرحه
وبثور بغایت نافع است سفیداب قلع املیبا فضی
مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکی نشاسته افیون نحاس
شیاف علائی
محرق زعفران مکی نیم کافور نیم دنگ
جهة جلای بصر وتقویه چشم ومنع افات وسبل و
بیاض ورقیق دمعه حکه نافع است توتیا کرمانی
مغسول هلیله زرد غیر مغشر کثیرا املکده توتیا د دیک [illegible] زرد چوبه
قولنج مجرب
زنجبیل صمغ عربی مکی با گلاب بسرشند شیاف
سقمونیا شکر
بوره ارمنی شحم حنظل مقل سکبینج
شیاف سازند شیاف که شکم ببندد دفع اسهال کند
اقاقیا صمغ عربی کلنار دکرهادج بلوط برنج بریان کرده زرد مرباد
مساوی کوفته وبیخته با اب مورد شیاف سازند
مرهم ابیض جهة سوختگی اتش والتهاب
جراحات ودم مفصل حاره وحمره وشقاق قبل که از
حرارت باشد موم روغن گل یا روغن زیتون [illegible]
موم از سر اتش بر داشته با اسفیداج تخم مرغ برهم زنند واگر تبرید زیاد خواهند بجای
روغن زیتون روغن گل سرخ کنند حضض و سفیده تخم مرغ اضافه کنند بجهة
مرهم النوره جهة سو[illegible]
تسکین درد بجای حضض افیون کنند

مرهم النوره جهة سوختگی از اتش والتهاب
قروح بغایت نافع است موم زرد روغن گل
سرخ [illegible] گداخته واهک را [illegible] هفت بار در اب
شسته اضافه نماید بجهة اکله قرحه قرقرت [illegible]
ادم جوشانیده مضمضه نماید فطر سک سفید
شادنج ذرور نماید مرهم اشک از مجربات
وازاسرار است بدیکسبانه روز دفع انها و زخم
او میکند توتیا هندی [illegible] شنجرف اگر چوب چینی [illegible] واگر [illegible]
بازمود [illegible] باز دده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته
باشد بقدر کفایت سرشته استعمال نماید اگر
بجای [illegible] چوب چینی زیبق را مکرر از کرباس بکنند
تا زیبق ناپدید شود بس کرباس را بسوزانند و
زخاکستر او نیم مثقال داخل کنند بیعدیل است
مرهم شقاق مجرب علت البطم [illegible] بزر کتان
جزو در قدر مضاعف گداخته استعمال نماید
و درد کی ناخن ونقرس و شقاق لب واطراف
وحلمه وجرب وزخم [illegible] شقاق [illegible] پا [illegible]

جهة تسکین درد زخم مرهم دمل

مرهم دمل آرد نخود خام با زرده تخم مرغ داروکا
اسفناج سوخته ادم با موی سوخته ادم صبر
سقوطری برگ عناب شادنج عدس اجزاء ا
صلایه نموده بعد از انکه موضع را با صعوب چینی
نرم باشد ذرور نماید ضماد بواسیر و شقاق مقعد
و قرحه ان و اسهال بواسیر و نیز و خیص
گل خطمی مقل هر یک یک جزو پیه بز سه
جزو روغن گل پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال
نماید ضماد دیگر جهت سوزش مقعد
تخم کدو را کوبیده با روغن گل سفیده تخم
طیور ضماد نمایند بدستور زرده تخم مرغ ارد
جو همین اثر دارد بدستور سفیداب
مرداسنگ برنج ۲ با زرده تخم مرغ و رو
غن بنفشه استعمال کند بدستور بیان دارد
خاکستر کرم کرده پخته باهم وزن ان روغن گاو
تازه

تازهٔ ضماد کند بدستور برگ خطمی گل
بابونه اکلیل الملک ۴ حلبه ۱ تخم کتان ۳ عدس مقشر
۱ با زرده تخم مرغ روغن بنفشه استعمال نماید
ضماد جهت گشودن خون بواسیر شحم حنظل ۸ ۳
مغز بادام تلخ ۴ ۸ الجوز مریمو میویزج سرگین کبوتر فرز ۲ ۸ با زهره گاو فتیله
کرده پنج عدد داد و پنج ساعت استعمال کند و
هر گاه فتیله را بر روغن گل الوده کرده سازند د
فع سوزش مینماید ضماد جهت باد سرخ که
حمره گویند و گل و دم خادمجرب گچ را از بابونه
پخته با اب کشنیز سبز و دقیق سرشته انقدر بر
هم زنند که گچ را بتلی و ابلاسو دمکرده طلا نماید
ضماد جهت دفع احتباس بول گلکافشه
که الاعصفر نامند و در شیر پخته نیم وزن ان شو
ره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهت د
باد کردن سر مرضع و دفع ورم پستان آرد باقلا
تخم بادروج با اب بادروج یا اب ریحان سرشته
ضماد جهت منع بزرگ شدن پستان زنان میکنند

ودع سوء صحه جزوی آرد جو ۲ باخل سه شبا
نه روز ضماد نماید ضماد جهة آب افتادن نا
ف وبرهوزان ارد جو کلنار و عفص ارد باقلی پوست انار
تخم مرغ بعد از پختن اجزاء پوست تخم را آرد نافته
بیخته اذاته کند ضماد جهة منع قی گل سرخ
سنکت ۵ صندل سرخ و سفید ۴ عود ۳ زعفران ۱
کافور نیم با آب سماق طلا کند ضماد جهة
کرم معده برکت شفتالو و نمک سونجر بالسو
یه با زهره گاو وخل بسرشند جهة کشتن خیو
که در گوش دود قطران با آب فودنج یا با ۱
ب برکت شفتالو حل نموده نیم گرم در گوش
چکانند نوع دیگر که اخراج کرمهای در گوش
متولده نماید شراب کهنه ۲ عسل ۳ روغن گل
سرخ اسفیده تخم مرغ دو عدد بستی دا آغشته
در گوش نیم گرم کرده بکن اندن ساعتی بهمان
جانب تکیه کرده بیز بیکدفعه اسبرغست بزه
ن اوردن جهة درد گوش که از حرارت
باشد

رت باشد بکبر روغن گل سرخ با سه جز وخل
بجوشانند تا خل بسوزد پس تقطیر نمایند
باشیر دختران روغن بنفشه با کافور
وآب کشنیز و سفیده بیضه مرغ بالخاصیه نافع
بجهة درد دندان و نزله بخور کنند پوست
خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه
بجوشانند و سر بر بخار او بدارند تا عرق برجبین
شیاف در قطع خون مقعد مجرب بلسب حوا
بتواسیر یا اسهال باشد یا خون صوف مر
صاف اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بو داده
بالسویه با آب مورد سرشته شیاف کنند
فتیله در قطع خون بواسیر مجرب اقماع با
دنجان بفارسی کلاه بادنجان با دام تلخ نرم کو
بیده طلا نماید حمول جهة گشودن خون
بواسیر اول مقعد را تخم زند الو معرشا
ق گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل
طلا کنند و لته و ابان الورده کرده بردارند
سر ع طینشا فته تخم حنظل را با زهره گاو
سرشته حمول نمایند و هم کاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع هم رسد به روغن گل
و مومیزج و سرگین کبوتر و زهره گاو طلا کنند

فتیله بجهت حرقة البول و قطع چرک ا
ن بغایت نافع است بدستور جهت نواصیر
بسیار مجربست چون فتیله را در سوراخهای ناصور
کنارند در دفع نواسیر که نیز اشاره بآن
نشده و از اسرار میتواند بود مجرب
صبر و زرد چوبه با مغسول سفیداب قلع مغسول مردار سنگ مغسول
گلنار و گل ارمنی مومیائی سوخته کندر و افیون نرم سائیده و از [illegible]
با آب گشنیز سرشته فتیلها باریک ساخته
در سوراخ قضیب کنارند فرزجه جهت
حمل مجربست باید بعد از حیض ۳ شب ادویه متصل
بردارند زهره خرگوش و سرگین او و عسل هم
یک یک شیاف فرج فرزجه ساخته استعمال نماید
فرزجه جهت گشودن حیض مجربست
سداب مرصاف ابهل داروی نه تخم جرو با زهره گاو فرزجه بسازند
فرزجه در قطع خون حیض شیافی
بر دنالج افیون ایضا مرداسنگ زاج گلنار
گل ارمنی گل مختوم سرمه فرزجه که اعا[illegible]

بر محل نماید بسیار موثر است مرصاف ابرسا سرگین خر
گوش و حول و زهره خرگوش مجربست فرزجه که چون
زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله
باشد ساقط شود مجرب مکتوم است تخم ترنجه [illegible]
سرگین فیل [illegible] مرغ دانه [illegible] با السویه نرم سائیده با امتعه سا
ئله سرشته بالته حمول کنند فرزجه که اعا
ده بکارت نماید از اسرار مکتومه است
استخوان خرگوش سیاه با چوب تالت [illegible] و با عکره سرشته بر باد
خضاب منقولست از حکما یعنی و دوم
که مجربست گویند در سن پیری موی سیاه
و ماند [illegible] خلاف و مثل او شب تازه گاو [illegible]
باهم بجوشانند و [illegible] بانعقاد کرد [illegible]
[illegible] و امله مغسر و هلیله سیاه
[illegible] تا سرد شود پوست انار
[illegible] اضافه نماید خضاب دیگر
ملوکونه [illegible]
تا هفت سال [illegible] کلاه با [illegible]
[illegible] هلیله سیاه [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] باسه [illegible] و روغن [illegible]
سیاه پوست [illegible]
در ظرف آهنی کرده چهل روز در شراب
دفن کنند پس استعمال نماید کندش [illegible]
و عن [illegible] ضماد نمایند در [illegible] اعضا [illegible]
باشد

حتی اگر پیشتر دست بدست سوده شود و عدد
کردکان با پوست او و دانهٔ خرما یکمثقال
بسوزانند بمرتبه که بتوان سائیده نه آنکه بباد
بسود با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و یا
ترده عدد فلفل بمالند در دو باشد نموی
ابرو و غیره علیل بدا در بد سود بادام تلخ
و فندق داد تا به بسوزانند با روغن زیتون
استعمال نمایند بد سوده بوده ارمنی نوشادر
بسوزانند با خل کهنه طلا کنند موی را در ۳ روز
بشرط تکرار در هر ۳ ساعت میرویاند از مودهٔ
ادویه که منع ریختن موی کنند لادن ماذوریون
صاف مصطکی قرنفل ماکند دبا روغن گل سرخ ضماد نمایند
نسخهٔ دیگر از مجربات منع ریختن مو باعث دو
باشند موامله برگ شقایق برگ مورد
برسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرد بو
پست جوز تر تخم چغندر تخم کرفس مر صاف بالسویه
ملکه

باالسویه ملکه ۲ خاکستر تحیتهٔ صنوبر اقاقیا
مصطکی دانه خرمای سوخته ملک ام با یکرطل روغن
خیری و امساالن ۳ رطل اب بجوشانند تا اب بسوزد
روغن بماند بر صاف نموده ۴ اللادن در دو رطل
کرده استعمال کنند ادویه که منع رویانیدن موی
کند از انجمله موی تازه افعی است که تحلیل نمایند
بد سوده مالیدن مغز سر گوسفند اهک سودا
ساقط کند دیگر نمی روید بد سوده موی را
قلع کرده بمالند از مجربات طلا نمودن
تخم مورچه بزرالبنج و بزرقطونا و شب و ا
فیون با خل مصعد بعد از کندن موی بد سوده
خون منک پشت و قدید و وزغ و خون زلو زلو
ئی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و
همچنین چون زبد البحر را با اب ترنج یا ترشی ترنج بعد
از قلع موی بمالند خون خفاش مغز و جگر او و مثانهٔ
ضد مسحوق با عسل ایضا صمغ عربی را با روغن زیتون
بعد از قلع مو بمالند اصلا مو نروید مجرب است

غسول جهة صفا کردن صورت اشنان.
سبز اردبا قلی ترمس نخود پوست داو بهدانه تخم خربوزه تخم خیار زنجبیل
کل ارمنی با شیر تازه وقد ری عسل شب طلا کنند.
و روز بشویند غسول دیگر زعفران درمناس
کند و مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از ان را با آب گرم
بمالند و بعد از ۳ ساعت بشویند غسول
دیگر روی را بغایت سرخ کند و مجربست
خود اسفید زرنج بالسویه با شیر تازه تا هفت روز بمالند زرقای خشک
زعفران شکر سفید نرم کوبیده روزی دو
تناول کنند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند
و بدستور خوردن حلبت و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار
نسخه دیگر در حال گونه را سرخ کند شیطرج
را در خل ۳ جوش داده لته را با آب او تر کند
چند بار بر روی بزند نسخه دیگر بشره را
سفید کند و براق و سرخ و آثار کلف و غش
و حدره و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند
و باید یک هفته استعمال کند حب محلب مقشر پیاز عنظل مرفیون
مغاث کلیناد کل سرخ سریش خولنجان مویزج مصطکی پیاز ماکول
صمغ عربی مامیران زردچوبه نبات نعناع خشک ادویه کتیرا ارد
برنج پوست سبز پسته مغز پسته خردل سفید ازهر چه با آب بسرشند
... سفیده تخم مرغ سیر درخت انجیر سیر شته قرص بسازند در وقت
... سفید ... اجاج با ابگرم ... بمالند

[illegible]

82

دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند
بنفشه و بهارنارنج و سایر گلها باید بادام
مقشر نموده با بنفشه و بید مشک و مانند
ان در کرباس کیسه کرده بدست مالید بعد
ان جذب رطوبت بادام را باید خشک نموده
باز تازه انچه بدست مالیده و تکرار عمل کرده تا
که بکه چون بادام را دیزه کنند اسپرونک یا
بوی انچه در جوف ان ظاهر گردد بعد از ان
خشک کرده مکوبند و اندک اب پاشیده
گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود هر
گاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند اجابت
روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال
ان میتوان طوطیب داد بجای بادام کنجد مقشر و
پسته و فندق و امثال ان میتوان گرفت طریق
روغن موم باید با چینی کوبید داخل کرده و تنکیس
کرده یک دفعه یا دو دفعه بعد بطریق انبیق
کشیده تا روغن شود والسلام ا

بجهت ورم سپرز برگ درخت سترو اکوبیده
با آرد جو و سرکه استعمال نماید و بدستور سبو
س کنند مرا دو سرکه پخته ضمادی با او اغشته کرده
ضماد کنند ضماد جهت حرقت تخم خیار تخم
خربوزه تخم کدو مغز تخم خرفه خشخاش سفید
نشاسته کثیرا رب السوس بزر البنج سفید قند
مساوی همه با شربت بنفشه بنوشد مجرب
شربت بنفشه جهت تبهای حاده و سرفه
و تسکین غلیان خون نافع سه ۳ رطل بنفشه را
بدستور شربت در دو دفعه در چهار
رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد
و با سه ۳ رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو
رطل کنند بلینی فوت را خواهد بود و اگر بنفشه
خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو
رطل شکر بقوام آرند نیلوفر مثل بنفشه بعضی نیلوفر
اجزا اجزو شکر جهت تب و سرفه و صفرا خوب است

عصیره که در سرخ کردن روغن بیاید کندش
زعفران زرنباد مرصاف مصطکی بالسویه با آب پیا
زعفران طلا کنند دوائیکه جهت زردی بشره و
یرقان مجرب است سیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش
جعده بابونه اقحوان شبت ترنجبین ترنج بالسویه را
جوشانیده با آب در برابر مکرر بشویند دوا
ئیکه بشره را زرد و شبیه به مریض کنند زیره
کرمان زرد چوبه آرد گندم ارزن فنه بیخته با
شنند با آب عصفر ضماد کنند با آب طبخ الخبی بشویند
دوائیکه بشره را سیاه کند بدستور ادوی سیاه او
زایل گردد اهلیلج زرد سنج بالسویه چند بار طلا
کنند چون خواهند زایل شود اشنان زرد را در
سرکه جوشانیده با آب و بشویند همچنین آرد
نخود سرکه ترشی ترنج دفع او مینماید دوائیکه
دفع شقاق دو لب کف دست نماید بغایت
مجرب موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی
۵م ۵م ۵م ۵م ۵م ۵م
نشاسته ۵م مجرب

نسخه دیگر که بغایت نافع است علت البطن
ذوفای تر مصطکی مقل بابیه بزر موم دو دقه [illegible]
حل کنند نسخه دیگر جهته رخسار و شقاق اذ
لعاب حلبه بزر قطونا لعاب تخم خطمی با روغن
گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نماید با آب گرم
نسخه دیگر جهته شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از
آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند بباید
نرم شده ضماد نمایند و قدری را بباید گرم کرده
در شقاقها بچکانند مرداسنج روغن زیتون بجو
شانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال کنند و
اگر قوی تر خواهند سندروس بوزن مرداد
سنج اضافه کنند بدستور پیه بز را اگر اضافه با
ادویه مزبور سائیده مثل غبار با پیه اول مخلوط
نموده در [illegible] شقاق مزمن بچکانند بدستور
سرطان محرق سائیده بروغن زیتون [illegible] از
بدستور کثیرا [illegible] کنند علت البطن با روغن
[illegible] کنند باید علت البطن را با روغن سپید [illegible] در ظرف [illegible]
نموده [illegible]

شب [illegible] زبان جبهه [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
گل [illegible] زبان [illegible]
[illegible] بقوام [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] جبهه [illegible]
[illegible]

مضمضه بجوشانده ... درد دندان ناصحیح ... نافع ... از خون

ان در ... جبه لوبیب ... او سا ... ب ... صبر ... ... از آن

... شده ... علاج ... نمود ودر ... ضماد ...

نظر کردیم ... بسوده فتیله ... نمود ... که ... شده ...

لسان یا البحه الوده ... زنبیل ... در زخم ...

اهن الاسرخ ... التربه ... بسیار ... خورده ... سبد ودر ...

سنگ لیت با صبر ... در گلو ... باشد ... سفید در

... از جمله روغن ... در گلو ... نمود

ببیطب ... قبل بارو ... سخت

با سوره کرده ... کنند در گلو بجبه ... شود ... کنند

... بار ... باشد جاف شود ...

... ودر ... معلق کنند

هرگاه ... جهه امراض ...

دوده که از آن دو گاه ...

حرف ... تخم لالا ... لیسب ... فلفل ... ودا ... از ...

بجبه ... خلک ... زخم ... با ... بسعد ... زخم ...

... باشد دود ... خلک ... شو

ارصن ... عنکبوت	اراه مصطی طلا مصطی	ارطی لونیا ... زراوند طویل	ارانب ...	ارسطا ... بزر البنج
ارمینا ...	اروان ...	ارسانیقون ... زرنیخ اصفر	اربسطی ... لوزه	ارنیفس فلفل ...
ارقلیس ...	روک ... مشش	ارمونیا ... اقاقیا	ارزه بفارسی زفت	فلفل
اردا ...	ارزار کافور	... حنظل	بزر قطونا البرزه	رازیانج بادیان
بالنگ فارسی ...	بدبونه ... مقل	بستان افروز گل حلوا	...	...
... لسان الکلب	...	... تخم نیلوفر	...	... الفوره
... باذنجان	خس کاهو	...	زیبق	زنگار

لوش سلق سمسم شونیز حلبه اصفران
سپستان چغندر کنجد سیاه دانه مرزنگوش شنبلیله

کوفار بزرابو بزر مرو صمغ زاد وتم جوز علاج
زاج سفید رجان بزرزف صمغ گندبا دهنان عسل

عطم عفص منص علک البطم باصفونی عمره
انزوات مازو پوست [illegible] سقز فندان [illegible]

عنب الثعلب [illegible] اصفهان عنق [illegible] عنزروت
[illegible] ناجربز مرزنجوش سرسیتم
روک انگور فوکس ازوی

بزری ابو رغال عیفیطی مجل زرب خوزه
رباس
سنبل الطیب

قرطاس ملح قنفد قنفذ
کاغذ کهلا خارپشت شاه دانه

اب وارو نوعی بزرسک صمغ البطم
مومیا سرسوخته عدس سقز

والان ضبار بشی حلوتیا عفص
کارزانی قطمی کتیرا عصاره
صمغ ابلکم سطوخودوس کندر بلکم نمک

بشوم بسد بنوی ملوان
روغن بیخ مرجان کنشار زیره

لبوسی کزوان حصولبات جلنار
تماکش بادرنجبویه حب البان گلنار

مقناطیس الات والی عصافیر لسان الثور
اهن ربا سنبل الطیب زبان گنجشک گاو زبان

کاکنج ربح اکلیل الغیر کثیرا
زیربرویی مثقل پرسیاوشان کتوان

لبخ سرسک بزرسک بزرسلت
صمغ قنادا کندنا جزدار عدس

لولا زلابیع الاکلیلات هوش
سپستان ماش
سپستان ببذکث

بیرنا بحصص نی روحا شجاع
حنا ندفش بادنجان معزمرام

هلیبانه اکلیل الملک ماروجات
شاهتره

[illegible]

شهرهم شهرهم

بیرلولی جنزر — قل بوینز لوری حوصله ملنید امدن — قنقف سداب

زرورکت — حیص ۱۲ درهم مصر

لسان الثور — ترلس — عملت رومی

کاو زبان — ۲ قیراط متفق — مصطفی

عفص — وصف الاسود

مازو — ارزه برنج — کبر الشعر — پرسیاوشان

محموده — منث — حزدال سفید

سقمونیا — کلنه — تم زب

ینترکی — کلم — اسفند سفید — السد الارض — الشنص — ضرباج

زوفا — بلغم بمعنی لفظ — الینون

الثان — بادیان

زردج — سلیخ — فترقرا بدی

لبکت — ساغافیول — عاقرقرحا — منز

نحاله — بهول — بنج — تلیا — قنطی — خلت — سیا

بوره — گل سرخ — دارچینی — ثمند — باملا — کندلبت — سذب

گاجر — لبد — کبدر — کنغل — لیسولی — کهول

تخم زردلو — توتیا — کافور — نیلوفر — اشنان — صرفز

کیهول — حنظل

[illegible] آب [illegible] بگیرد [illegible] از آن آب [illegible] کند و بعد [illegible]
[illegible] شود و [illegible] موم [illegible]
[illegible] شود [illegible] دهد [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] شود [illegible] کند
[illegible] بجوشانند [illegible] آید
[illegible] احتیاج [illegible] دهد
[illegible]
[illegible] کنند [illegible] مزوج کنند [illegible]
[illegible] بیرون آورده [illegible]
[illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] کنند [illegible]

باب [illegible] علاج درد جگر [illegible] بود در جگر [illegible]
[illegible] از [illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

BLANK PAGE

[illegible]

در علاج [illegible]

کسی اگر [illegible] دو وجه [illegible] دانه [illegible] بخور [illegible]
در [illegible] مطلوب [illegible] زمانی [illegible] شود
آب [illegible] با زعفران [illegible] علاج [illegible] آب [illegible] کنند

اگر [illegible] دانک [illegible] بسیار ببرد
آب [illegible] با زهره [illegible] سفید [illegible] فروش [illegible]
جمعت [illegible] دار [illegible] دهان [illegible] مفعول
[illegible] شهوت [illegible] فاعل در دل مفعول [illegible] چه که در [illegible]

[illegible] سفید [illegible] آب [illegible]
دارد [illegible] زخم [illegible] علاج [illegible] زوال
[illegible] زخم [illegible] بالای [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روز [illegible]
[illegible] بگوید از زوال [illegible] کنند

[illegible]

[illegible] زوال [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] کنند

درم [illegible] ورق [illegible] بگذارد [illegible]
او بگذارد [illegible] بعد از آن بردارد [illegible] با بول [illegible]
در آن با بول [illegible] بعد از آن ۵ [illegible] ۲
[illegible] با بول [illegible] روغن
[illegible] با بول [illegible] بگذارد [illegible]
[illegible] خشک [illegible] سفید [illegible]
[illegible] مزج [illegible] کنند
با عسل [illegible] جماع [illegible]
فاعل [illegible] مفعول [illegible] نوع [illegible] جماع بسیار کنند
[illegible] معجون کنند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۵ [illegible]

[illegible]

۲ چهارم بند دهن از بزرگی گشت شود

اگر بام دادی حریر خفته در دهانش بوده خشک شده بینی هو بجوشش دلیل است کار باید

در وصف سودا گوید

اگر زنت بود در هیچ آنکس زیانی زبردستی سودا بود اشد علاجش ز میریش بود معتدل

بباید نمودن موافق بدل هر کسی که رنجش زبون بود ز برسام برسام نرمی بود

ز رنج او نگر و بسر بهر آنها نقص اشد در بروتی کشد و گر آنکه ابیحل باید برش

نه بیند دیگر زند هندو بریش

اگر آبستنی گر زند شد نقص فعل سودا در او خفته شد اگر سرخ باشد ز رنگ وجه

حرارت در او جمع گشت زبود وگر رنگ آتش در رگ گونه شود ز سودا بدن نحیف دارد شکم

علاجش بود مسهل انبز نها مدرهم التامه هست دل و هر آن نشتر گیرد به برد آنچه

سبان او به برکت خرا فراقه هر آن خشم کی بالکمان تنگ گشته ز رنگ ینمانی رسیده در بنزد

دگر هم او کشد بن برگ بدو پیست ز برگ بگه از گیسه نشان عطره آب اولاد

تو اینج نکشتار از تشخص دان هر آنکه ز صلت انسانی درارالت اهمی عقل خراب فراش نکوست

مراد الیعقوب آخرش دو نزاف بجنبی انبستی زرد و او کهر زات فرا چه بپر چه گردد ملو

بود بحرام خشک اماره اوست

ز زن آنکه فرزند آید برید باو زد نب بهای بر سر

زنی کو نزاید فرزند هیچ مراورا به بیخ نزند نشاید هیچ بشوره زمین تخم آدم مکار

در شوره زمین نارد هیچ بار بجز علاجش اگر عقل است اگر علم دانش مرد اصل است

بجو هر زنی بگیرد لعاب بود قبی که خشند در وصوب کنند اندکی بلغم نشتر

بشوی ز سر لکه انحاه ببر در زان آب تا آنکه شمس بر زانه بپاید همی بستن بن تنشه قضیب

اگر خایه گرگ روغن بهم بمالد مجرد بپاید بهم ببوغت دخول در بهمند بر

چه او مینخ انده در انده رزمی فرو برده باشی که تغم لقمن

۳۴۰

خایه بره مهند بر تغضب

۲۲۲

زن از بهر آن جاب فداش کنند ز جمیع مردان جدائی کنند نمود در اتو تو عمر خزاد

اگر دامنی بکوبی ننو بهنگام شهوت رفتن برو ایضیع نیز را او بو راح بار ربایند زجان داوقرار

شود در شوق آنکه از جان دل نخواهد جز انکس آب زکل

حنظل شکم گیر با نفت زیره و بلوط صندل قرنفل جمله را با عسل معجون سازند

حجر البنی سنکیت اغبر و باندک شفافی [illegible] شنبه [illegible]

قاطع نفث الدم و حصی [illegible] معده [illegible] مواد اکال اولو [illegible] نافع نوازل

[illegible]

حجر القبطی [illegible]

حجر [illegible]

[illegible]

اشجار

حجر [illegible]

[illegible]

علاج شبکوری چشم جگر بزغاله ده با تره دوده
بکند اندی از زهره اوقا سه جو زیخم کند و بخور
بدان علت بر طرف شود علاج ذکر سبل چشم سر بن
ادم و البوذاندو دهند اثبات امتری بر کین کرسائ
ده با شیر دختران و ابمیل جهته احنگ صاف باکلا
د و چشم بکشا علاج خون خروس در چشم کنند
سرخی چشم بر طرف شود زهره خروس بی له اوقیم آب
شفا یابد زهره سگ جهة تاریکی چشم آب کنز در چشم
کشد تیره بر طرف کند علاج چشمی که لرزد بر او دوده با
مرکان دیزد عقرب سر دم زنند میان او را خشک
کنند و بتاید در چشم اندازد اگر علت مرگان باشد
بر طرف شود علاج قولنج چشم کشنیز خشک در آنگرد
بخند چشم خند را بر او بکیرد پنبه کهنه کرم کند بچشم بند
اگر نزله بر سر و چشم ریخته باشد خرچنگ سر و پا بریده
هاون نرم بکوبد بر سر و دو بند اگر سر و سود باذکرم بند
و دوبت علاج چشمی که دیر واشود روغن بنفشه بادام دو
انجد بر ... علاج سفیدی چشم خون خفاش باده بما
د د چشم کشد چشمی که از نزله درد کند و نعر اسه با دهن کند
بر چشم بندد

[illegible]

هرکه مغز سر زاغ را جهل روز با سرکه کهنه بر دست
دهد بعد از آن در چشم کشد اگر خواب نکند خواهد
بی‌شه بخواند آب بیاض در چشم کشد شکوه دل برد
علاج چشم را که بر منظر رساند فلفل در زاک معالجه
کند تا علت از طرف شود دبا — اگر بوی سرلادم بسوزانه
وهمچنان کرم را که بیامیزند با برگ گزنه بنهند سود دارد با — اگر بوی

[illegible]

عناب سبستان ... دواا ... جهت ...
۴ ۲

ادویه عنبر دلیسی
برنج شیره

دستور ...

حب جیوه مازو ... ...
۴ ۱ ۳
... ۵ دانه ...
کل مجموع ...
...

دوای ناخوشی مشهور بکوفت

شکر سرخ	رسوق	هلیله	بلادر	تخم کلفس	جزو اخضر
۲	۴	۱	۲	۲	۲

عاقرقرحا	هر اگیسم مهم نیم

دوای زخم کوفت

موم کافوری	روغن بادام
۵	۵

سحرف	حرا صورته
۱	۲

دوای دیگر برای زخم

کرده کار	کرمدا اصفر	افیون
۵	۵	۱

قلیان

سحرف	چوب چینی	پوست چوب	بارو ...	...
۲	۲	۲	۲	۲

قضا
پلو و چلو اگر گوشت
و ... کباب ... نمک

روغن ناخوشی مشهور

بلادر	جوهر قلیا	زیبق
۵	۱	۲

زیبق را حل کن در روغن بلادر

عه

حکم والدین ...
... الحق ...
... کلا ...

جهت درد مور

برای باد و دندان — برای باد خصیه گل گاوزبان با گل بابونه

جهت درد [illegible] — عرق اگر خواهد با [illegible] میل شود تمام [illegible]

[illegible] بمالند

[illegible] حفا

دوای [illegible] — [illegible] — گاه — [illegible] — بادام

۱۰ — ۱م۱۰ — ۱م۱۰ — ۱م۱۰

خوب کوفته شود و با [illegible] نموده [illegible] داده شود با [illegible]

داشته باشد تا عرق کند تا [illegible] وزن [illegible] داده شود

[illegible] ضیوئی با [illegible] شود [illegible] — [illegible] نرم

۱م۲ نیم

[illegible] — [illegible] با [illegible] کرده تا [illegible] روز

[illegible] ۲ دانه — ۲ دانه — [illegible] و [illegible] و [illegible]

میل شود از [illegible] دوای [illegible] از [illegible]

و از [illegible] پاره کرده [illegible]

[illegible] بمالند خوب شود — دوای [illegible]

تکم پاره کرده [illegible] بگذارد خوب شود

دوای [illegible] — [illegible] — [illegible] — جوهر — [illegible]

۴م — ۴م — ۴م۱ — ۴م۲ — ۴م

گل [illegible] ایوج و [illegible] قسمت کرده هر قسمت [illegible]

۴م۲

با [illegible] روز یک قسمت [illegible] خوب شود

این چند دوا از دوا [illegible] [illegible]

یرقان

[illegible] کل [illegible] عناب [illegible] شکر سفید ۳ روز [illegible] خورده شود

۲م — ۲م — ۲م — ۵ دانه — ۱م — ۵م

[illegible] شکر سفید [illegible] — [illegible] شکر سفید [illegible]

۲م۵ — نیم ۲

روز [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — شکر سفید با [illegible] بخورند

۵م — ۳م — ۲۰ دانه

دو [illegible] عرق [illegible]

۵

[illegible] صندل [illegible] شکر [illegible] روز [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible]

حبه نامه دوراتی قلو ... برایند

سلام نموده ازکنان در عوده در بیع فوت کحف

و ضلوا ازانه بار ۳ روز در آب یاتدوب اولد عوفی فاهمد

و هرکام جدا جدا سلام شحده دفن ایده بعلوام لهم دیکر کحف

حجب ... قلو درو بادی ... اشنفیه کتیده کحف

زبل جهار باد ز ... خفض سید حدود مکه

فند دوار ندک آری ساف عنده الجنه بروی حدود

عزعره لنه مجتزده امنفعه اکتیده شود

بحکم ... اطفال ...

منوز ناکله ... ۳ روز ...

زیاد از رفع کینی

بجهت طپش قلب اول کشمش با مربای چون قوا برود

اولا از خواب ناغافل بیدار کنند و بیرون هند بخورد می

بجهت کل خوردن رب ... ریز الیف بخورد تا شفا از سنتی بخیند

بجهت بار حمل اگر در وقت مجامعت بزناف باز درد بگیرد

علامت بار زیادتی کرده است اگر کمر درد بیاید علامت بار داشت

اگر سینه درد گرفت علامت آنکه بچه مادر هم رفتنی با ... اگر

اگر گوشت است باید خوراکش بردارد اگر بادی است باید سیر

بجهت بچه دان زهره شیر و بیبه بردارد بعد از سفیدی است اگر

زهره اگر باشد بردارد و سفید است نشو ... تا ه روز اگر

عسل مصفا با زهره اگر بخلود شخص بکف ... بالیده

بر احلیل بالد مثل آنکه شخص است آنکه شود ... محبت

علامت آنکه در وقت جماعت بر زیبائی و پیشانی با انگشتان

بمالد ما مشغول است بغل از تمام اعضای زن ... زند

رشید و دل از حال رود گرفته است با انگشت خاله

است که بنام ... محبوب ... شخص

است ... صاحب ... محبوب ... ده

بنت ... بیچاره ... العصا ... ده

شخص ... بنت احلیل لسان ... الله ... در

عند المعشوق ... شعر بالقلب ... ازان شخص

بخش شعر ... احلیل بالید ... داده

یا ان کند ... [illegible]

صیفی

بوم بخند ... ز ... دود ... که ... داده دارد

بجهت نقرس یا ... لال

۲ و درسیاه چنگک ... انداخته ... بعد بکمیلار ... ریشه زن ... بخورد

بجهت

زعفران را گرم ... را با به کند و در خواب به یک نفس

بیا شد به جلد تمام زعفران هم بخورد

[illegible]

نوع دیگر سوره اخلاص ... بخواند و در آتش دفن کند

خاک پای شخص در خانه که آن شخص بردارد و ببرد و سوره انا انزلنا

با زعفران در جام مس بنویسد و آن خاک را با وی آمیخته

در میان جام کند و بر آتش زیر آن کند اصف مجرب

بجهت جلای چشم و سرخی چشم زاغ ... پاره کباب سورمه کرده

بچشم کشد مجرب دستور چشم زاغ سائیده پاره ...

در چراغ کرده فتیله کند ...

بجهت ...

[illegible]

تجلی خالت بشوی با خل و ملح مجربست سکنجبین دو درم بیضه الطیر زعفران بزرگ خانه
ان سه دو که نام او مهره کلاست • قاطع النوم قاطع الشهوه است
دل درد کهنه مزاق که فی الحال می شود دکلو زرشک می شود دوا میل شود مجرب
حج کلفند ادویشم داونه خل قند عفر زیره کرمانی خل با قند آمله خشک گلخود
غلاب تمذب با خل تجربه سرفه دطوحی باد دخت کاج میل شود
تجربه سوختگی اطراف چشم ودلخلی آب سماق ملکه جوشانیده صاف نموده باد
روغن تخم کدو و هندوانه و در چشم بمالند تجربه غبار چشم ۵ از آنکه باغره بهم رسیده هسته انار
ترش کوبیده جوشانیده تا غلیظ شود با سرب ساییده در چشم چکانند
دا اطراف نخفه برطرف کند اردو حتی باز لاید گزرا زیر دامن کی دو کنند که
بچه در شکم او فوت شده به ۵ شب باز نهد برات ثعلب مصری یا خصیه الثعلب
زعفران مثلث زن حمول کند با شوهر مقاربت نطفه منعقد می شود مجرب
قطع رعاف فتیله تیوبر با سرکه تر شود ضماد کنند بر اطراف دماغ اسب برات
ورم بر روی ماله خارش بدن برطرف کند موضع عقرب گزیده را با دهن
طعام جرب کند ذرنیخ بمالد دو ساکن می شود بعده ادرس شحم حنظل
جنده بیدستر زراوند حرج عصاره افسنتین زوفون فیطلیخ زهره کاو روغن بادام
تلخ در سامعه چکانند الفکا از برای ثقل سامعه سداب آب فجل جوشانیده
صاف نموده روغن بادام تلخ داخل نموده بر آتش بجوشانند تا آب تمام شود روغن
بماند در گوش چکانند دستور مشایف
ادبع جنیتانا مرمکی زراوند طویل حب الغار عسل کوبیده
۲ ۲ ۲ ۲ ۲ ۲.۴ ۲
ممزوج نماید

۱م تمرهندی را بوده نموده ۴م شراب خشخاش بر روی او ریخته تا آنکه تمرهندی حل شود به
بعد در کمترا آتش ملایم گذارده دو ساعت بپزند بعد از آن تمرهندی را صاف نموده آب ملح برادر
۴ ۳ م مقدری آب ریخته نماید بعد به آب خالص او را شراب ملح رفته کف بعد
آب لک بر روی او ریزد تا مصفی شود او در ظرف بریزد ۴م نیم سیام فی ر ردد او اندازد
تر ثابت آتش ملایم دوباره در کاسه چینی باشد دو فنجان آب مقدار رطل یا زیاده
بالا بر روی او ریزد و از روی آتش بردارد ۱۲ آب زر گرم اینجا مس بریزد
و در آن آب فرو کنند و در آورند نقره بسیار خوب می شود دانه ۱ علم
ثابت نمودن سم الفار نوشادر شوره قلمی سحق نموده از نافه روغن به نصف او را
در شیشه ۳ چینی بریزد ۵م سم الفار در میانه کاسه ۳ گذارد قدری زرنیخ
در شیشه بر روی سنگ بریزد و شوره مذکور را به نصف دیگر بر روی موم و زرنیخ بریزد
کاسه را با گل حکمت گرفته در زیر آتش بپزند ۲ ساعت حل گشته از آتش
بیرون آورد و شوره از اطراف او رد کنند و سم مثل بلور از میان آنها
در آورد بعد مس را بر روی آتش گذارد یک نخود او را بر روی مس گذارد
تمام صفحه را زرد گرداند ... میناسی باشد بیرون اندازد بعد مس را
آب نموده و بریزد در میان آب خالص که فلز از جمع کاسه منعقد شود
ثابت نمودن ... ۲۰ م عسل ۱۰ م فلفل ۱۰ م ... ۳ م الغار

[illegible]

سم الفار

شنجرف را در کاسه انداز و بروی آتش ملایم گذارد که آب خل که همه عسل به تدریج مجرب بروی شنجرف بریزد تا جوش آید و عسل و خل را به روی او بریزد تا مقدار مذکوره تمام گشته از جوش بیفتد و خل بر طرف گشته بردارد و در منع گل فاش شنجرف را سوده همین تنقیه مس ۲۰ م غزال را نیم بوته کوفته اول کو بیده با ۵۱۰ م ...
بوته حیله اول خوب کوفته در میان قوطی چینی خل بروی او بریزد بقدر پنج ناره ۲ م گالا اول را جوشانیده بعد از جوش کنار منقل گذارد که آتش ملایم باشد مس را در بوته گذارده هر قدر لازم است اول آب گچه بریزد و در میان دوای مذکوره تا دو دفعه با رسم که مس را آب نموده بریزد و در میان آب خالص جمع کن فاش که حرکت از مس بر طرف کند و با بهای دوا در میان پاره سنگ پاکیزه باشد نه در همان ظرف مس که طلخ اول شد بعد ۳ یک یا ۴ یک یا ده یک با نقره هر چه که خواهد نقره خوب بروی مس گذارد و آب کند و بریزد در رکیب نقره اعلای خوب است اگر در آب شد جمع قدری بوره یا نشادر بروی او بریزد و السلام من التبع الهدی مکلس نمودن نقره یا با نمک یا با زرنیخ قرص لطاف نموده در بوته و بگذارد در کوره تا وقتی که آب شد بریزد در میان آب مکلس است باوه از للحمد و الله مرحوم مغفور ملا محمد جعفر اصفهانی [redacted] این هر کار را از صاحب علم

مجرب است

[illegible]

مکلس نقره زاج شوره قرص لطاف کند و نقره را در زرنیخ بمالد که بر شب زرنیخ مستوی برای کشتن در بوته دو دم بعد او را در آب نشادر انداز هفت دم بعد او را کوبیده بر مس مذکوره ده ۲ طرح کند تنقیه دارو که زرشوره نشادر زنجره ۳ دم هر دم یک نخود بر مس که در بوته است بریزد بعد او را در یکی از این دواها تنقیه آنچه بریزد تصعید زرنیخ دارو سم الفار روغن زیتون زرنیخ ۲۰ م ۵ م دار بو را کوبیده پنج ۲ اول را در ته ظرف مس بریزد بعد سم را کوبیده بر او را بروی دارو بریزد و میان او را کوبیده کند و زرنیخ را بریزد بعد باقی سم را بروی زرنیخ و دار بو را بروی سم و روغن را هم او بریزد و ظرف را لاشد وصل نماید و با مقدار و صعیده بعضی را جبانیده و سم در دورا و سر بچه وزیر آتش همه که و غماید از اول شب تا صبح اول را در آورده زرنیخ بر طاق که ۲ م تصعید شده باشد دار بو شوره سم الفار کوبیده و در کفچه لاهیجی بدون آب بعد از خلطش تمام اول ۴ م ۱ م ۲ ۲ بردارد و زمین نمناک گذارد و کهنه نمناک یا کاغذ قند بروی کفچه گذارد تا صبح ۲۴ زرنیخ را در بوته کند دیگر نقره پهن کند و در بوته گذارد و قدری نقره مکلس بروی چیده با دوای مذکوره بریزد و روی نقره را با دوای مذکوره بگیرد بعد لاهیک و صعیده بروی او بمالد و کم کم با آتش ۱ نوبت که آب بدهد و در ایلچی بریزد نقره او معلوم است شاهی است یا دو قاب صاحب معلم برقوته هر عرب بعد از این عمل زرنیخ

[illegible]

BLANK PAGE

مجلّ مرکبِ عجل دودهٔ نفت موم کافوری
۲م ۳م ۲م

صابون زرنیخ نشاسته لاک
۲م ۲م ۲م ۲م

دوای مذکوره را بجز دوده در آب بجوشانند
بجوش شود بعد ها دوده را با آب مذکوره
بسایند تا سلایه شود البته کار کتب چاپ

روغن کمان روغن برزک دودهٔ نفت
سلایه شود

BLANK PAGE

103

گنجنامهٔ حکیم غزنوی

نصرت دین تا چند برد از غم تا زینب
بجالنش بیغمی ز جا تیشن چه باشد
بیار حکیم فصیح آغاز کنه
بیار نسیب و ناز ناز کنه
ز اسرار فتح نکته آغاز کنه
بیا و بیا آواز کنه

عشق ورزی کند ان حکیم عالم
جهان از منصب بیا آواز کنه
بجز نشانه سخن ز نغمات
بجز شد سلطان از جان جان بده

بهر بند و دانشی نبا شد سخن
بیار حکیم فصیح تو ناه سخن
نو ارشد جهان نیز بیجا وار

104

در حنا آوازده سماع زد

ای بهار تا دو چشم دل زار ز نه می زارد
ابر تا زنی دو چشم دل ز نه باران زنه می زارد
چه استاد ز نه می زارد
فرهبیم بید جدا اما چه خنده برده
فرهبیم بیدجدا اما چه استادنه می زارد
ز نه بجدار سوز خنده برده
بیکار شیم الله بنا زم تو بعدار سوز ز نه می زارد
بیکار شیم الله بنازم ازمان نه بیرون نه می زارد
بس خاک شیسته از زلف سیه باشه
بس خاکستر سار ازلف سیه باشه
ز نه می زارد
خدا یار دو چشم بیرون دار منکر ازمان نه می زارد
خدا یار دو چشم منکر از ان نه می زارد
کو دوم سینه و جگر وی تا
کو دوم سینه تجب وز منکر و نکاه بر کن ز نه بیستی
غضب آلوده برجن یا نکاه بر کن زنه بستی
غضب آلوده بر بخت که نکاه ز نه می زارد
که ز بیم تو الزام بلکه سیه باشه می زارد
که ز بیم تو الزام بلکه سیه باشه می زارد
نیش اوا تیری منکین تر از جلاد

حرف ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی

ک ل م ن س ع ف ص

ق ر ش ت ث خ ذ ض

ظ غ

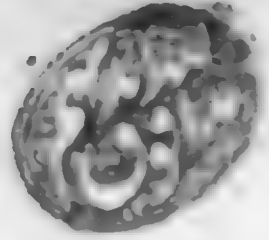
طریق	بیاض	انکیس	لحیان	عقله
قمر	عطارد	زحل	مشتری	زحل

اجتماع	قبض خارج	قبض داخل	عتبه داخل	عتبه خارج
عطارد	راس	شمس	ذنب	زهره

نصرة داخل	نصرة خارج	بیاض	حمره	انکیس	فرح
شمس	مشتری	قمر	مریخ	مریخ	زهره

قمر عطارد مریخ
مشتری زحل

105



و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

رحمت خدا بر محمد و قریش

اما بعد چنین گویند که حکمت کلیات

حکمت کتاب شفاء است که نه شیخ

رئیس شرف ملک بلخ و بخارا حسین

بن سینا ابو علی استاد خواجه نصیر طوسی

در کتاب شفاء گفته است که

علم حکمت کلیات باقی جزئیات

از رجحان سه فر

کالمهٔ ونازه فلکلد بعد

و خیر یا بعد و سنبل

تا قله فنون

یک ب از خیر ببایا برون

کن با عسل حکمند

یک ذره حب با آب باد بان

شب نهم تا روز

سر شب

بجبه

جوز هندی

نمک هندی

مصطکی رومی

روغن بادام

کشمش

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان که رمل مذکور اینست از قول دانیال پیغمبر
باید وضو بسازد و حمد و قل هو الله و
آیه و عنده مفاتح الغیب تا مبین بخواند و نیت
کند و آن نوزده تخته بنویسد اول رمل را
و تختها را بر برزد تا شخص یکی را برود و گر
حروف را ببیند نیت را مشخص کند و بخواند اینست
لحیان سعد ☰ ادبر است و داخل بر
برج حمل چه بر طالع بر آید شکل لحیان بر نیتها بیار و تن جاج
سفر نیکست از غنا خوشدل آید و دیگر کم گشته با عقل آید

انچه موافق رمل است از قول دانیال پیغمبر ۲ دلالت
میکند بر خرمی

بنام خدای بخشنده بنده پروران

میکند بر خرمی و سعادت و قوت ستاره و نیکوی حال
دارد و بهتان و بزرگان دار کسب و تجارت کسب قوت
گرفتن و دل بسته بی شخصی با خبر زندگی داری و بجلال
مریدی و بدی ها از تو گذشت چنانچه می نماید درین نزد آ
که شخصی از شما غایب شد بزودی بیاید و منفعت بشما
برشد بعد از او انشخص که دوست به شما برسد گو یا یکی را
سعت طالع تو در ضعف و عجب یکی امری با مطلبی در
غم مباش غم بخور و انه بیشه بخدا راه مده در زود ی بمراد می رسی
درین فال می نماید که کار شما بنجا برسد و کارت
نیکو شد از مکر زنی میانه بالا و شوخ چشم و همزه خنده
دور باش با الله بام باقف از او اندیشه کن گر می خواهد مکر

وحسیله واعث شکستگی یا مال تو را تلف کند از ان با
خبر باشی و شخصی که قبل از این با شما دشمن بود الحال
مقام دوستی دارد و بعد از ده روز بشما خبر خوشی و
بشمار رسد کمر خداوند این طالع از بلندی و آب و آ
تش قرانها دارد و دختر در دوسال او عفت و بیبت
یکبار دیگر بعد سال برسد چهار بار کم بکاهد از پدر
مادر کم طالع و عاقبت دولتمند شود بنکاح طلا
ق است و چهار ده فرزند از پنج فرزند رد و زن شد
باشد سفر رود بقبله خوب باشد روز یکشنبه پنجشنبه خو
ب باشد بر چشم زخم نزدیک باشد بی دعا و طلومار نباشد

قبض الداخل

بیت عشق مقام او باشد لذت عیش کار او باشد

انچه موافق رمل

انچه موافق رمل است از قول دانیال پیغمبر آفتاب بطالع
تو بر آمده دلالت میکند بر کیفیت احوال و قوت ستاره و
زیاد شدن مال و لشکر کامی و از جانب غایبی یا بزرگی یا
شغلی منفعت عظیم رسد تا روز یکشنبه چیزی بشما رسد
از دست شما چیزی رفته باز بدست آید امید در دل داری
تا چهار یوم دیگر بشما رسد و کو باوال است که
ستاره ات در ضعفی باشد لیکن اکنون گذشته از ضعف
بر آمده و از جانب شخصی راحت بشما رسد شراکت کردن نقصان
ندارد اگر از جهات پیوند و معامله یا کاری اراده داری بیا
رمبارک باشد و آرزوی دارد داری بیابی و کار شما
او چ کلیه شخص باشد پیر هم از او بسیار خوش کن و پی تنلو
بیرون شماره مرو اگر حرکت کنی در این روز با قبض داخل

من هذا الامر لا تحزن ولا تجزع ان الله عاقبة الامور خیرا

شود تعلق بمال دارد منفعت بسیار یابی از این روز تا چهل
روز دیگر باز همه شغلها بیرون شود و از جانب بزرگی که
مطلب تو حاصل شود و سبب یکدوستی که بسیار خاطر تعلق
است نشادی به شما میرسد اما یک امانتی به شما میخواهد بدهند
زنهار قبول مکن که باعث خجالت تو شود و روز خود را به
کسی مگو الله الحمد هیچ خوف خطری در طالع تو نیست اما
شخصی میانه بالا ایی گندم رو تنگ چشمی که علامت یا خال
لحی در صورت او هست یا عیب در دندان دارد بسیار دشمن
می باشد در پی تو بیست خصومت دارد میخواهد تو را تهمتی
بتو زند احتیاط کن در باب درختان و مقام آسمان
و حمام تنها مرو و بیع شعر بزن باشد و قران نو در
سالگی دو و از ده و بیست شش جمعه یکی زر نبود ساله

برسد

این کار شکسته و خوف و زوال زمده که خدا امور تو را نیکو کند نخ

سهم تکالیف نیکو باشد از لباس سبز و سفید و انگشتری عقیق
بنهی و نماز بر فقیر دره و خانه نیکا حج تو بسته باشد اما او نیز
و بر خواه بسیار دارد و صدقه بده و دعا علیهم بدا
٣ را بنشا اللهم [box] قبض الخارج طالع ضعیف میبینم
روزگار تنجیز میبینم رفت چیزی از دست تو بیرون که چالیس
مانده تو که دانی که طالعات قبض الخارج بر آمده و
تعلق براستی دارد شرقی بود دلیل کند بر پریشانی احوال و
سرگردانی و نقصانها و سر کلاف تو گم شود و از جهت مطلبی
سرگردانی و از جانب غایب در غم می باشی و دولت در هیچ جا قرار
ندارد و کیسه خالی و بدر باعث خیالی گشته و در دل خیال های
تازه می کنی و مرکوز احوال تو چه گونه خواهد شد صبر کن و نقل
حرکت مکن و از خیشان خود را نگاه دار تا کارت خوب شود

علیك بالحلم والصبر

و از جانب فرزند زود بمراد رسد تا سه و سه ماه دیگر او
زلت نجات یابی اما خود را از شخصی تنگ چشم بلند کوته
ازرق چشم بدفعلی حیله گری باید بودن با بصورت او نشا
نمی باشد از او حذر کن رملی نها بد جیش ۱۲ از دست تو بیچ
رون رفته باشد اما زود بدست تو بیاید لیکن بسیار کرد نی دارد
و صاحب این طالع را با خویشان بسی دمامی بود و کار بار تو را
بسته باشد و شخصی در ظاهر با تو دوستی در ظاهر در باطن دشمن
باشد میخواهد که میانه شما را با جمعی بهم زند و صاحب این طالع
از مردم کم مردزی باشد و از معامله و داد و ستد کم روزی باشد
و از شخصی زردموی تنگ چشم بلند بالا این مویی باید احتیاط
کند که در پی آزار تو می باشد اما صاحب این طالع از فرزند تا با
ز جانب زنان سفید روی کام یابد و مر بیچ نه که به سبب امانتی با
در دو بیدری اندوه ناک می باشی انشاالله سر زود دی از هم غم بیرو
رون آید باید دعای گنج شی باخند دارد در تال بکشتم خود باخند
همانند بطلاق و نکره

109

در این کار صبر کن و تا بهتر باید کست

همانند بطلاق و نکره از چهار با سهم کرد و از بر دو دز جامه که هم طالع باشد
دقت تا در مجلس الکی دو ده و بیت پنج از انها بکنی زر دینود لها
لیس بسد در زبان اینها در نسیب باشد و نکاح طلاق است
و فرزند هفت یا هفده فرزند دارد و دیگر از علم زاد ببسته که
دارد باید دعای بیغ بند همراه خود نگاه دارد و در زبان ها بدگریا
۴ ن ول حرانا بر خلد بنند و د دعای فیما بیشا همراه دارد تا از
جمیع درد ها در امان خدا باشد ۴ جماعت سعد
است و ماده است اندرین کال غایب که هم شد بد بخت آید سید
اندرین فال خوب نشانه ها است انچه موافق رمل است
از قول دانیال پیغمبر دلالت میکند در این وقت بر بهانه
احوال بودن اند بسته بسیار دراز و خوف میکنی بعد از سه
ماه یا سه بدوم دیگر طالعات خوش گیر و جمعیت پیدا کند و
بشارات سعد گردد یا از بزرگی یا از شغلی و عملی نفع عظیم
شود مر حسد انشاالله

لا تطلب الدنیا فانّ فی ترکها خیرا

دگر آنکه چیزهای از دست تو رفته است که بدان سبب متفکری
غم مخور که بدست تو می‌آید و حرکت در طالع تو هست
اگر عیبی زیارت باشد تو را حرکت بکن که بیشتر [illegible]
و تا چهارشنبه یا تا جمعه از کار خفیه واقف شوی دیگر یا چهل
روز یا چهار ماه یا چهار روز باشد که امورات تو مغشوش
است الحال غم مدار که فتوحات عظیم در کار بار تو بهم رسد
و در شنبه یا بعد [illegible] نشان باشد و از سودا و معامله یا فرزند
یا صاحب و فروشی [illegible] باشد [illegible] و طبیعت
باشد [illegible] از جانب علی نامی یا نقی یا محمد نامی به تو می‌رسد
و دیگر [illegible] چیزی [illegible] از شخصی دیگر نفع بیابد
و از غایبی خوشنودی ببیند و دیگر شخصی با تو ارادت [illegible] زند اما
در شکست تو می‌باشد و او دینی زاده است و در صورتش نشانی
دارد مثل زخم یا آبله باید از او احتیاط بکند که دشمن باشد و
میخواهد مکر حیله یا بحرفی در حق تو کند یا تو خواهد در میان [illegible]
تو را بهم بزند و طالع تو امسال قوت گیرد و در آن طالع در مقام
گنج باد فینه در طالع داری

بدرستیکه ترک دنیا کردن تا بهتر است و طلب کردن آن را بد

یا گنج باد فینه و دولت و اگر چیزی دزد برده اند یا گم کرده باشد بهانه‌ها
کرده باشد و شخصی بهانه بازی کرد چیزی گندم روی یا تو بد باشد
از او ضرر کن و معامله و پیوند و شراکت نیکو است [illegible]
با غمی یا پیری دماغی یا بیماری نشانی داشتی اما گذشت از غم بیرون
شوی و منکاح تو جفت باشد و فرزند زیاد باشد و با شخصی
از چشم زخم باشد از روز تا چهارشنبه و شمار بیع اول [illegible]
٥ که طرف راست و باید دعای [illegible] باید خواری و لله

شنب — فرخ سعد است و ماده بنرج بادی ست

ره یک خانه‌ات مقام بعد [illegible] امید تو [illegible]
آنچه موفق زحل است از قول دانیال پیغمبر دلالت می‌کند بر خرمی
و خشنودی و بدل مدان امیدها و آرزوها [illegible]
و طالع تو را در حرکت [illegible] به سبب کار بار و شغل و عمل
در رسیدن تحفه‌ها و هدیه‌ها و از جانب [illegible] دست و آنچه مدعا
حق قد باشد

قل سین د ح لا ر خ

نیکو باشد و مراد تو حاصل شود و دنبال میفرماید زهره در طالع تو
آمده و اگر حرکت سفر داری تا ده روز صبر کن اگر از جهت غایب
نیست داشته باشی تا سه چهار روز دیگر از او اطلاع بعلم رسد
و از فرزندان شاد شوی و شخصی سرخ موی باریک میانی
سفید پوستی سبب اعتبار میباشد با تو بد باشد و حضر
لکن و کر با چیزی از دست تو رفته باز بدست تو آید
و اگر حرکت سفر در خیال داری نقصان ندارد
و اگر نسبت بیمار کنی صحت یابد و اگر نسبت ازدواج
داری بسیار خوب است و شادمانی بشما میرسد
و رزق شما بسیار شود و از جانب شخصی میراثی بتو آید
رسد و دنبال میفرماید از زر و سیم و لعل سفید
منفعت یابد و از همه غم خلاص یابی اما تا
بیست روز دیگر بمرتبه عالی میرسد و خداوند
عالم یار است

یکبو با محمد ۲ بکر دید در زمین خوب

عالم یار است یار رفیق باز با دولت شوی خواهد آمد
از ان راحت و عزت و کام یابی اما بعضی از
وفات مردم را از خود رنجانیدی و تنک حوصله
مباش خوشی پیشه کن و مردم را از خود مرنجان
تا مدعای تو حاصل شود دیگر آنکه نشانی داری
و درین روزها از یک دست چیزی شیئی بتو رسد کم یا
عنقریب کینه و قوت طالع تو باشد و انکسار رنجی
و هیچ دماغی یا شخصی زود دهد بلند بالا و گندم گون و
میش چشم و حرفهای ناخوش زده شود و یا بالاخره شر و
یا ابن بزرگ قبیله در میان آید و نوشته جات در میان
آید و شخصی که در اسم او حرف قاف یا میم باشد یار
از آن خشنودی شما رسد اما چشم زخم بر شما کار کنند

لا تتکل فی امرک معهود ما ان الله رؤف بالعباد

وچنین می نماید که بحری عظیم از بهر صاحب طالع
کس راشند باید دفع بحر را بکند و در مکانها مثل حمام
حمام و حنا به بلی نام خدا بسیار دی که بیم بهره باشد
شد و از تکلیف با قوت جامه سبز نانو بر صحف نگاه
کند در مجلس بزرگی بر جانب راست و نکاح جفتی با
شد و فرزند زیاد باشد و فراخ در یک ساله و بیست ۳
بنج و بنجاه بکنز ر بسعد برسد و دعا تیغ بند با خد
دزد نزد در خانه دزد باید و از نماید تا بمطلب بر آید

۶ زن سعد است و سعد اکثر و خاکی هم باشد
عقل در فال چه رسد بنظر   مید هد او ز گنج مال خبر
سر دخترک چو نجم اختر کیوان   هنر او و دل و کرکشی کیوان

۴
ان چه موافق رمله است از قول دنبال پیغمبر
۴ دلالت میکند

سبب مباش در امر خود غمناک که خداوند باز بندگان   خوب

دلالت میکند بر بر آیش شاخی احوال و مشکلی
در دل دارد و امید در دل دارد که سر گردان
میباشد نه ترک آن تواند کرد و نه بپایان تواند
رفت ان شاء الله زود حاصل شود انشا بمال کس دیگر دارد
حرص باشد او را طاعت و راستی بسیار دارد مادر بدن
نشانه دارد نشانه نیک بختی باشد اگر چیزی از وی ببرند
زود بیابد

لا تبرح من مکانک الا لنفع.

حرکت مکن از مکان خود بد

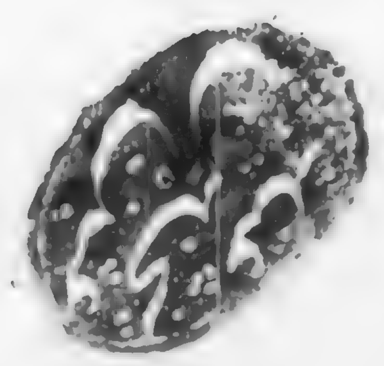
صبر
114

صبر مفتاح الفرج

عليك بالحلم والصبر

اگر قصد کرده در این کار چه است خوف ملکی که صبر کشاید کار را
صبر باید کرد 115

ال قصد الله فی هذ الامر خیرا لا تخذ و صبر خیر



حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر

کاغذ است ما را خدا یاری کننده است   خوب

116

قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا

حسب

بگو با مجتهد ۲ مخوف خالد سید ما را مکن آنچه نوشته است بر ما خدا

117

من الله نگذر متوکلا علیه

بس شو کلخ کن بر خسد خ
خند
118

اخلصو نيتك واحسن

خالصو كردان قصد خود را خوب

BLANK PAGES

BLANK PAGES

BLANK PAGES

BLANK PAGES

123

لوح جرمان تمام از افلاک [illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی

٢١٠ ٤٢٢ ٦٣٣ ٨٤٤ ١٠٥٥ ١٢٦ ١٤٧ ١٦٨ ١٨٩ ٢١٠

ک ل م ن س ع ف

٢٣١ ٢٥٢ ٢٧٣ ٢٩٤ ٣١٥ ٣٣٦ ٣٥٧

ص ق ر ش ت ث خ

٣٧٨ ٣٩٩ ٤٢٠ ٤٦٢ ٤٨٣ ٥٠٤ ٥٢٥

ذ ض ظ غ

٥٢٥ ٥٤٦ ٥٦٧ ٥٨٨

لوح مستحصله

ا ب

١٠ ٩

ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

٣ ١ ١١ ٢ ٣ ١٢ ٣٣ ٢٨ ١٥ ٢٣

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک

٢٩ ٢٦ ٣٤ ١٧ ٣٥ ٣٤ ٢٦ ٢٥ ٢٢ ١٩

ل م ن و ه ی

٢٠ ٢١ ٢٢ ١٤ ١٣ ١٨

قلم یونانی بر دو قسم

ا ب ت ث ج

قسم اول

BLANK PAGE

قلم سریانی و فهم است :

ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع

غ ف ق ک ل م ن و

ه ی لا قلم نبی از عبرانی یافته شده

ا ب ت ث ج

ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل

م ن و ه ی لا قلم حجاز

ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق

ک ل م ن و ه لا ی قلم ... بهر

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س

ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ل

ا ب قلم عبرانی قدیم ... ی لا ه و ن م

ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م

ن و ه ی لا

قلم مجاز

ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط

ظ ع غ ف ق ك ل م

ن و ه لا ي

قلم دیگر از حجار اقسم

ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ

ع غ ف ق ك ل م ن

و ه لا ي

قلم ساسان در نطنج اصحاب السيميا

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر

ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه

لا ي

قلم افلاطون حکیم

ا ب ج د ه و ز ح ط ي ك

ل م ن س ع ف ص ق ر ش

ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم لقمان

ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ك ل م ن و ه لا ي

قلم جفر برین صورت

ا ب ج د ه و ز ح ط

ی ک ل م س ع ف

ص ق ر ش ت ث

ح ذ ض ظ ع قلم یونانی

ا ب ت ث ج ح خ د ذ

ر ز س ش ص ض ط

ظ ع غ ف ق ک ل م

تصحیح قلم حروف ابجد بدین طرق اب ج ب

ن و ه ی لا

BLANK PAGES

129

BLANK PAGES

130

BLANK PAGES

BLANK PAGES

BLANK PAGES

132

BLANK PAGES

در باب مفاصل صبر زرد پوست هلیله زرد
مصطکی رومی مقل ازرقی ماهی زهره سوریجان مصری
٢ ٢ ٢ ٢
سنبل الطیب از جهت خارش سودا حلوا حلیبا زنگار
لولو و احمر هر دارسنگ نقرجه این هر سه را در میان زرد
عنبر گاو مرهم سازد بر زخم بمالد از جهت آبله منزلت
مردارسنگ [illegible] سپید اسپید بند حب حلو [illegible]
الخجه

وا کمه به سنبا او در پوست خرس کی به بجد در باز و بند حب
بندد هر کجا درد او را کسی نبیند سوی بنشش اسبوز اند در چشم
کشد شوره با نبات بیک نبات در چشم کشد بول زنان هر دو در
چشم کشد وزرا نشانند زهر اگر سانند در چشم کشد در را بند زد
چهار کشته اینست روح قلب سرب شوره
با نبات مصری شبیر زنان با شکر در چشم کشد اگر در گوش کی
به چکاند خوش شود چشم شتر اسبوز اند در بینی فوت کنند

از فسح را حال جبر آبله در پهلوی راست
میکائیل در پهلوی چپ و اسرافیل در کتف
دعزرائیل در کتف چپ در حال کشوده شود
قل هو الله بر سینه قل اعوذ برب الناس بر دست چپ
قل اعوذ برب الفلق بر دست راست کشوده شود

[illegible]

دوای غبار چشم کف شیشه ٢ نمک هندی ٢ زنگار مس ٢

کف دریا ٢ نبات ٢ از جهت شکم روی این د

دانه ارنس م کوبیده بدهد تخم خلفه خاشی خاشی بلوت

کشنک تخم خیاط پخته از جهت خون شکم تمر هندی

با آب سنگ بدهد خوب شود در بیان قاروره در شیشه

آب قاروره چهار گونه باشد اول اگر سفید باشد دلالت کند که

بلغم زیاد باشد باید بغذا های گرم و خشک باید علاج کند اگر

سرخ باشد دلالت کند که باد و خون غالب شده باشند

باید بنفشه ها و غذای گرم و سرد و خشک معالجه باید کرد اگر آب

زرد باشد دلالت کند باد صفرا غالب شده باشد باید بنفشه ها

و غذا های سرد و تر باید علاج کند اگر آب سیاه باشد دلا

لت میکند به باد سودا غالب است مداوا بنفشه ها

و غذا های گرم و تر علاج باید کرد

بیاض چشم
نماید گلنار شیر بهم هر دو را ممزوج
به شود بخته بر بیاض ریزد تا سه روز
ما مش اللذا درد چشم که از گرمی باشد الشرن
حضض بدور چشم لکه بمالد زعفران جبل زد سد بانید

آتشی بار و غن کنجد زخم از آلک سوخته
برگ بنفشه بن بو یا بی در آتش سوخته خاک
ستن آلشی را برد از زخم بمالد خوب شود

[illegible]

[illegible] جبنه

تخم غلامی

از جهت داروی جشم کحل کی

[illegible] عجب [illegible] اول ده مثقال

[illegible] بعده ده مثقال عقرب [illegible] کو بیده

[illegible] برنجه [illegible] دارفلفل عقرب

[illegible] دارفلفل [illegible] سرب

[illegible] کند [illegible] نافع بعد

سر [illegible] سنک

[illegible] ایجون [illegible] جیجکه کرد ربا

از جهت [illegible] جیجم

دارفلفل صبر زرد

جیجم [illegible] مامیران [illegible] قرنفلجان

نبات [illegible] کاشغر هندی [illegible] اوره [illegible]

[illegible] درصیان کلاب [illegible] ناخن

[illegible] صبر زرد [illegible]

[illegible] از جهت [illegible] جهار مغز

[illegible] ده درجیجم [illegible] کند

[illegible] نادم اصل سوسی

[illegible] سوسی

136

اصل سوسی

[illegible] سوسی صمغ عربی کتیرا

تخم خشخاش [illegible] زعفران [illegible] افیون

[illegible] بالعابه [illegible] ولعابه

زرونا [illegible] نبات با [illegible] خان

[illegible] عناب [illegible] سپستان

زرونا تخم خشخاش عناب [illegible]

[illegible] جیجم ونشا [illegible] زنجار [illegible]

بعده [illegible] از جهت [illegible] نافع

عقاب [illegible] ازبق

لوفه [illegible] ماذریون [illegible] نخم

الان زبان [illegible] سوس [illegible]

[illegible] ازجهت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بعده [illegible]

[illegible] این دو [illegible] بعده

در بابت حب دادوریه ... جلا ... دفع باد

مقل ازرق ۱ شمع انزل ۴ صبر زرد ۴ پوست هلیله زرد ۱

ربوند چینیه ۱ مصطکی رومی ۱ با گلاب حب نمایند شب

بعد از عزا ۴ از پنج دانه تا هفت دانه هر حب بقدر نخود

حالا بنویسم که بدید

در بابت سرد و گرم تر معلوم شد

انجیر تازه گرم خشک است حکما گویند انجیر گرم تر است ریگ مثانه را پاک کند سده را بگشاید تن را فربه کند انگور شیرین معتدل است شفتالو سرد تر است آلوسیاه سرد تر است امرود سرد خشک است انار ترش سرد خشک است انار شیرین بعضی گفته‌اند گرم تر است بعضی گفته معتدل است سیب ترش سرد خشک است زردآلو سرد تر است توت سفید گرم تر است سنجد سرد خشک خربزه شیرین گرم تر است خربزه بد سرد تر است خرما تر گرم خشک مویز سرخ گرم تر است جوز هندی گرم تر است خرمای هندی گرم خشک معده را سود دارد مویز ریشا گرم تر است انجیر خشک گرم تر است ... توت سرد خشک عناب عناب گرم تر است ماست سرد تر است پنیر تازه سرد تر است شیر گرم خشک زیتون گرم خشک ماهی ... خاکی گرم تر است زرشک سرد خشک است ورم جگر را سود دارد قلیه گرم تر است کبابه گرم تر است

[illegible]

جوز گرم و خشک گندم گرم و تر است نشاسته سرد و خشک است
پوست گندم گرم و خشک جو سرد و تر است برنج گرم و خشک
باقلی گرم و تر است ماش سرد است لوبیا سرد و خشک
روغن بادام معتدل است روغن جوز گرم و خشک روغن
زیت گرم و خشک روغن شیر بحت گرم و تر است
آب غوره سرد و تر است صفرا را تسکین کند سرکه سرد و خشک است
اشتر غاز گرم و خشک گوشت گوسفند گرم و تر است گوشت
بز سرد و خشک گوشت گوساله سرد و تر است گوشت گاو
خشک بلغم بسیاری دارد گوشت آهو گرم و خشک گوشت
خرگوش گرم و خشک مغز سر سردی دارد چشمها گرم است دل
گرم و خشک جگر گرم و تر است پاچه معتدل است خالیه
گرم و تر است اسفناج سرد و تر است گزر گرم و تر است
کدو سرد و تر است کاهو سرد و تر است کاسنی سرد و تر است
کرفس گرم و خشک طرخون گرم و خشک نعنا گرم و خشک
آب پشت را زیاد کند

گندنا گرم و تر است آب پشت را زیاد کند خولنجان
گرم و تر است درد باد را نیک بود باقلی مصری گرم و خشک است
نان نارین سحر را کر بند معتدل است نان گات گرم و خشک
نان فطیر را گر غلیظ است نان برنج سرد و خشک نان کماج
گرم و خشک عمر را کوتاه کند آب چشمه سرد و تر است و علتها جگر
گرم را سود دارد قبض را هضم کند اعضا را سست کند آب
باران حرارت دارد آب برف سرد و خشک عطش را هم کند اما
سرفه انگیزست آب گرم گرم و تر است شراب سیب شیرین
معتدل است دل را قوت دارد شراب سیب ترش سرد و خشک است
شراب به سرد و خشک اشتها علد و طبع را ببندد شراب
نیلوفر سرد و تر است سرفه را سود دارد گل انگبین گزنگبین
گزنگبین گرم و خشک دل را قوت دهد بنفشه پرورده
سرد و تر است سینه گلو را سرفه را نافع بود پوست ترنج
پرورده گرم و خشک زنجبیل پرورده گرم و خشک است و معده
و گرده و مثانه را سود دارد فوفل پرورده گرم و تر است
قوت پشت را زیاد کند

سود دارد
استسقا را

کز بر دارد گرم و تر است قوت پشت را زیاد کند
مغز پسته گرم خشک مغز فندق گرم و تر است دماغ را
گوارش مصطکی گرم خشک معده را قوت دهد طعام را
بگدازد گوارش عود گرم خشک شراب سکنجبین
گرم خشک طرسون(?) گرم خشک است قوت پشت را
سود دارد قرا قمر(?) گرم و تر است ریگ مثانه را پالاید
اقاقیا سرد و تر است قوت پشت را زیاد کند شراب گندم
سرد و تر است و علیخا(?) تن را فربه کند شراب نارنج
سرد خشک است لطیف سرفه را نیک سود شراب لیمو سرد
خشک است لطیف اشتهای طعام آورد شراب انار ترش
سرد خشک است لطیف بار دارد و صفرا شکند شراب
انار شیرین معتدل است و لطیف دل را قوت
دهد عود گرم خشک است بوی دهان را خوش کند جگر سودا
رد عنبر

[illegible]

عنبر گرم و تر است پیران سود دارد و دل و دماغ
را قوت دهد مشک گرم خشک قوت دل و دماغ
صندل سرد خشک دل گرم را سود دارد کافور
سرد خشک خون آمدن از بینی باز دارد گل سرخ
بویش گرم خوردنی سرد است خوردنش قوت دهد
طبع را نرم کند گلاب سرد و تر است عرق بید مشک
است و خفقان و ضعف دل را سود دارد عرق کاسنی
سرد و تر است جگر را خنک عرق گاوزبان سرد و تر است
دل را قوت دهد هوای بهار گرم و تر است جمیع را
سود دارد تا هوای تابستان گرم خشک تن مردم
خشک کند هوای پاییز سرد خشک هیچ چندان سود
نفع نبود هوای زمستان سرد و تر است قوت ها هم
بلغم را به بلغم زیادت کند شکر قند گرم و تر است جگر گرده
سود دارد انگبین گرم خشک طبع را نرم کند گوشت
دندان سود دارد

بالنگو گرم و تر است تشنه و غشی را سود دارد قطایف گرم و تر است
معده قوی شود قطایف گرم و تر است مورد گرم و خشک بو شیدن او
دماغ را قوت دهد بنفشه سرد و تر است بو شیدن دماغ را قوت دهد
نرگس گرم معتدل است سده دماغ را بگشاید و دل را قوت
دهد دماغ گرم را زیان دارد سوسن گرم و تر است بلغم
تحلیل کند و دماغ سرد را گرم کند سیسنبر گرم و تر است سر فانع
را سود دارد افسنتین گرم و خشک است باد دماغ را نا
فع بود بلادر گرم و خشک قوت حافظه را زیاد کند تخم کرفس
گرم است دفع مرض را بکند خشخاش سرد و تر است سرفه و نزله
را نافع بود خطمی سرد و تر است حناء زیر مفاصل را
نافع بود دارچینی گرم و خشک مجموع دردها را سود دارد و تریاق
ریاح است و دفع مضرت کند شکر گرم و تر است سماق سرد و خشک
منع خون کرفتن کند حکم سرد را زیان دارد صمغ عربی معتدل است
سرفه گرم را تسکین دهد [illegible] سود دارد کندر گرم و خشک

عرق بیدان خوش بوی

[illegible]

عرق بیدان را ضعیف کند [illegible] گرم و خشک است خوردن آن و زنان
گرم را ان بواسیر را نافع بود ماش سرد است از جهت زیاد خوب
ماء الشعیر سرد و تر است

رگ و فصد

در بابت رگ و حجامت کردن باید بدانند که خون بگیرد

اول ماه در کتف باشد	دوم در کعب باشند	سیم ماه در ساق ها است	چهارم ماه در نشستگاه باشد			
پنجم ماه در بازو باشد	ششم ماه در زبان باشد	هفتم ماه در	هشتم ماه در دندان	نهم ماه در سینه		
دهم در رو	یازدهم در خصیه	دوازدهم در زنخ	سیزدهم در زیر زنخ	چهاردهم در ران	پانزدهم در ساق چپ	شانزدهم در بازوی چپ
هفدهم در قفا	هیجدهم در پهلوی چپ	نوزدهم در رخسار باشند	بیستم در پشت	بیست یکم در شکم		
بیست دوم در دل	بیست سیم در جگر	بیست چهارم در پستان	بیست پنجم در سینه	بیست ششم در [illegible] شش		
بیست هفتم در سر	بیست هشتم در گردن	بیست نهم در دستها	سیم در پاشنه ها باشند			

در بابت [illegible]

[illegible]

۱۴۱

دارو

ا بسر کلی فی الابنات

[illegible] ده اوقیه از [illegible] بد

[illegible] وقت

[illegible] سرد و زنجبیل

[illegible] بعد [illegible] رفته [illegible]

[illegible] ماع و معده

[illegible] مفاصل و

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] فلفل [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] ۳ [illegible] ۲ [illegible]

[illegible] ۲ [illegible]

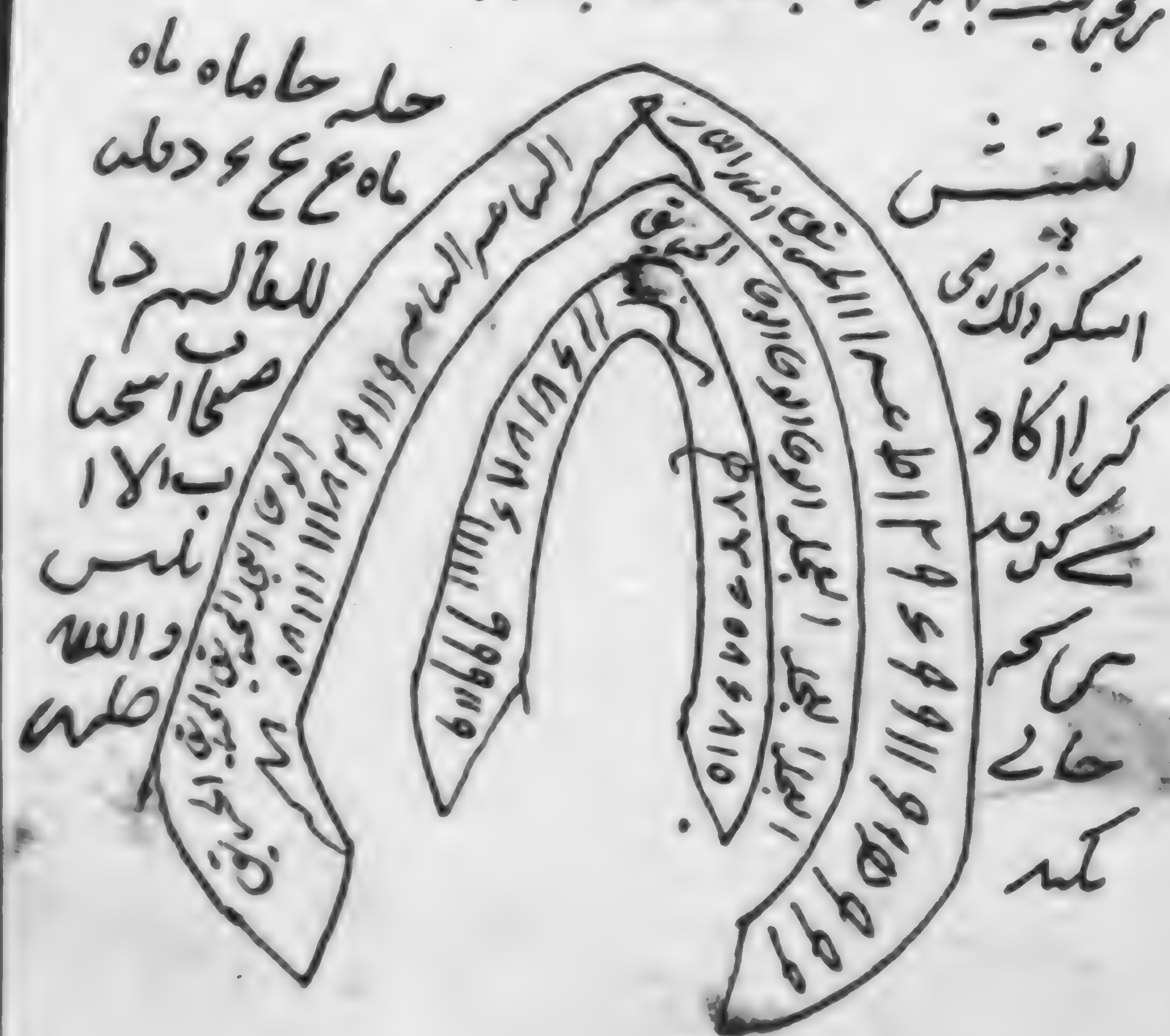
[illegible] ۳ [illegible] ۲

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم روایت است
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه هرکه این شکل را باعتقاد کامل و درست
بجا آورد میشوند که تمام عالم را مسخر خود کردا
ند اول باید که مصر علقه را باسم خود نقش کرده
گیرد و یک روز یک شب در آب اندازد تا ستاره
ها کان برون بگذارد انرا بخورد تسخیر القلوب گردد
بعد بکار برد در باب محبت باید اسم الشخص و مادر
الشخص را به برد نیست تجربه این نقل بر عسل خالص ممزوج
نماید و در آتش اندازد بباید که ده زنجبیل باشد بیاید
در باب زبان بند بیاد رسوم کافور بحروف دلادن مین
مهر ابراو زنی در گورستان دفن کن ببست کس د داکس
خاطر که شخص را عقد نزر نماید باید این مهر را بر موم عمر دسی
زنند بنام او و مادر او و نام خود مادر خود در جای تاری کنید دفن کنند

[illegible]

البته بعلند شور شد اگر خواهی شخصی را از راه دور بیاوری باید
جامه پاک در پوشی و این نعل را با عسل موم گرفته و روغن
ممزوج نمائی تا هشت روز در روز سه شنبه این نعل را در
آتش کن از آنکه در حال حاضر کند جدائی دو کس باید بیاوری
آب مرده شورخانه و خاک هفت قبر و قدری خاک بیچه بر آب
ریزد و آن نعل را بر آب انداز به نیت جدائی جدا شوند
اگر خواهی شخصی را آرام نگیرد بیاور صبوحی آب ندیده و نگر
سند به موم پاک و در آن کوزه انداز در آتش نهد که دمی آ
رام نگیرد و ساعت مریخ اسم خود را بکند و عمل نماید بیا
و مجربست باید صاحب عمل روزه بدارد و به اهل دنیا نورزد گناه



باب افسون نعل در وقت نماز صبح بر آتش نهد هفت بار
بر نعل خواند نام آن شخص و مادرش را بر نعل نویسد
و شیر نبی بر نعل مالد و بر آتش نهد و هفت بار دیگر بر
نعل خواند و بر آتش نهد بعد از ساعتی به بیند و چیزی
شیر بنجی بر آتش زنده است تازه کند و هفتاد نوبت د
یکی [illegible] بر نعل خواند بر آتش نهد باز بر نعل خواند باد
بر نعل دمد تا علی الصباح نعل در آتش نهد هر بار که نعل در آتش
نهد این منتر را بخواند و باد بر نعل دمد الا هیزم باد
م باشد و آتش بادام باشد و منتر این است نعل نالان آ
آمد نعل گریان آمد و نعل سوزان آمد و نعل درخشان
آمد و نعل تفسان آمد نعل آمد نعل نالان آمد نعل چون
باد بیابان آمد چون کوه گران آمد چون رعد خروشان آمد
چون برف درخشان آمد چون ابر گریان آمد نعل نالان
آمد نعل درخشان آمد نعل آمد چون رعد خروشان آمد چون
برق تابان آمد چون آتش سوزان آمد نعل ترسان آمد چون
گنجشک بریان آمد چو خرس خوانان آمد چون گاو نالان آمد چون با
باد بیابان آمد چون برف باران آمد چون غر با درکشان آمد چون شیر

غریبان آمد چون رسید خروشان آمد چون آسیاب گردان آمد
چون پاسبان بیابانک آمد پابزیش سلامٌ علیکَ آقدنا
وَعَلَیکُمُ سلامٌ انبیک پا بیرپان سلامٌ علیکَ
پا بیرپان خانقاه شوید بدان مقام شوید بدان
مُباد شوید بدبیر هفته اشی کنید و ببید اراشی کنید صبیرانی
مباد و قراشی مبادر زمانش حاضر گردانید با اسم فلا
ن بن فلان علی حب فلان بن فلان بحق لا اله الا الله
محمدٌ رسول الله وعلی ولی الله وآله اجمعین باد
بر نعل بزنند تا زود مستجاب شود و بکرات تجربه رسید

سرفه نزله زکام را تا بلغم را سود دارد

صفت سکنجبین سما از جمله محرقه بلغم آب انار
ترش و شیرین از هر یکی نیم من و سرکه خوب پنج ا
ستار و آب زرشک شکر ده استار قدری گلاب بر
بیرد شکر نیم من بقوام آرد اگر خواهی ازافه کند آب قمع
ره و آب آن وهو و آب شر نیج ازافه کند شکر ازافه
کند صفت شربت گاوزبان دل را قوت دهد مزاج
نافع بود خفقان را زایل کند اگر گاوزبان تازه باشد آب
ش بگیرم اگر خشک باشد یک چاریک با یکمن قند بجوشانند
دیگر یکسیر و بیست مثقال گلاب داخل کنند بقوام آرند
صفت شربت هلیله زرد از جمله مفاصل و از جهت تبها
گرم نافع باشد و طبع را نرم کند صد عدد هلیله زرد در ظرفی
کرده آب بریزد و سه روز در آفتاب باشد روز بروز
آبش را بریزد باز آب بریزد و هر سه آب را با هم بیا
میزد صد و پنجاه مثقال ترنجبوش یا ترنجبین دران حل کند
یک مثقال سقمونیا دران داخل کرده صاف کند بقوام آرد

رسیدن انشاالله شمس والشمس تجری لمستقر لها
ذالک بدان واگاه باش که هر چه نیت کرده بزودی برآید
انشاالله قمر والقمر قدرناه صبر کن که نیت زن
کرده والله نیته نها تعجیل مکن البته صبر کن زحل
نامستجاب که بشارت باد تورا که ظفر یابی و بهمه
دبیر انشاالله دربابت دوستی بساعت زهره
باگلاب زعفران باید نوشت دشمنی بساعت
زحل با برگ نیل باید نوشت خواب بند بساعت
قمر با آب کافور باید نوشت زبانبند بساعت
شمس به آب عنبر باید نوشت مرد بستن بساعت
مریخ به آب مازو باید نوشت فتح و نصرت
بساعت مشتری باید نوشت دربابت دائمی
جهل روز یک شنبه یا پنجشنبه برآمدن آفتاب
باید نوشت.

دعا ... دو شمس

۲ ۱ ۲ ۳

در بابت سور در روز آدینه باید نوشت جوزا
در روز شنبه بر آمدن آفتاب نوشت سرطان
در روز شنبه بعد از نماز ظهر باید نوشت سنبله
در روز آدینه نوشت میزان در روز آدینه نوشت
عقرب در آخر روز شنبه نوشت قوس
در روز پنجشنبه نوشت جدی در روز آدینه نوشت
دلو صبح پنجشنبه نوشت حوت روز پنجشنبه
دوستی قلم در دهن هر ماه چهار هفته اول دوستی
دهم بیمار شنیم دشمن چهارم زبان بند باید
نوشت در دانستن بیمار را نام طالع نام بیمار
مادر بیمار جمل جمع کند سه سه طرح کند باز بس سه که چه
روز بیمار شده اگر یکی ماند به شود اگر دو بماند طول

اگر خواهی که بداند نکاح میسر می‌شود یا
نه اسم آن مرد و آن زن را بحساب ابجد
در هم آورد پنج پنج طرح کند اگر یکی بماند بد شود
اگر دو بماند میسر شود اگر سه بماند بد شود
اگر چهار بماند میسر شود اگر پنج بماند بد شود

تمام عالم دشمن باشد نتوانند زرر رسانند باید صبح خواند
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و من الله و الی الله
اللهم الیک اسلمت نفسی الیک وجهت وجهی و فو
ضت امری الیک الجأت ظهری فاحفظنی
بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن
یمینی و عن شمالی و من فوقی و ما تحتی و ما قبلی و د

و انه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

آبستن زنان
در باب آبستن زن
علت زنان

در دانستن زن که آبستن نشدن زنان حضرت
سلیمان عم از آصف بن برخیا طلب ید
فرمود چرا زنان اولاد نمی شود آصف فرمود زنان
را هفت علت است اول در رحم زن گوشت
دوم باد سیم گنداب زرد چهارم موزع کج شود
پنجم چنان جادو کرده باشد ششم حیض بست
هفتم سر دهن رحم کار کرده باشد اول گوشت
زیاد در وقت مجامعت تحلی گاه بدرد آید باید دوا
مردار سنگ با ملح ازرق با پشم سیاه بازده تخم [illegible]
باهم بیامیزد بعد از حیض پاک شود بخود برگیرد بار دیگر
بد بار گیرد

تخم جوز بنده	کز انگبین	مشکی مازندرانی
خاک و شیر ۳	گل بنفشه ۳	دانه الهٔ بابلی ۲
تخم خرف ۲	ترنجبین ۵	تاج ریزی ۳

لعبات آتا فرفرها بنشا در بهره از بهر چه بمالی
در آتش بسوزد از جهت موی زیادی موی
را بکند در آن موزد و که موکند خون مگس بمالد
تا چشم کرباجشم ما کیان بنشا خشک گرده بنشا
بد در چشم کشند بس باز را به ببند دمار چه بجا اهد
اگر خاطر بدانی بیمار را چه بیمار شد چه باشد
اگر دهن شیرین باشد از خون است اگر دهن
خشک و ترش باشد از سودا باشد اگر دهن تلخ با
شد از بلغم باشد اگر دهن شور باشد از بلغم شور
باشد مرهم برای زخم جراحت تازه مرهم دال
لکر بند کافر کبود بورست در خت کاج رو تاسی کاشت ۲ ۲ ۲
هندی ۲ سفیداب قلعی مردار سنگ ۳ کافور قیصوری ۱

تخم مسلسل
زرد برید چینی ۱
هلیله زرد ۵
هلیله سیاه هلیله کابلی ۱
هلیله [illegible] آمله منقی ۵
[illegible] ۵
تخم خرفه ۱۰
سنبل الطیب ۲
مصطکی ۵
[illegible] ۵
[illegible] ۳
[illegible] ۱
[illegible] ۳

[illegible] زیر کلوه
مازو [illegible]
در زیر کلو بمالد
[illegible] با [illegible]
بر [illegible] بمالد

از جملت آنکه
مدار سوخته بدست بیار [illegible]
و تخم ریحان [illegible] سوخته
کاغذ [illegible] قیصوری [illegible]

با روغن گل و موم بسازد خشک و زرد از جملت زخم
صبر زرد کند از گلنار [illegible] باشد [illegible]
بیشتر عسل بول [illegible] و [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] در سفال [illegible]
نبات هم [illegible] بخورد [illegible] بول سیاه
[illegible] شفا
[illegible] با آب کشنیز [illegible] کند بخورد
[illegible] کشنیز [illegible]
[illegible] نخود جلاب
سنا و [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
دوا: [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]

آنکه
اشنان سوخته
ریشم پوسیده [illegible]
صبر زرد سوخته
آنکه ضماد [illegible]
مرداسنگ خاص سوخته زرد
عناب خشک
زرد [illegible]

[illegible] زخم و زخم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رفتن باشد
[illegible] آید [illegible] [illegible]
کافور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] زخم
[illegible] صبر زرد [illegible]
[illegible] تخم [illegible]
تخم [illegible] خشخاش [illegible]
تخم خشخاش [illegible]
شود آب [illegible] رفته تا [illegible] شود
[illegible] آید [illegible]
[illegible] اگر [illegible] گرم [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible]

بیماآب بعد و و بیر ربیر حبعد و اکو بد دلیل غلبه بلغم

و اکر زرد و زرد و جر بعد حرارت بعد و اکر بار

بار بکر جهسد و اکر بد دلیل صفرا باشد اکر حینی

حینی زه لمان کسند بار بکر و محک باشد و محت جر بعد

و اکر بد دلیل سودا باشد و اکر جهار انکشت بیشتر

بیبعد باشد دلیل قوة بدن باشد اکر مغز سر درد

بجای سو ندا شد باشد بیما لبد سودرا دار د الله

طریق کشیدن عرق کوکر دیا فلفل بسازد کا

۶۳ سه از آهن و سه پایه از آهن و قندیل کوچک

مانند در شیشه و کاسه آهن را کو کرد کرده و

در بالای سه پایه قرار داده و قندیل را آویخته

بنوعی که هیچ طرف او بطرف آهن نخورد قد

آتش در میان ظرف آهن که کوکرد در او هیچ با

شد آتش کوکرد جوش زند و شعله کند و

عرق در میان قرار گرفته در ضرف و شد که زیر

سه پایه باشد آنجا قرار گرفته بردا شته و در وقت حا

جت بکار برد

[illegible]

149

در دانستن احوال بیمار اسم بیمار و مادر او را بحساب

در دانستن احوال غایب نام او را و نام مادر او را و نام

روز را حساب کند چهار چهار طرح کند اگر یکی بماند

زود آید اگر دو بماند بسلامت باشد اگر سه بماند

گرفتار باشد اگر چهار ماند بیمار است

در باب فالنامه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب

العالمین والصلوات والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

اما فالنامه که جناب مبین الحقایق جعفر صادق ع با بد در نظر

دست در بغل نماید و انگشت املا خطا نماید به برجان ر

ع نهاید بکیک حمل ثور جوزا سرطان اسد

سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو

حوت شمس قمر زحل حمل و جعلت له

۳۱ ۴۴ ۲۱ ۴۲ ۳۴ ۳ ۳۲ ۴۱ ۲۲

۵۱ ۵۲ ۵۴ ۵۵ ۵۴ ۴۳ ۵۴

مالا ممدودا مشرده بار تو را بشادی و خرمی و فیروزی یا بند برد

شمنان سرور بن رزق الله من فضله خدای تعالی تو را

روزی بسیار دهد بمراد خواهی رسید هم دنیا هم آخرت

[illegible]

جوزا فصبرٌ جمیلاً صبر کن شتاب مکن که بمراد بهمه
و مقصود حاصل گردد سرطان وَاَسَرُّوا النَّدامةَ لمّا رَاَوُا
العذاب در نیت بپرهیز انچه قصد کرده مکن و صبر کن
بمراد برسی اسد یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم
توکل کن یعنی و شتاب مکن بمراد برسی عاقبت خوبست
سنبله مثل حبة مژده باد ترا بشادی و خرمی و بکام
دل رسیدن بی زحمت میزان نزع نجدکم نفس ماعلیه
بدان درین کار خوب خواهد رسید و کار بمراد گردد عقرب
ذلکم نصرة و بشری مژده باد بشادی و خرمی که خدا تعالی
مقصود روا گردد قوس واتبع علیکم نعمة بشارت به
بکام دل تو بدنیا رسیدن جدی ولا تلقوا بایدیکم
واقف باشی درین نسبت بپرهیز تا رنج نیابی ازین بیت
دوری بکن دلو علی قوم کافرین باید البته با کسی خصومت
نکنی و پرهیز از انچه نیت کرده تا رنج نیابی حوت
بیسر لک باحج منیر مژده باد ترا بشادی و بکام دل
رسیدن

بد بار گیرد و بسیم باد باشد درد سخت دهن زن تلخ
گردد باید زهره روباه باز ده تخم مرغ خانگی با پشم
ناشسته بیامیزد و بخور بر دارد بعد از حیض با مرد بجا بند
ششم زنی که گند اب زرد در رحم باشد در وقت مجامعت
هر چه که زن بدرد آید باید مشک با زعفران نبات
مصری با زرده تخم مرغ با پشم بیامیزد بعد از حیض بر دارد
با مرد بخوابد چهارم رحم زن که دیده باشد درد وقت
ناف زن درد کند علاج دیگر روغن کرد کان جوز
بویا با زهره آهو و تخم مرغ خانگی با پشم بیامیزد بعد از
حیض بر دارد و مجامعت کند پنجم جنبان جادو کرده
باشد و در وقت ران زن بدرد آید علاج زهره خروس

بسم الله الرحمن الرحیم
یا هو یا من لا هو الا هو وغفر لی
و نصرنی علی القوم الکافرین صد مرتبه
تا چهل یوم بخواند تو انکر کرد

ع ع

۱۴	۱۵	۲۱	۹
۲۰	۱۰	۱۴	۱۹
۱۱		۱۶	۱۳
۱۷		۱۲	۲۲

۲۳

۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

با روغن بادام با پشم بیامیزد بعد از حیض بر دو زد با
مرد بخوابد ششم حیض بیت باشد و در دخت پیشانی
زن بدرد آید زهره کرکس زهره روباه با روغن زر
بیت با پشم بیامیزد بعد بر دارد با شوهر بخوابند هفتم
سر دار کار کس ده باشد در وقت زان چیپ رد کنند با
بید زهره کرک زهره خر کوهی روغن زیتون با
پشم بیامیزد بردارند هر دو یا دی نزد یله شود آ
پشم خود به امر خداوند عالم والله اعلم

در بابت شکسته اولاد زرده تخم مرغ هور زرد
چوبه زردناسی با نشاسته داغ سفید آن شکندم

بنده [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible]

شد ز غیرت از برایش جیفه سارا از تشنگی

[illegible]

خشک گشتی ... شد روان

[illegible]

۱۷۳	۱۷۶	۱۷۹	۱۶۵
۱۷۸	۱۶۴	۱۷۲	۱۷۷
۱۶۷		۱۷۴	۱۷۱
۱۷۵	۱۶۸	۱۶۹	۱۸۰

۱۸۱

۱۸۱

۱۷۴	۱۷۱	۱۶۷	
۱۶۸	۱۸۰	۱۷۵	۱۷۰
۱۷۹	۱۶۵	۱۷۳	۱۷۶
۱۷۲	۱۷۷	۱۷۸	۱۶۶

۳۴

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۱۶

عاملی

ع ب ٢ س ع

ل ی ا لا ح

ا ح

نوروز

ن و ر و

ر

اهل بیت مصطفی [illegible] و مجلس [illegible] زیاد
اهل بیت [illegible] نیک یار [illegible]
جفت [illegible]
[illegible]
آخر [illegible]
جمله [illegible]
اهل بیت مصطفی [illegible]
[illegible]

لقمه نویس

بسم الله الرحمن الرحیم در بابت لقمه نویس

اگر دزد باشد در گلو بماند اگر غیره برد و غلکم باد کنند به امر خدا

ان الدنیا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و

عذابا الیما ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده ثم انتم

تمترون فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ

تنظرون و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون

نزله بندد

نزله کسی را بندی نیچ را بیاور قد انشخص

بگیر و میان او را بشکاف بالای دست

راست را بنویس یا جبرائیل میکائیل بر دست چپ

بنویس یا اسرافیل یا عزرائیل و بعد شروع به الحمد

خواندن شود

الحمد را تمام کنند ان عطا یسم را بخنند بالا رنی بهم آید و
او را بسند و بسیار مجربست بسم الله الرحمن الرحیم قمریا
ماهو کش اما تموش یقاش یقاش شا
طر الکبوش الوحاقمر ناه انه من سلیمان و
انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی
مسلمین اجب یا جبرائیل انت و خدامک من لد
روحانیة اللهم صل علی محمد وآل محمد و بحق یا
حی یا قیوم اهیا شراهیا برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم خطبه آدم و حواء

الحمد لله ثنائی هو الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم بحق الوهیتک و بحق وحدا
نیتک و بحق عظمتک و الکبریاء بربر دائمی
والعظمة اذا رحمان الرحمن الرحیم الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
اللهم اعطف بینی و بین آدم و بنات حوا بالمو
دة والمحبة والشفقة والرحمة والکرامة ولا الفة کلهم عبید
و امائی لانبیاء والرسل انبیائی والاوصیاء اولیائی
اللهم سلمنی بین خلقک وامننی من عذابک و بلائک وعن
جمیع آفاتک و عاهاتک و سخطک و محمد رسول الله صلی الله
علیه

عليه واله حبيبي ورسولي ونبيي اللهم بعزتك وبجلالك و
سلطانك الذي لا يرام وامرك الغالب في قلوب
عبادك وممالك وباين خلقك في السموات والارض
اني قد زوجت الاشياء ليستبدلو بها علا وحدانيتك
الخالق البارئ المصور اللهم اني اسئلك بحقايق الحق
من خلقك وبحق الانبياء والمرسلين واوليائك من
ذلك العالمين اللهم الف بيني وبين ادم وبنات
حوا كما وفقت بين داود وقلب صفورا وقلب ادم وحوا و
قلب سليمان وبلقيس اشهد وبالملائكتي وسكان سمو
تي وحملة عرشي اني قد زوجت امتي حواء لبديع فطر
تي ووضع قدرتي بيدي ادم صلوات الله عليه على
صداق تسبيحي وتهليلي وتنزيهي وهي اية الكرسي و
بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و
اشهد ان

اشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان عليا وليه اللهم
صل على محمد وال محمد الغفار القهار الوهاب الرازق
الفتاح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذ
ل السميع البصير الحكيم العدل اللطيف الخبير اللهم اعطف
الالفة والمحبة والمودة والشفقة في قلوب بني ادم و
بنات حوا على حب ادم وبنات حوا خلق جنتي وكلا ثمرها
ولا تقربا هذه الشجرة الاشهر السلام عليكما ورحمة
وشفقتي في قلوب بنيه وبركاته الحليم العظيم الغفور الشكور
العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم الرقيب ا
لمجيب الواسع الحكيم الحاكم الودود المجيب الباعث الشهيد
يحبونهم كحب الله والذين امنوا اشد حبا لله ولو يرو
ن العذاب ان القوة لله جميعا زين للناس حب

لشهوات

الشهوات من النساء والبنين والقناطير المقنطرة من الذهب
والفضة والخيل المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحيوة
الدنيا والله عنده حسن المآب قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني
يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم لن تنالوا البر حتى
تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فان الله به عليم ويحبونه اذلة
على المؤمنين اعزة على الكافرين قد شغفها حبا انا لنريها في ضلال
مبين وقال الملك ائتوني به استخلصه لنفسي فلما كلمه قال انك ل
اليوم لدينا مكين امين قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ
عليم والقيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني اذ تمشي اختك
فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك الى امك كي تقر
عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجيناك من الغم و
فتناك فتونا فقال اني احببت حب الخير عن ذكر ربي حتى
توارت بالحجاب ردوها علي فطفق مسحا بالسوق والاعنا
ق اللهم اني اسئلك باسمك المكنون المجيد على مرسلك

العظيم وبحق

العظيم وبحق ايات الشريفة كلها ان تعطف قلوب جميع خلقك
من الذكور والاناث من الصغير والكبير والشكول والشرار والاحرار
وذراريهم وكبارهم اجمعين اللهم اجعلني حبيبا في قلوبهم
واجعلهم طالبين غير واجدين اللهم اصطفاني كما اصطفيت الا
نبياء والمرسلين والاولياء الصالحين الا ان حزب الله هم
الغالبون اجرني وزودني وساحق وسفتاح خزانني ورحيم
حما مفتاح تجاوزي من العصيان والمجرمين الشهيد الحق الوكيل
القوي المبين الولي الحميد المحصي المبدئ المعيد المحيي المميت الحي القيوم
الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر
الاول الاخر الظاهر الباطن الوالي المتعال البر التواب
المنعم المنتقم العفو الرؤف مالك الملك ذو الجلال والاكرام
اخذت تلك ذوج صاحب الدعاء بالمحبة والمودة الاقرار
والاشكيب له من زوجها بحق هذه الاسماء المقدرات
والايات المباركات التامات ربي المقسط الجامع الغني المغني المعطي

المانع الضار

المانع الضار النافع النور الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد
الصبور الذي ليس كمثله شيء وهو السميع العليم اللهم الف
بينهما بحق قل هو الله احد الله الصمد لم يلد
ولم يولد ولم يكن له كفوا احد بحرمة لا اله الا
الله محمد رسول الله ص علي ولي الله وبحرمة خاتم
آدم بمحبة على حواء وبحرمة محبة موسى على صفية لقد
جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص
عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم فان تولوا فقل حسبي الله
لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم الا ا
لى الله تصير الامور اللهم الف بينهما بالمحبة والمودة
باكثر السؤال ودائم الوصال وباحسن الفعال يا حي يا قيوم
يا ذا الجلال والاكرام اللهم اني اسئلك ان تسخر لي الجن والا
نس والشياطين كلهم باسمائك ودعوائي كما سخرت الشمس والقمر
والنجوم مسخرات

والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله
رب العالمين يا ارحم الراحمين وصلى الله على
خير خلقه محمد وآله اجمعين برحمتك يا ار
حم الراحمين ويا آدم وحواء وجميع خلق

158

BLANK PAGES

صح
مفاصل مجرب

از جهت مفاصل و هر زخمی که در بدن باشد نافع روغن گاو
در کفچه جدید داغ کرده بعد انقوزه هر یکی پاره نرم کرده
در روغن ریزد تا بسوزد بعد بر اماس مالد به شود طریق دیگر
روغن گاو در آتش گذارد یک دانه زبان کلب کوفته داخل
کند مغز قلم گاو یا مغز قلم خر در روغن ریزد تا داغ شود
بعد در زمین نهد تا ملول شود در شیشه نماید بعد برگ
اسفند کوفته بر بالای روغن ریزد شانی بچه تا بالغ داخل
نماید هر جا زخمی بزنند بهتر شود بسیار مجرب است
اول روغن گاو در آتش گذارد بعد مازو زرد چوبه سنگ
عقیق صمغ عربی اجزا را کوبیده داخل نماید با چوب
بجلم زند بعد در کیسه نماید تا صاف شود بعد این صاف
شده را باز زبان کلب اجزا را داخل نموده بکار ببرد
از جهت درد استخوان که از زر توبت باشد سندل سرخ
با گلاب بسابند بمالند خوب شود به اذن الله

BLANK PAGES

160

[illegible]

لا اله الا انت [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible] الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة [illegible]

[illegible]

[illegible] العظيم [illegible]

[illegible]

از جهت درد پشت و عسر بول و منی و سستی
آلات مجربست حکیمان هندوستان فوفل و نخست مثقال
تخم صلادیه نمود و بوداده دارچینی نیم مثقال تخم صلادیه
نموده بر روی آتش نرم گذاشته و زرده تخم مرغ بقدر معجون
شعد مقل بیسته ۵ مثقال نیم نبات ۵ مثقال با یکدیگر معجون
کند سه روز تناول کند شفا یابد از جهت درد کمر درد زانو
تخم شلغم زنجبیل بدست خیار سولنجان قولنجان جمع
کوبیده با عسل معجون سازد هر صبح و شام ۲ مثقال بخورد
جدوار هوا با قرنفل قاقله سعد هندی دارچینی آمله
انگبین خام آنکه جوش شود کف از وی بردار یکجا ساخته
روزی بار مخلوط در میان یکدیگر نهار شام بشام صرف نماید
۵ زیج نمادخون و مغز سرد ورم
چشمش را مرهم بیا میزد و در سایه خشک کند و بکوبد در
کتان کند سر باز دار است بندد کس از ۲۶۲۰۱۲۲
این حروف را بر کف دست خود نویسد و بنشیند
بجاید از جهت آنان بیاید هر چه خواهد بر او تعلیم کند

معز ادم را بسوزاند بر جراحت هد خون باز ا
با سر بد بدن بود سینه روا نان مخزن باد بدن را ابرا
زهره بوزنه را خشک کند در گرد چشم را نافع بود چشم
که اماس کرده باشد بنفشه را گلاب بنجیا نیا کند
سندو نافع باشد بجهت برسم گردن
الیس زرد راه را در زیر آتش پخته کند و دوازده
مثقال دارچینی را بساید و بر روی او بپاشد
ده کنیز داشته باشد خشنود کند بنیسه و قندی
قندی و زیره سیاه پنج درهم با هم بیامیزد و بخورد هیچ زحمتی
فایده دارد و از زنی که حامله نشود از زنان علت از آن
از جهت باشد اگر همیشه زیادی شهر زنان درد کند در شکوه
رحم زنان درد کند و ناف درد کند و در بادی زن رحم و سینه
درد کند و زرد آب سوخته جگر زنان درد کند آنجا سوختن
زنان و بیخه زان جنبه درد کند و سنه وی در رحم کمر درد کند
اسب سوخته زهره خر گوش زهره خر بساید با پشم آلوده کند

بدانکه تپ از چه علت باشد تپ را چهار علت باشد
صبح از بلغم میان روز از سودا بعد نماز عشا از خون
در شب از باد صفرا سفیدی چشم عناب با ...
در چشم بکشی ... درد گوش سداب از جربه درد گوش نافع باشد
حبوب که اولاد حرخند اگر بیند با پوست انار با روغن کنجد
بجوشانند نیم گرم بچکانند درد گوش را نافع ... درد سر
روغن کشنیز درد دماغ چکانند نافع باشد درد سر که از ... باشد
شد با صندل با ... که با گلاب بجوشانند با ...
کند بر سر اندازد شفا. علاج تلخ جوش سنای مکی
... دستور ... اول عامل
بعد از یک دو روز منضج ... سه پیاله آب بجوشانند
بعد پنج مثقال سنای مکی خوب بجوشانند ...
... آب جوش را بر بالای سنا بریزند که ...
خوب دم کشیده بعد در میان یک پیاله ... مثقال شیرخشت
و بوزده مثقال ترنجبین حل نموده داخل کرده که
تمام مخلوط شود بعد صاف کرده و ... میل نماید
بعد تا ... ساعت اگر دل ... خوب اگر ...
... سنا ... شروع

... آتش ... کنند بخورد ...
فلفل ... مرارت ... کرم شکم ...
... شربت را ناشتا بخورد ...
کرم ... با شکر ... بخورد ...
علاج ... تخم را بخورد ...
... بپاشد ... شود ...
... بجوشانند ...
برای درد ناف شربت انگبین بخورد
اسپرزه ... با شربت سیاه ...
اسپرزه ... باد درد ... زعفران ...
کند شفای ... با روغن بریان کند باد
درد ... را شفا ... حبس کنند شود ...
هر کاو را با روغن گاو فتیله کنند یکبار ...
... در شب ... را با عسل بخورد ...
شود هر که زهره زاغ ... را در بینی چکانند
هرگز موی سفید نشود ... زهر ...
... با روغن زیتون ...
برای ... خصیه ... با شکر بخورد
و تخم ... با روغن بریان کرده بر خصیه بندد
... بریان ... خارش نکند شفا

از جهت درد ... با ...
از جهت ... خشک ...
... خمساری ...
... سنا ...

از جملهٔ کرم دانه کرم دانه شفتالو زهر کو بسفند ناف
خارش موقوف کنند برای شفتالو کرم را بکنند خوب
شفتالو از جملهٔ [illegible] خلال کرم دندان را بکنند
برای [illegible] خانه درد کنند [illegible] بکنند بود اگر مقعد
مقعد بیرون آید موم [illegible] را بکوبد برو بیا شد
خوب شود از جملهٔ آواز گرفت سفیداب حلق سو
رنجا [illegible] شنجرف هرسه را [illegible] زد دهن پاکی
[illegible] دهن شور [illegible] فوفل
فوفل مرهم [illegible] سفیداب [illegible] اسفرودت [illegible]
سفیداب موم روغن [illegible] موم [illegible]
[illegible] مرهم سازد مرهم سفیداب موم روغن مرهم [illegible]
از جملهٔ ناطور زخم [illegible] خون
سیاه [illegible] زفت مصطکی [illegible] زرد چوبه موم
[illegible] مرهم سازد بر سر جراحت [illegible] خوب شود

وا [illegible] از دست [illegible] سبق [illegible] باید بزنند

مرهم سیاه
زفت موم زرد روغن
هرسه را مرهم سازد

سلسل بول آنکه از گرمی باشد [illegible]
بدهید خوب شود سلسل بول از سردی باشد
حلوا [illegible] رفع می شود ان شاء الله
[illegible] با آب [illegible]
از جملهٔ [illegible]
[illegible]
[illegible] بیاش به شود
[illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه [illegible] روغن [illegible]
[illegible] کند [illegible]

حضرت امام محمد باقر فرمود بعد از جهت جراحت
سم کبین کوسفند با گلاب مخلوط کن وانو بران جراحت
بخت الو سح احجهت تب بنفشه
با آب سماق
زرد چوبه برگ حنا حلیله زرد مردار سنگ
آمله مقشر سرکه روغن گل سرخ حصار جنزو
از جهت لقوه وغیره گرفتها
سنبل و زعفران عاقرقرحا اقاقیا بذر البنج و فلفل
هم وزن با عسل حب سازد وقت حاجت بکار برد بدر فالج
و لقوه یکدانه از حب با آب مرزنجوش در بینی بچکاند نافع است
از جهت مار گزیدگی یکدانه حب را با آب حلیت بخورد شفا یابد
جهت سردی معده و خفقان قلب یک حب را با آب زیره
کم بخت باشد شفا از جهت اسهال یک حب با آب [illegible]
بخت بخورد شفا از جهت حیض و [illegible] یک حب با آب زیره که بخته
باشد شفا علاج برص حنا با نوره مخلوط کند بمالد اول سوزن
بزن اگر خون برآمد خوب است اگر نیامد [illegible] آهک موسوخته
پوست پیاز سوخته تخم ریحان داده کافور قیصوری آهک
ربع
استخوان سوخته با صبر زرد ضماد بمالد زردی [illegible] خاصیت دارد

حضرت فرمود علاج بیماری که [illegible] به سیاه و
ولیندر
علاج درد سر که [illegible] باشد
آب پیاز آب شب [illegible] در سر بمالد شفا و
هرگاه استخوان گاو را سوزانیده با سرکه در سر مالد
سفید تخم مرغ را با روغن گاو مرهم کند در چشم
[illegible] آب چشم را باز دارد اماس چشم بنفشه با گلا
ب بخیسانند بر چشم ببندد از جهت [illegible] شفا
آب گشنیز را با گلاب بسایند در چشم بچکاند شفا
[illegible] سرکه با عسل روغن گاو گرم کرده در گو
ش بچکاند شفا علاج زردی گشنیز با سرکه حل
کند بخورد [illegible] را با سرکه بخورد علاج زکام شفا
باقلا را با سرکه نرم کند بعد در آتش اندازد تا
دود [illegible] بخورد شفا درد معده گشنیز را با
روغن گاو بریان کند بخورد شفا از جهت طپیدن
دل و جگر [illegible] بسایند با آب بخورد شفا از زن
[illegible] روباه را بخورد طپیدن دل را برطرف کند
جهت خون شکم عدس با سرکه بخورد شفا

رجال الغیب

بدانکه جمعی از بندگان خاص خدایند که از وسا
ئط میانهٔ فیض بعالم میرسانند و در زبان مردم
رجال الغیب میگویند هر روز از ماه هر جای عربی در
طرفی از عالم سیر میکنند و فیض میرسانند چون کسی
شروع شغلی و سفری نماید روبروی خود را بآن
طرف نماید بگوید السلام علیکم یا رجال
الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسة
اغیثونی بغوثة وانظروا الی بنظرة
یا رقباء یا نقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد
یا غوث یا قطب

۱ ۹ ۱۷ ۲۵	در طرف مشرق
۲ ۱۰ ۱۸ ۲۶	ما بین شمال
۳ ۱۱ ۱۹ ۲۷	در طرف شمال
۴ ۱۲ ۲۰ ۲۸	ما بین شمال مغرب
۵ ۱۳ ۲۱ ۲۹	در طرف مغرب
۶ ۱۴ ۲۲ ۳۰	فیما بین قبله مغرب
۷ ۱۵ ۲۳	در قبله
۸ ۱۶ ۲۴	فیما بین

166

بغفر خبر کو شیرا با شیر گاو و هر که بخورد محالست
جوانی بماند هر که تخم مرچه با مرمکی در چشم
کشند چنانچه را ببیند بیضه کبوتر را در چشم
نارک که را ببرد علاج سرفهٔ کهنه و تازه
فلفل سفید و خربق سفید و سنبل قاقله
از هر یک جزوی و از فرفیون نیم جزو و بکوب از حریر
بیرون کن و با عسل حب سازد یک دانه حب با آب باد
بان وقت خواب بخورد شفاء از جهت ازال
کشنیز و نشاسته و صمغ عربی زعفران و نبات
داخل بوده شیره گرفته بخورد شفاء سنگ مثانه
هلیله و بلیله و امله و فلفل و دار فلفل و دارچینی شقا
قل و زنجبیل و انیسون و خولنجان مساوی اجزا را
مساوی کوفته و بیزند و با روغن گاو تازه ممزوج کنند
بعد بر تمام عسل یا شکر داخل کنند هر شب بقدر فندق
بخورد شفا از جهت بواسیر هلیله بلیله و امله مساوی قدری
فلفل ازرق را در آب کنند بجوشانند بس بعد از آن در هیار بگنجه
خمیر کنند حب سازد بقدر عدس مرهم سفید اب بوده

هر که خواهد آنچه در خاطر مردم بگذرد بر خاطر او
خطور کند باید یک هفته روزه دارد و افطار بغیر
حیوانی کند و بدین اسماء سبعه که نام های بزرگ است
مفتاح العلم گویند هر روز هزار بار مسلط که در
شمیک شمیده بدیع هلبهوت
لاکهوت دیل عوث هاجی قشا
هیلوب در آخر اتمام یازده صلوات فرستد
و سه بار بگوید اللهم اکشف عنی بلی حجاب عقلی
و علمنی ما لم اکن و بیّن لی من کل ما اسئلک
عنه یا من لا اله الا هو و لا معبود سواه
یازده بار صلوات فرستد جمعه شش روز بدین
ورد مداومت نماید روز هفتم اثر ظاهر گردد
از جهت کرم نخم بچه تخم ... او شیت بباید ریخ
شود از جهت صاف شدن آب ... خوب
اگر بنج تر خون با عسل حل شده میل نماید اگر بنج تر خون با
زرده تخم نیم پخته بخورد سینه را بگشاید تر خون

از جانب کسانی که حافظه ... و خانه ... و بی ... ندارد ...
و خشخاش تخم ... تخم کاهو ... تخم ...
... جمله را ... گشنیز ... حل کرده
جمله را ... بخورانند تا خوب شود
... در جنب ...
... تشنه ... [illegible]

اگر جگر گوسفندی آدم را با فلفل بساید و در چشم
چهار بار کشد در حال کور شود اگر خواهی بینا شود
نمک دریایی سیاه و مشک با هم برابر بساید
در چشم کشد بینا شود اگر کسی به جگر به را
بریان کند بخورد در هیچ فربه باشد اگر زهره بز را
خشک کند در چشم کشد آب رفتن را باز دارد
زهره خر گوسفندی در چشم کشد هرگز آب از چشم نرود
تسخیر سباع
ᗡᗡᗡ ل مس ا ن
ᗡᗡᗡ و ن ر ا مس
۲ در زیر کفش یا موزه خود نهد
بشرط آنکه نه بر زمین باشد و نه زیر
پا باشد در میان چرم پنهان کند جمله
آهوان صحرا مسخر او شوند اگر بر شیر ... شوند
زور نرسانند فرمان بردار گردد به امر خدا

[illegible] ... بنویسند بر ... [illegible]

نوع دیگر بکشند ههههه ۱۱۱ س ن د ر

ش ... او پوست او باز کنند و

با پاره پوست ضش ف د ع ضم کنند

و بر رشته که بکار رشته باشند بر بازو بندند و بر جا

کرده واد اگر نبیند نوع دیگر بیارد ب ههههه

زبح نماید و خون و مغز سر او

زبح و مره چشمش را بهم بیامیزد و در سایه

خشک نماید و نگوید پس از آن در صره

کتان با گینره نهد و بر رشته کتان بر بازو

بندد و بر جا دارد که او را ببند درد و دندان تاج

ریزی با سراق بجوشانند در دهن کنند درد را ...

از جهت دهن زخم کلا از مرکات هندی تباشیر

کلنار فارسه با بکند نکر بسا بند در دهن بیاشند

جهت کرم انه رد نامرده از سنگ طلا دار با روغن گو د

آب سزب سیاه

آب سزب سیاه جوش نبده نیم گرم با بقدر رشتی مثقال

بخورد بعد آتش سراد شده بخورد جمیع کرمها بر میزد د

از جهت زخم جراحت دار صبر زرد کندر گلنار گلت برز

خم زنند خوب شود از جهت درد چشم انزروت

را در شیر ادها بر فرش داده قدری نشاسته لشکر سفید

نبات سفید بسا بند در چشم کند از جهت گوشت

دندان رفتنه انزروت ریشه مرجان صمغ عربی

کاشت قرمز گلنار تباشیر قدری فلفل شیر دو ریخ دندان

از جهت باد سر لرز بیدان و دست لرز بیدن عاقرقرحا

جند بیدستر بذر لبنج عسل هم بمالد هم بخورد دست

حیض بسته صداب با روغن جوز گرم کرده بخورد دفع

شود از جهت گوشت رفته از دندان ها فوفل گلنار دفعا

رب تباشیر ریشه مرجان مشیخ دبنج سماق شیلکه

با آب خار اشتر دهان را بشوید شیر بیاشند خوب شود

از جهت کرم به طفلان در خواب بکرده تخم کاهو خشنی کو

تخم را از بانه مغز بادام مغز فندق در شیر حل کرده

بخورانند خوب شود انشاالله ... خدا

در عمل کیشکورها در بیان حلقه در هندوستان اورا
حلله وریه گویند ترکان او را می حلقه گویند و در عرا
تلخه ق تلسه وریه گویند و تاجیکان طبرنجه
گویند در طریق بیس ان طبرنجه با حلیقه
را ببرد اند بگار ببرند از مکه عمله او را هم برا
تش بریان برمهلک ضرب آید در بیان طبرنجه علاف
باشد که بالای شهر رود ببرد از زمین بیننده می شد
و در قیمان او سرخ بدرکاد جنع بر او زبرده
باشد تلخ و خشونت طبرنجه و خفت جیدن او از لک
لک از خراسان نقل ملکان زمستان در بیرون
آمدن انتزمیان لک لک بخراسان آید و فت جیدن
طبرنجه وقتی باشد که انکور زملک انداخته باشد
باشد

BLANK PAGE

بالند باید چید در جیلان باید چرهد کنید و در سایه خشک
کنند بگویند ده مثقال حلیه بخته را بر یک من مس زنید زر خالص
شود به امر خدا هر دو یک خاصیت دارد حلیله بر حجر ریگ
آید حلیه بخته بر خالی حجر ریگ آید باید حجر را بار بگیرد
در کارگاه آنند اگر پاره نکس کمسر و قمر او شود
علف حلیه بخته ان بعد چیزی از زمین برابر هم بالا گیرد حج
امروز تا فردا نشستن سال دیر دار یکشنبه روز در گل باز
بار کنند چنین شیر سفید ادر را باز نشوان کرد تا گلاو تما
م خشک شود زیر از بیخ بر کنده برابر افکند و جمع
در تابستان سبد بر چنین برگ زرد سیخ است خورد
طعمش چنین زهر تلخ گلاو سفید دل قره اد سرخ باشد
یکی عقیده یکی حلقه یکی قلبله هر کس ده من شیش
قلبله را بگیرد تا که عالم شود و نشه گرفتن شبه
قلبله در بهار باشد شیر ادر محل چار علف باشد در خرا
سان محله گندم دارد

هر دو یکی خاصیت دارد

در بهار باید چید
و هفت دیگر

170

[illegible]

در خراسان محله گندم دارد و هیچ که گویند از کوه رود بار باشد
قلبله در همه بکار آید رستقلبه زهره که سه نوبت قهر شود
به از لله از سرای شمسی کیسه هیبت حر صه خو نند سبکر
سفید در بهار باید چید نوعی دیگر در خراسان گنج که گویند
در حلواه میکنند گلاو بکار آید و بیخ او نیز بکار آید قسم
از گنج قسم از شیر قلبله با هم زم کنند در سایه خشک
خشک کنند بگویند بر یک من نحاسی ده مثقال بزنند قمر
شود به امر خدا نوعی دیگر کیاهی است در هارابیستا کهکهه
ردم قلج گویند در هند ورق گویند در خراسان تا
انش خری گویند بعضی گویند در زیر درخت می روید
در خزند و در وقت حاجت بکار آید نوع
دیگر قلقسله دارد شیت عطاران تا دارند اما یکی از
صد هزار ندارند

در [illegible] است ارد م
[illegible] نیز چند
[illegible] و در خرا
سان [illegible] ارند
[illegible] خوارند
[illegible] از [illegible]
[illegible]
حد سبد [illegible] سیس

در
کیاه سر بید او را
حس زهره گویند

از صد یکی ندانند رنگش چنین رنگ سورد باشد بو
یش چنین عود باشد تراشی چنین خرما اگر مثقا
لی از آن بر پنجاه مثقال نحاس زنی سفید شود
اگر بر آتش بری در سنت بر مید به امر خدا انشاء الله
نوع دیگر گیاه است که او را در اصفهان گویند اهل
شام عقاب خانه خار دارد مثل سوزن
گل دارد مثل زعفران زرد نشانه هیچ پیچ است
او را قصد کند و شیر بر روی زمین مثل شاخ هندوانه دو جزو
او را پستان جوری ازاد بر صد جزو زیبق طرح کند عقد شود
حجری که متغیر شود ثابت نوع دیگر گیاهی که او را طلسمانه گویند سبز او مثل برگ
باشد در آتش خار خسک است گل سبز زرد و ... بکوب آب
بش را بگیر و به سنگ سفید بده جزو زرد طرح بر صد
جزو رصاص قمر قائم شود نوع دیگر تخمی که او
را راسی گویند در کوهها در ... برگش چنین برگ
زیتون باشند

زیتون باشند و سرخ است چنین بشکنی شیر سفید بیرون
آید او را بسر دو روز ... بگیر ... ساده را اول ماه گیرد کند
بستان خوب او را صید اگر دو برگ او را بکوب و آب
بش بگیر قدحی که از ریگ باشد طرح بر سیم بدو رنجه
خوار صحیح کند ... از اول شب تا صبح که زیبق عقد شود
سفید ستاره در ... جزو را طرح کند ... رصاص ...
قمر تام ثابت شود نوع دیگر حجری که او را طلسمانه
گویند مثل خار خسک برگ دارد ... دارد دستان
بکوب و آبش را بگیر و ... سفیده بده جزو را بر صد جزو
رصاص طرح کند که قمر خالص شود نوع دیگر گیاه
که او را ... گویند اهل بصره بو ... بدو
ربا ... کند بعد ... بخار ... عنبر چنین ... بیند او
را ... طرح کند بر طلق ... در ظرف
را محکم کنند در تنور یک شب ... جزو او را
بر صد جزو ... قمر شود در عطار یابد گرفت

نوع دیگر گیاهیست در حلیب نام او موسرک باشد
برگ او مثل برگ بید انجیر باشد خار دارد گل جلوه مثل سو
زن گل او سرخ زرد و سفید هر کدام در جوف او سرخ طرح کند
بر زجاجی گداخته گرم شده و آنکه گل سفید دارد آب
او را گرفته طرح کند بر زیبق و طلق سلح هندی
را صلح برابر طرح سه آب آن شده زرد و منعقد شود
و طرح کند جزو او بر صد جزو او خالص صحیح زر شود
نوع دیگر در حقیقت که بلوس گویند برگ دارد مثل
مثل برگ خیار ۲ خیار برگ او بر روی زمین افتد بار او مثل بلوط
و مگس بسیار در آن می‌نشیند بو دارد آبش حیض منعقد
آن بار آن خرج برگ و بیخ ببرند کند بیکار برد شمس
کرده آن نقره تعالی نوع دیگر حد نجه برگ سیر دارد سخ
خشک کنی نرم بکوبی بر بیست مثقال مس گداخته بزن شمس
خالص شود نوع دیگر شتر دندان بر روی بالای آن بالا
می‌رود رنگ‌ها از زرد دارد در علاج بسیار باشد تخم او بیکار
آید در علاج به

۲ آب خطم بهر
لکه نحاسی دارد
صلح کند ۲.

وقت حاجت یکصد بر ده مثقال طرح کنی شمس خالص شود
دور آتش محکم شود به امر خدا علفیست رسد بر بان
هند رجوع گویند برگش مثل برگ زرد و سبز ریزه
زرد از میان او را چیده در سایه خشک کرده حل شود در قرابه
بوقت حاجت بکار برند به مشتری طرح کند به اذن الله
گیاهی در بوستان‌ها بعد برگ او چنبر برگ زرد و سفید
لازمه کنی چنین زمر ملیح باشد دیگر سفید و ساق او سرخ باشد
در وقت حاجت بکار آید نوع دیگر اگر خاهی مشتری
را محکم کنی تیره را بکوبی با آب او را بگیر و آن آب
با [illegible] سه مرتبه مشتری بکند را پاک کند تا
هفت مرتبه عمل کند مشتری یک بار و پاک کند باز آن حک
شده را برآب تازه خمیر کند بر مشتری اندازد زود
به اذن الله گداز و جدا یک نقره برآید مشتری در
کفچه آهن کند در آتش کند در محل زد ب که گداز
باشد ده مثقال عقاب بخور داده که سفید خود

ضمار بحوار شنه سنبال

نوعی دیگر در صفت گیاه که او را شوید گویند برگ
او چون برگ زیره شود سرخ و آب او را بگیرند و در
حاصی بنیا بگذارد و این آب بر سیم ریزند چند
بار تا رنجد سرخ شود که بر هر چه زنند سیم
شمس شود نوعی دیگر گیاهی که نام او سلو
کاست در شهر بلند غلبه در صحرا و کنار جویها
و کنار آبها جائی که آب گذشته باشد برسرد دیده باشند
و برگی دارد چون برگ ترب و بیخ چون
چون ترب باشد بکوب آتش را بگیر چون وی
از آب طلح کند بر حاصی با قلعی زر شود
به امر خدا نوعی دیگر گیاهی که نام او ورد
قول بر ست [illegible] سنا مسل [illegible] اگر
بر هر چه خرد رنگ او زرد باری دارد مسل

باقلی

جمیع دیگر سرد آید
شبیه [illegible] بیرون آید

با حضه که ز [illegible]
که متصفر شود

باقلی بستان خشک کند و بکوب طلح
کند بر حجرها بکند زرد بکند از جنس وی بر
بر بار رعد که خاص طلح کسی فهم است
نوعی دیگر گیاهی که نام او لس [illegible] است در کوه‌ها
و کوه‌ها [illegible] دیده برگی بید و در رنگ و شاخ
سرخ است و برگ او زرد بودی چنین شک
بشیر او زرد مثل زعفران بکوب آب
او را بگیر بر نقره نمال و بکند زرد بر سنگ کرم
است اگر خاص بستان جز وی بر چند چند
قلعی طلح کنید که زر خالص شود به امر خدا
نوعی دیگر چوران که شند او شکل مرز نکوی [illegible] زرد
بید بکوب آب او بر زیبق را به او طلح کند که او
عقد شود نقره سرخ در ساعت بگیر از آن

زهر چالش بود باد
ران می باشند

مقصود بر صد جزو زیبق عطا طرح کند
اگر عقد می شود ۲ اسم کرج ادرا خستا ر درزه
کرده اند خستا ر درزه گویند دلیت اسقانان
عقیده سه نوع است یکی بر کی پیمانه ذرد بکار زنیابد
جرم بر کرهها را است و دراز عقیده دیکر که بجه جوانید
جنس برابد بپیچیده بود برای او کوتاه باریک است اکر بر کو باشد
بکهنه بر بیخ نیکو آید اگر در بیابان باشد بکهنه بر بستن اگر بر
لب جو یا آب باشد بکهنه بر بهمن نیکو باشد عقیده از همه منفعت
بیشتر دارد دقت چیدن الکاه که بر کشی رهن و طعمش
تلخ و بخش مثال زهر دارد که دوده دا با کو بیند در اول مهره ماه
باهر باشد هم برای هم پنج بکار آید نوع دیکر طرح چنیع بر
بکنید در سه خشک کنید نرم بکوب نیم مثقال مس کداخته زنند
تمامش خالص شود

یادگار اولیا الاولی بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله رب العالمین رحمت خدا بر محمد و آله
اما بعد چنین گوید مرید صاحب زمان که علم کیمیا
جزو حکمت است و حکمت کیسلیت و کیمیا جزو
دکتاب حکمت کتاب لندا ست کفته شیخ
رئیس شرف الملک بلخ و بخارا ابو علی حسین بن سینا
ابو علی استاد و خواجه نصیر طوسی دو کتاب
شفا علم کیمیا هست و اکسیر جز
کیمیا است پنج برادر اند اول کیمیا
دوم لیمیا سیم سیمیا چهارم ریمیا
پنجم طلسمات اما علم و دانش کیمیا

این است کتاب کیمیا گوید
اول توکل کن بخدا که کار بی توکل
ضایع و باطل است شعر

کیمیا گر بغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه
یافته گنج دعد بدان که فلزات سبعه
این است طلا و نقره و سرب
و قلع و مس و آهن و روح و برنج
اما طلا او را بزبان فرانا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم ذهب گویند

و نقره را فضه گویند و نحاس
مس است و حدید آهن است
و ارزیز قلع است و آنک
سرب است اما شمس
طلا است و قمر نقره است و زحل
سرب است و مریخ آهن است
و زهره مس است و مشتری
قلع است و خضاب نشادر است
و عروس زرنیخ و ورق است
این است رمز کیمیا و اکسیر

است اگر خواهی که علم
کیمیا یادگیری طمع را کنار
بگذار که طمع نجس است طمع
از کفر است طمع از جهل سست
طمع ذلیل کند انسان از رسول
خدا فرمود عزّ من قنع ذلّ
من طمع یعنی عزیز شد هرکه
قناعت کرد و خرید فروشی
کرد و بیچاره و ذلیل هر که طمع دارد
چرا بالله کسی از تنگ دستی که ملک

بیقیاس

بیقیاس شد هستی صحّة از
عقل است و عقل از منطق است
و منطق گفته ارسطاطالیس است
و منطق گوید در دل راه راست بگیر
در ظاهر مرید مشهورات باش
منطق گوید در دل مرید عقل خود
باش در ظاهر مرید مردم باش
منطق گوید در باطن مرید برهان
باش در ظاهر مرید مشهورات باش
قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین

بگو توای محمد مصطفی بهترین
خلق بجاره خلق باید برهان
خوانند و برهان یاد گیرند
برهان را شش است
اولیات فطریات تجربیات
حسیات متواترات
حدسیات ای مرید کیمیا
و اکسیر بدان و آگاه که کیمیا
قارونرا داشت مرید حضرت
موسی

موسی پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
و کیمیا این است که اکسیر و کیمیا
در کتاب شفا است و کتاب
شفا الفنکو کنداد منطق و حکمت
و منطق هر که خواند میل الله جمیع علوم را
و حکمت این است طبیعی ریاضی الهی
طبیعی معدن نبات و معدن را
دو صور است اول فلزات سبعه
دوم معدنهای دیگر از موهیائی و نفط

در بیان سر کیمیا طوطلی را با دسه مخلوط کند بموهما
که سیاه شده بر شکسته بندد به شود نشاف سفید
زجاجه دور چشم تر با اثر صمغ عربی کشنیز نشاسته
سفید ب قلع چهار مثقال ترم سلایه کرده با تلد
تخم مرغ خمیه کرده با آب اسفرزه نشاف کرده
با شیر دختر بساید در چشم هم بدر در چشم بمالد
داغ بجا آتش شنبطرج هندی النزم کو بدر در سوزند
فندق زرد ملر به چشم سلام قولا من رب
الرحیم در یک مجلس هزار چهار صد و هفتاد نه مرتبه بجا
آوردنی نرو با کسی متکلم نشود هر مطلب شرعی که داشته باشد
بعون الله تعالی بر آورده می شود

و فیه فلزات سبعه یعنی ملون
هفتگانه از طلا و نقره و آهن
و سرب و قلع و مس ارزیز
و کبریت است یعنی از جیوه
و گوگرد است کبریت احمر
گوگرد سرخ اصل کیمیاست
امیر المؤمنین علی علیه السلام
افضل قریش فرموده که علم
کیمیا دارای بلیت
مز

اگر کسی بر تو بد گمان شده و حاجتی بر نیاورد شده و دعا
که بکنی روا شود از برای مقصد ... باید
در وقت تحویل آفتاب برج اسد باخود دارد مجرب است

بسم الله الرحمن الرحیم

م ه ا و ه ا ۱۱۱ ۸ ... ا ۵ ح ش و ط ی ه

و ۹ ا ۹ ۱۱۱۱ ... ح ۱۱ و ع

طلح

مرجانیه مرج

علی الکافرین اعزة اذلة علی المؤمنین

۵	۶	۱۲	۱۸	۲۴
۱۲	۱۶	۲۰	۱	۷
۲۱	۴	۸	۱۴	۲
۹	۱۵	۱۶	۲۲	۳
۱۷	۲۳	۴	۱۰	۱۱

علی المؤمنین اعزة علی الکافرین اذلة علی المؤمنین اعزة علی

... کشید و ترک خونخوار مرداد بعد از ...

که بس انتشار سوارم با ... حاجی ...

لحیان ... مریخ قوس
جماعت ... عطارد سنبله
الکیس ... زحل جدی
نصرة الخارج ... شمس حمل
نقی الخد ... مریخ عقرب
طریق ... قمر سرطان

قبض الداخل ... شمس اسد
فرح ... زهره میزان
حمره ... مریخ عقرب
نصرة الداخل ... مشتری حوت
عتبه الخارج ... زهره ثور

قبض الخارج ... راس جوزا
عقله ... زحل دلو
لحیانی ... قمر سرطان
عتبه الداخل ... ذنب قوس
اجتماع ... عطارد جوزا

۱۷۹

ع ا ل ص ا ف ن س غ ل ض ح خ ... ت ش ص ن د و ح ط ذ ی

اثنی شنبه علما — سعد مذکر
خالی یکشنبه امرا — نحس خنثا
ابی سه شنبه دزدان — نحس مونث
خالی چهارشنبه منجمان — سعد مذکر
اثنی جمعه مقربان — نحس مذکر
خالی شنبه دهقان — نحس خنثا
خالی شنبه دهقان — نحس مذکر
بابی شنبه قصاب — سعد مونث
ابی جمعه زهاد — نحس مذکر
اثنی یکشنبه مکرن — سعد مونث
ابی شنبه علما — سعد مذکر

بلغم صفراء نبراها
سوداء روم
بلغم صفراء تبریز
سوداء عمان
سوداء نیشابور
سوداء اندلس
در سپود حلب
دموت طهران
بلغم طایف
خون صفرا الطایفه
بلغم بصره
خون صفرا عمان
بلغم موصل
خون سودا بغداد
بلغم یخ مرد
سودا مکه

مو سر اجوان را خوب شسته با نمك و آب گرم
بعد مقراض کنند خوب حل شود یك برابر نکلس البیض
یك برابر نشادر هر سه را با هم خوب صلایه کنند
در شیشه کوچکی که کردن ها دراز باشد در آن الواح
سلیمانی کرده و سه هفته در حله زبل گذارد در جاه
طول جایی که زمین باشد بعد از سه هفته اثر تقطیر
نما اول آب سفید و بعد آب زرد بعد آب سرخ می
آید هر سه را جدا جدا بردارد تا بعد را داب
سفید را با جوهر زرنیخ بقدر نیم عشر صلایه کرده
هر چه آخر و بدهد و بعد در شیشه مطلبی کنند در کوچك
باشد و در آتش خاک که ذغال گذارد و باد بزنند چنین
تصعید خواهد شد دو مرتبه باز جوهر را تمام بکشیده

دو مرتبه باز با آب مزکور صلایه کنند باز بار چه آب
خورد بد بعد بنوعی اول تصعید نماید تا چهار مرتبه
چنین نماید دفعه اول جوهر بالا تر بجا آید دفعه
دویم پایین تر دفعه سیم پایین تر دفعه چهارم
تمه نه شنیین خاید شد بعون الله تعالی
جوهر زرنیخ چند مرتبه تصعید تاج زند بر خاکان چنیخ
جوهره را با نمک یا بسرکه خوب سلایه کنند بعد به آتش
برد ارزیز کاشته ۲ مس ۴ حرکتها سفید حکیم
شنجرف با کرکم ماحمه

تصعید / چوهر گشت تا اوراق / تصعید نماید / بعد جوهر ... / را تصعید نماید

۳ در بیان سنگ بکار آید باید شناخت

اول هر سولبان سنگیست سبز و سرخ و زرد
می باشد بهترین آنکه هر چهار رنگ برو بوده
باشد در معدن فلوزات بهم می رسد بیشتر آنکه
در معدن زر بعد اگر هم چندان زیبق مکلس برو بار
کنند در مس

در مس مالد نقره شود حسبجر بهمانی سنگ سیاهی است
با زیبق سحق کرده بر طلا نهد بر آتش عرز کنند آبی
جرامی شود لا قطار رساسی سنگیست کمی لون
خونی در مس مثقال رساسی اثر در آتش افکند تا
چینی قائم شود بیضی زیبق افکند نقره خوب
شود لا قطا القصر زنگش چینی بنبه سفید اثر
در نمک حل کرده بر مس مالد زنگش چینی نقره شود
لا قطا نحاسی سنگیست عیسی رنگست مس روی برنج بر
خد کنند بوزن دانکی از آن برده دانک نقره کند اخنه
نهد اثر بر رنگ زر کرداند روز نادی سنگ بیت
عود برنگ طلحال چینی برز بر زبان نهد سکه دیوانه
نکرد چینی با زاج مصفی حل کرده بر زیبق الله
عدد کرده

عقد کرده کهربا سنگیست سیاه خوش است سوهان برو
کار نکند چنین او را کلس کنند تا کلس او سفید شود و آن
کلس سفید را با نشادر ضم کرده یک جزو و بر یک ثلث جزو زیبق
نهند عقد می شود کهربا سنگی خوش است رنگش سبزی
که بسیاهی زند بر سواحل بحر می باشند تحقیق کرده باسوهان
ببرید بقلعی پاک ریزند بوشی و او رزش به سبز دیر کند
زرد حجر سلوی سنگیست سیاه سست و ثقیل در زنار زنگیه
ببرون نار زند چنین بر آتش افکنند مسلا خشن شود
اگر در زیبق افکنند پس در آتش افکنند زیبق
منعقد شود طلق اگر اکسیر الارواح خوانند انرا
با قلعی مس ایک یار کنند نقره شود بورق بوره را نامند
بر صد نوع است بوره ارمنی بوره زرگری بوره حیاریل
بوره زروند که بر خبز می زنند بوره کرمانی بوره مغربی

عقاب سلاد با زاج مصری حل کرده بر زیبق اندازند
عقد کنند قلعی همه مس درو زاج زر را سوخته جا
حل شود اگر با گل پیه و شوره یار کرده قونش
ببینش نقد در بیان کبریت حلقه بن گمان روحی
حلقه گویند در عراق تلقه تلخه گویند تا جیکان
طریجه گویند این طریجه با حلقه را بی و زنه کار برند
در میان طریجه علفی باشد که با لگدکوب ریزه و زر ملایم چون
شود و ساخته ار او سرخ برگ و چنین برای زرد باشند باید در
جبدن جمله کنی و درسایه خشک کنی و بکوب بریک من نحاس کهنه سال
دو مثقال طریجه زنی زر خالص شود حلقه بر حجر نباید طریجه بر
نحاس زنی اما هر دو یک خاصیت دارد باید تا کلا او تمام خشک
شود زیرا از بیخ بر کنده بر سایه افکنند

خذ القرار والقلقا وشئ

لشبه البرقا وصرجنه مرحا

وسحقا سحقا ملك الشرقا

ملك الشرق والغربا

BLANK PAGE

در بیان تاریخ سکندر بلیوز در هر ماه نهی که بسه طرف است ملاحظه نماید با آن طرف نباشند ضرر دارد

اول ۱ ۱۱ ۲۱ در مشرق ۲ ۱۲ ۲۲ مابین مشرق جنوب	در این روزها بنا نباید نهاد مقاربت اینها ایام جو بینند
۳ ۱۳ ۲۳ در جنوب میان آب شهر و باعث علت	۴ ۱۴ ۲۴ مابین قبله مغرب در این رخت نو نپوشند
۵ ۱۵ ۲۵ در مغرب در این ایام مقاربت نکنند	۶ ۱۶ ۲۶ مابین مغرب شمال چیزی که بنیاد نکنند خلاص شود
۷ ۱۷ ۲۷ در شمال از غنا مدرن نخاهد باعث جب	۸ ۱۸ ۲۸ مابین شمال مشرق سر و حکام نشود خطر است
۹ ۱۹ ۲۹ تحت الارض سفر نکنند بهم ترک باشند	۱۰ ۲۰ ۳۰ فوق الارض خصومت و جدال بد است

دانستن قمر در عقرب در این روز با هیچ کار نکنند البته

حمل ۱۶ ۱۷ بانم روز ۱۸	ثور ۱۳ ۱۴ بانم روز ۱۵
جوزا ۱۱ ۱۲ بانم روز ۱۳	سرطان ۸ ۹ بانم روز دهم
اسد ۶ ۷ بانم روز ۸	سنبله ۳ ۴ بانم روز پنجم

[illegible]

شیغه نامه مهر و زن اول مرد دیگر بسیمه

متعه نفس موکلتی لنفسی بالمبلغ المعلوم فی المدة المذکورة

زن گوید قبلت لنفسی فی الدیة و

شقوق و الله الموفق لکل

شیغه افتد اقل مرد گوید عقد نامه از قول شیخ مرتضی

انکحت و زوجت نفس موکلی فلان زن من موکلک فلان مرد بالمهر المعلوم مرد گوید قبلت النکاح و

تزویج و کالة عن موکلی فلان مرد بالمهر المعلوم

اول وکیل زن گوید انکحت موکلک نفسی علی الصداق

کذا وکیل مرد گوید قبلت النکاح لموکلی فلان مرد

علی الصداق المعلوم زن گوید زوجت موکلک نفسی

نفسی

نفسی بالمهر المعلوم مرد گوید قبلت التزویج لموکلی
زن گوید زوجت موکلك نفسی علی المهر المعلوم مرد گوید
قبلت النکاح لموکلی فلان مرد علی الصداق المعلوم
زن گوید زوجت فلان مرد نفسی علی الصداق المعین
الموصوف قبلت وکالة عن موکلی زن گوید انکحت
نفسی اصالة عنی و وکالة عن ابی او عن جد
ی من موکلك فلان مرد علی الصداق المذکور مرد گو
ید قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور زن
گوید زوجت نفسی وکالة عن ابی او عن جدی
من موکلك بالمهر المعلوم مرد گوید قبلت لموکلی
زن گوید انکحت نفسی من موکلك علی المهر المعلوم مرد گوید
قبلت لموکلی

صیغه طلاق در حضور دو نفر از عدول مؤمنین باید
جاری شود باین طریق مرد گوید اخراج نمودم و ر
ها کردم موکلهٔ خودم فلانه خانم از زوجیت و زنیت
فلان بلیه کردم و بیرون کردم موکلهٔ خودم فلانه خانم از زوجیت
و زنیت و زوجیت فلان موکله خودم فلان خانم را از زنیت و زو
جیت فلان بیرون کردم و اخراج نمودم و رها کردم و
بلیه است هر کجا رود و بشوهر برود من خصمت و بلیه است
و رها ست اما بصیغه عربی چنین گوید فلانه خانم موکلتی
زوجه موکلی و همه طالق و همه طالق و همه طالق طلقة
مرة طلقة واحده و هر گاه رجعی بخواهد باید بگوید
موکلتی فلان خانم زوجة فلان طالق طلقة طلقة مرة
طلقة واحدة طلقة رجعیة و هر طالق و هر طالق
و هر طالق و آخر خلعی باشد در آخر بگوید لیس رجعیة

186

BLANK PAGES

187

BLANK PAGES

188

BLANK PAGES

از جهت زهر

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم اخرجنی من ظلمات الفهم و اکرمنی بنور الفهم

و بحق محمد و آله اللهم اخرجنی من ظلمات الوهم

و اکرمنی بنور الفهم

از عجهت رسول خدا حساب کن چهار بدر ان کنز از هر شنبه شد طرح کن اگر یکی ماند دال

	د	ر	و	ح	س	ع	ل	ی
صفر	یکشنبه	پنجشنبه	دوشنبه	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	سه‌شنبه
ربیع الاول	سه‌شنبه	شنبه	چهارشنبه	یکشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه
ربیع الثانی	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه
جمادی الاول	جمعه	سه‌شنبه	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	چهارشنبه	یکشنبه
جمادی الثانی	شنبه	پنجشنبه	یکشنبه	جمعه	سه‌شنبه	یکشنبه	پنجشنبه	دوشنبه
رجب	پنجشنبه	جمعه	سه‌شنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	شنبه	چهارشنبه
شعبان	سه‌شنبه	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه
رمضان	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	جمعه	سه‌شنبه	شنبه
شوال	جمعه	سه‌شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	شنبه	چهارشنبه	یکشنبه
ذالقعده	یکشنبه	پنجشنبه	دوشنبه	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	سه‌شنبه
ذالحجه	دوشنبه	جمعه	سه‌شنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	شنبه	چهارشنبه
محرم	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه

بدانکه اسب و استر هرگاه از حرکت وا مانند باشد دیگر

قوه برفتار ندارند باید که بایست فدرت افیون ۱۲ فلس ام الریش

۲۴ مخلوط کرده زیر زبانش بگذارند و مسافت طی کنند دانش

اینست ... نافع از امراض صداع هرگاه از اسباب

خارجه از بدن باشد مانند آفتاب یا نزدیک آتش یا دوا

یا غذای گرم بالقوه یا بالفعل خوردن یا در حمام نشستن یا حرارت

زاید حرارت بدن شود باعتبار استعداد دماغ و اعضای ... سبب صداع شود

علامتش وجه یکی از اسباب مذکوره ما تقدم یکی از اینها از حرارت

بیش و خشکی اندرون بینی و تشنگی و صداع گردن تخفیف

یافتن صداع از اشیای سرد بالفعل یا بالقوه عدم سنگینی سر و اعتدال

در سایر حالات بدن علاج ان بوئیدن صندل گلاب و کل بنفشه و گل

نیلوفر کافور و اسفناج بگلاب بوئیدن سرکه و گلاب مالیدن روغن گل

بار کرده روغن تخم کدو روغن بنفشه بادام روغن تخم کاهو روغن تخم کدو را

تخم خرفه کوبیده با گلاب خلط از گلاب گل و صندل کشنیز

و کافور ... کدو و خیار بالیدن ... زرد با گلاب مالیدن ...

مثلث ... مالیدن با دوا شوره یا آب سرد آشامیدن آب انار

و انگور آلوچه و به رطوب با عرق کاسنی باید و یا نیلوفر با آب ... در زرد

آدمی ... ضماد ... باید ... با دوم سرد

هرکدام از ادویه که یافت شود غذا انار و آب ... دانه و آب کاهو کاسنی کاهو الفنجاج از ضوب ماش عدس از قلیها قلیه زرشک بترسماق لیمو نارنج ربوالس ... و دوغ ترش از هرکدام اغذیه که یافت شود صفت قرص مثلث زعفران تخم خشخاش رب ... ترنجبین دوست ... لفاح از ... الامساک کنند با آب کاهو معجون سازند و قرص مثلث سازند که بهر شود و بیان باشد ... اگر سبب صداع برودت باشد از خارج رسیده باشد مثل هوای سرد یا اغتسال در آب سرد یا خوردن دوا و غذای سرد علامات آن تقدم یکی از اسباب مذکوره است و کدورت جای ... و ثقل وجع یابش سر و سکون وجع از اشعه گرم ... باشد که این نوع صداع از نزله باشد یا بعد از نزله بهم رسد علاج بوی کندر و ... تخم ... یا کلونجی با ... گرم کرده در ... کنند ... برسر بندند یا دو ... هر ... کلونجی ... جوشانیده ... بخار آن بدارند ... مشک عنبر نافع غذا ... نخود با دارچینی و ... دارچینی ... از هوای سرد و آب سرد و ماست ... احتراز کنند اگر سبب صداع از غلبه خون باشد علامات آن سرخی چشمها و رخساره و زبان است سنگینی سر و جستن رگهای جهنده ... و ... غلظ ... امدن ... از بلد ... یادی ... وقار ... رفتن جای فصد حجامت ... طعم دهان حلاوت ... در انف ... صداع علاج فصد قیفال است یا حجامت بین الکتفین از دوا و غذا در نوع اول صداع مذکور شد فضول ... لکد بعد از فصد عناب

190

عناب سپستان هرکدام ده دانه آلو بخارا ... دانه تمر هندی ده ... زرشک ترنجبین ده ... پوست هلیله زرد ... اگر احتیاج باشد تکرار کنند یک روز فاصله باز بخورند اگر سبب صداع غلبه صفرا باشد علامتش مجموع علامات که در صداع اول ذکر شد سوای علامات ... در سایر حالات بدن یا زردی چشمها و صورت ... و التهاب و خشکی زبان و بینی ... اشتهاء زردی ... در ... سیلان ... و زردیها ... علاج الخ در صداع اول مذکور شد و این مطبوخ خوردن عناب سپستان ... دانه ... دانه ... کاسنی شاهتره تخم کاهو تخم ... ترنجبین ... زرشک ترنجبین ... سفید ... از ... تمر ... توان داخل نمود دایی مسهل ... یک ... سفید ... شاهتره ... عنب الثعلب عناب سپستان آلو بخارا پوست هلیله زرد ... صاف ... باشد ... شیر خشت ترنجبین ... ... قدری ... ... مثل ... زرشک ... لازم ... اگر سبب صداع غلبه بلغم باشد علامتش سنگینی سر است و وجع به ... و خفت ... و سفیدی رنگ و رخساره ... عدم تشنگی ... و ... بسیاری خواب ... سفید و ... و بالای ... سنگینی ... اعضا ... زبان ... علاج ...

کاغذ آفتابی فید چهارم یا ایام سکنجبین ۳ روز و روز آخر ثبت ۴
بقدر ۳ درم حب شبیار فرو برند از غذا اندکی آب گرم بنوشند
و اگر از یک مسهل دفع نشود باز دو روز در میان حب ایارج و شبیار
مسهل غایب در روز مسهل بجز آب در سار زنان و مربای بالنگ باشیره
شوربای بی هلدار چینی از مسهل نمایند صفت حب شبیار این است
صبر سقوطری غاریقون تربد پوست بلیله زرد سقمونیا و رب گل سرخ مصطکی زعفران
۱۰م ۱۰م ۵م ۳م ۲م ۱۰م ۱۰م
اجزا را کوبیده حب سازند و این حب را از تب شبیار گویند در انواع
صداع نافع است اگر سبب صداع غلبه سودا باشد علامتش تیرگی
زبان و رخسار و بسیاری فکر و وحشت و دفع سبب ظاهر و
بجای سرخی و خشکی دهان و میل بچیزهای ترش و بهبود از سعیدن در عوض
علامتش به نهجی است که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر با تنها علاج [illegible]
تنقیه بدن و دماغ است از ماده سودا بعد از آن اصلاح مزاج به نهجی که
در ضعف قلب مفصلاً مذکور خواهد شد باید نمود بلکه در تب ربع مذکور شد
و اگر سبب تحلیل الارواح شود باشد علامتش آن است که [illegible] ضعف
صداع طبایع حال معده است و اگر فرمودن معده بجای خود باشد و
صداع تخفیف دارد و اگر ضعف در هضم یا بسیار خوشهای معده است
شده بلغم بایه هرگاه ناخوشی در معده است صداع بهم رسد باشد
هرگاه حال معده به جهات طبیعی ساکن میباشد علاج جزو اطریفل
صغیر است بقدر ۳ مثقال [illegible] و وزن آمله پرورده

باضافه یا مصطکی بجهت مزاج و اگر هاضمه ضعیف باشد بقدر یک
مثقال تریاق [illegible] بر روی غذا میل نمایند ایارج فیقرا اطریفل
میل نمایند طریق ساختن اطریفل صغیر این است پوست هلیله ۱م ۲م
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه اجزا را کوبیده با
دو برابر عسل کف گرفته به قوام آورده بر شیرین طریق ساختن
[illegible] اطبا مشهور است معجون [illegible] درق [illegible]
سعد کوفی و نقل مصطکی اسارون سنبل الطیب دارچینی قاقله ۴م
صغار و کبار زرنباد بسباسه جوزبوا قرنفل زعفران از هر یک ۳م ۲م ۵م
آمله مقشر عسل با قند هر کدام هشتاد درم آمله یک شب [illegible]
با [illegible] آخر [illegible] از [illegible] ۲۰
و قند و عسل را به قوام آورند و ادویه را کوبیده و بیخته با آمله مخلوط نموده
باهم سرشته حب [illegible] فیقرا مصطکی [illegible] دارچینی سنبل الطیب
عود بلسان [illegible] اسارون زعفران هر کدام [illegible] صبر سقوطری
اجزا را کوبیده با هم مخلوط نمایند با عسل حب سازند یا با آب
مثل حب سازند این است در معالجه بعضی انواع صداع بیان
میتوان نمود زکام و نزله که علامتش آن است از فرود آمدن
فضول رطوبت دماغ از راه بینی یا حلق یا ریختن فضول با اعضا
بجا دره مثل سینه و گوش و چشم و غیره اگر سبب آن بلغمی [illegible]

مسخنت خارجه باشد یا از عالم نشستن در آفتاب یا از دلک آتشی
یا غیره علامتش یکی از اسباب متقدم مذکوره است و خارش و
سوزشی اندرون بینی و حدت و رقت آنچه سیلان نماید و
سرخی چشمها و سایر علامات که در نوع اول صداع مذکور شد علاج
از علامات غلبه خون باشد چنانچه در صداع دموی ذکر شد فصد قیفال
یا حجامت میانه شانه از علامات غلبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفرا
وی ذکر شد و در روز اول دوا میل کند غذا سماق هریک ده دانه ...
تخم کاهو ۲ ... تخم کشنیز ۱ ... فالتی ۳ ... ثابت بنفشه ۵ ...
منطبخ در دو هوش میل نمایند تا وقع ... روز از چیزی ... و ... سرد
... از ... باشد از ... آن ... عدس ...
عدسی ... و ... تخم ... زیاده باشد ... نیلوفر ... عناب
... کاسنی شاهتره ۱ ... سپستان هریک ده دانه ...
... هریک ... نیلوفر ... ده ... روغن ... میل نمایند
بعد از چهارم ... باحب الشفا ... میل نمایند حب زله
... السوس ... کثیرا ... زعفران
... ایضا ... جمع ...
تخم کاهو ... افیون زعفران ... حب سازند
حب الشفا در ربع مذکور است و در زله حار بعد از چهارم ...
... جایز است حمام رفتن معتدل ... نافع
و مجرب ... روغن ... بینی ... کاهو

و ... دو ... روغن بنفشه ... از هریک ... باشد نافع و از علامات
غلبه خون باشد و صفرا نباشد ... مذکور شد سوای فصد و خوردن
... و از سبب زله امور خارجه باشد ... هوای ... یا غیرهای
در ... علامتش ... کدورت ... عدم ... و عدم سوزش
... بینی علاج ... در نوع اول مذکور شد میل نمایند و
... اول ... گندم گرم ... کرده بر
... مذکور است در آن نوع از آنچه ... از علت ... باشد
... باشد ... مذکور است ...
هرگاه علت ... و ... باشد ... باشد و ...
در انواع زله نافع درد چشم ... اطبا رمد نامند و آن عبارت است از ورم
طبقه ملتحمه ... ۱۲ از طبقات چشم است ... سفیدی در
چشم ... و هرگاه ورم ... انواع رمد ... بلکه
چشم ... ورم ... سبب ... باشد علامت ... سرخی
چشمها ... ورم ... و ... یا سایر
علامات غلبه خون چنانچه در صداع دموی ذکر شد علاج فصد
قیفال ... و حجامت میان شانه ... مثل ...
تخم کاهو ... غذا ... بعد ... ثابت بنفشه
یا ... نیلوفر ... از ... ورم ... باشد
... میل نمایند ... عنب الثعلب ... کاسنی ... نیلوفر از هریک
عناب ... ۱ ... ۲ ... ۳ ... ۴ ... ۵

در وقت خواب ۳ ام اسفل صفرا زرد زند غذا ماش و برنج
و عدس و زرده تخم مرغ در ابتدا صندل تخ پوشیده بندند حضض ۱ اصیاف
با آب عنب الثعلب ۱ داب کشنیز سبز دکولکا [illegible] ضماد هر کدام که باشد
نیمی بلکه در چشم نزدند و بالیدن و نحو مبارک با آب کشنیز به در چشم بدون معالجه
دیگر واصل مبادلش حیرزرد اما فیا حضض مکی شیاف [illegible]
مفرش گل ارمنی اقاقیا صندل هلیله زرد و ریوند صینی فوفل ترکی
و ورق گل [illegible] زعفران ۳ اجزا الازم کوبیده با آب کشنیز سبز و [illegible] سازند
لعد از بلغم یا همین [illegible] زعفران اضافه نمایند [illegible] زرده
تخم مرغ [illegible] شیاف چشم ضماد کنند و چیزی بابند روی چشم نزدیک
سفیده تخم و بیدانه در چشم مکانند و لعد از چهارم بیدانه صبار کشیز
که او اول چشم کوبند هر ۳ [illegible] مجموع را لحوش کنند و صاف
نمایند با سفیده تخم در شیر زده بهم زنند نیم گرم در چشم مکانند که در
تسکین وجع مجرب و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی
باسفیده تخم مرغ با شیر دختر اگر باشد بسایند و در چشم مکانند طریق
ساختن شیاف ابیض المثبت ص سفیداب قلعی ۲ مثقال
صمغ عربی انزروت کثیرا اجزا الازم کوبیده با سفیده سرشته افتیله
نموده بهر اندازه که خواسته باشد [illegible] کنند و لعد از تسکین وجع
و کم شدن سرخی از روز استعمال کنند از روشنی چشم مفرش [illegible]
بزر قطونا اجزا [illegible] و بعضی بدل بزر قطونا در زمستان نبات

ما سفید مسکنه در بر پلکها بباشند و چشم را برهم گذارند بعد از آنکه آب
آمدن تمام شده چشمها را باز کشایند اگر سبب رمد از صفرا باشد
علامت این است ورم و سرخی و آمدن آب و ریختن حرارت کم باشد
و درد و سوزش و التهاب بیشتر است و علامات غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی ذکر شد
[illegible] فصد [illegible] از جانب مخالف میکنند و در [illegible] از جانب وجع واگر [illegible]
یا [illegible] در رمد صفرا [illegible] شربت [illegible] ده ۲ آب گرم و حضض و [illegible]
بنفشه [illegible] ورق گل [illegible] در میان بدکند شب
بجنبرک غده در زیر [illegible] گرم [illegible] مشوی کوبند
۲ ۲ اجزا کوبیده و [illegible] سازند و [illegible] اگر
سبب رمد بلغم باشد علامت [illegible] ورم [illegible] سرخی
و بسیاری حرکت و بسیاری آب ریختن و چسبیدن پلک در وقت خواب
و [illegible] و سایر علامات بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد علاجش خوردن
اطریفل با اباج [illegible] در صداع بلغمی ذکر شد با حب [illegible] بسیار باشد محتاج
به فصد باشد فصد قیفال نکنند [illegible] نصف روز در آب [illegible]
[illegible] باده [illegible] صاف [illegible] تا نصف شود صاف [illegible] بزرک
بیکدم در چشم بچکانند و چشم را آب [illegible] اکلیل درو جوشانیده باشند بشویند و
حضض [illegible] زعفران با آب عنب الثعلب [illegible] در چشم بمالند و بعد
از تسکین ورم و وجع زرد و [illegible] بعضی در چشم کنند و [illegible] نمایند

اگر سبب سودا باشد علامتش تیرگی رنگ چشم و خشکی دهن بود
و گرانی سر و سایر علامات سودا علاجش مثل صداع سوداوی است با ماء الشعیر [illegible]
شیر با فصد [illegible] درد گوش اگر سبب خون باشد علاج فصد قیفال
و حجامت میان شانه و حقنه نمایند [illegible] و سفیده تخم مرغ لعاب بهدانه
لعاب بزرقطونا اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیون [illegible] با سفیده تخم
سائیده بچکانند اندکی افیون را با آب [illegible] لعاب [illegible] در گوش
بدارند صندل سرخ حضض [illegible] شیاف [illegible] کافور با آب گشنیز سبز [illegible]
[illegible] اگر صفرا باشد
علامتش [illegible] صداع صفراوی ذکر شد علاجش به دستور علاج درد گوش دموی
اگر وجع بسیار شدید باشد احتیاج بفصد نباشد [illegible] درد گوش
گل [illegible] برابر [illegible] بچکانند [illegible] روغن [illegible] در گوش چکانند نافع اگر
سبب بلغم باشد علامتش عدم صفرا است و خفت وجع و سنگینی با علامات
صداع بلغمی علاج به دستور صداع بلغمی و [illegible] چکانند آب [illegible]
روغن بادام تلخ [illegible] اگر سبب سودا باشد علامتش علامات
بلغمی سوای سنگینی [illegible] علاج [illegible] دستور [illegible] چکانند بادام
[illegible] نافع اگر غلبه حرارت باشد چنانچه در صداع دموی
ذکر شد فصد قیفال [illegible] خون آمدن بینی [illegible] از اطباء رعاف
گویند [illegible] ضعف [illegible] اگر غلبه
خون باشد علامات آن علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی
ذکر شد [illegible] حرارت مزاج [illegible] خون علاجش فصد قیفال [illegible]
[illegible] اول صداع ذکر شد از دوا و غذا بعد از فصد [illegible]
باز

بازخون آمدن [illegible] آب بسیار سرد [illegible] طاقت
دستش [illegible] نافع و آب [illegible] شیر [illegible] الاغ با کافور در بینی
چکانند [illegible] دم الاخوین [illegible]
لازم [illegible] در بینی [illegible] در بینی نفخ کنند یا کافور را با آب گشنیز سبز در
بینی بچکانند یا آب [illegible] در بینی چکانند یا گل [illegible] نمایند
آشامیدن آب بسیار سرد [illegible] آب بسیار سرد [illegible] نافع
اگر سبب [illegible] باشد [illegible] علامتش غلبه خون است چنانچه در صداع
دموی مذکور شد علاجش فصد قیفال حجامت میان شانه [illegible]
اطلا [illegible] نافع درد دندان [illegible] سوزانیده
با عسل ضم کنند [illegible] دندان [illegible] نافع
اگر سبب حرارت باشد [illegible] دندان ورم باشد
اگر وجع شدید باشد کافور [illegible] اگر تسکین نشد افیون [illegible]
[illegible] روغن گل ضماد [illegible] اگر رطوبت و بلغم باشد [illegible] اقرقرحا [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] عاقرقرحا جوشانیده با فلفل [illegible]
در دهن گیرند اگر کرم خورده باشد عاقرقرحا افیون [illegible]
[illegible] میان [illegible] با عسل در میان دندان [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] کافور [illegible] مضمضه
[illegible] جوشانیده نافع مضمضه [illegible] برگ مورد کلنار [illegible]
[illegible] دندان مضمضه [illegible]
[illegible] در آتش [illegible]

را دهه‌دان به‌دندان برسد دندان را اطباء فرس درعرف کنده‌شدن گویند

که از خوردن چیزهای ترش بهم رسد علاجش خائیدن ساق خرفه و مغز بادام مقشر

خمیر نان گرم زرده تخم مرغ گرم باشد لحیة التیس دم بند دندان گیرا

تخم مرد مغز بادام مغز فندق ... ریش بلح جلغوزه گل خطمی بعضی

یا ... که بینه باشد اگر ... تمر هندی ... رود ... منفعت

رفلی گوشت بن دندان اگر از خون باشد فصد قیفال ... حجامت و حمام

رگ ... اگر از خون و صفرا باشد اهلیج فصد ... مسهل سماق

در ... مضمضه کنند و ... رز ... فلفل ... گوشت

... هندی گل ارمنی با آب گشنیز با آب ... تسماق

... آوند ... طباشیر ... زاج عدس

... گلنار ... رنگ ... سماق

... هندی مروارید سوخته ... مرجان سوخته هر کدام یافت شود

یا بعضی از آنها کافی است اگر گوشت بن دندان فاسد شده باشد

گندیده زراوند دم الاخوین ... نیم ... چنین باشد

که ... دندان ... سحق ...

مفید الف ... کاغذ سوخته

... هندی ... که

... دندان ... از

... مضمضه ... خناق که در عرف ...

... اگر از خوف باشد

باشد علامتش سرخی رنگ ... طعم دهان ... علامات

... در صداع ... علاجش فصد قیفال از جانب مخالف

... بعد از فصد

منضج ... اگر ... فصد ... نکند

اعاده ... یا حجامت ...

... سپستان ... جو مقشر آب ... عناب

... روغن بادام ... دفعه ... روغن دفعه

آب ... عرعره ... آب گشنیز ... عنب الثعلب عدس

... که یافت شود ... از خارج

ضماد ... از خارج ظاهر باشد ... افسنتین ... یا آنکه

گل خطمی ... تخم مرو ... آب ... یا ... هندی

تخم ... ضماد ... هرگاه ... تمر هندی ... کنند تا

منفجر ... بعد از ... ضماد ... اگر ... بلغم

باشد علامتش ... ورم دشواری ... بسیاری لعاب

از دهن ... سفیدی رنگ ... منضج ... علاجش

اول ... گاوزبان ... اصل السوس ... مویز منقی ...

... اصل السوس ... مویز ... آب ...

... فلوس خیارشنبر ... عنب ... روغن ... بادام

... عنب الثعلب ... خطمی ...

... عرعره ...

صفت آن دیگر [illegible] ازو لا [illegible] ابدا بکار برند با جوشانند آنقدر که
مساوی شکر اضافه نمایند بجوشانند تا [illegible] بدهند در وقت احتیاج
ازو قوت [illegible] با سکنجبین [illegible] یا عسل [illegible] و برگ [illegible] و عسل
و زعفران جوشانیده اخیر جوشانیده بوره در او حل کرده غرغره [illegible]
شیافی [illegible] شکم [illegible] از [illegible] ضماد [illegible] نافع و [illegible] نافع ضماد [illegible] گاو
کل [illegible] ضماد [illegible] غرغره کنند عدا ماء الشعیر [illegible] ازو [illegible] خفیف کرده
باشند [illegible] صاحب خناق [illegible] ضماد [illegible] غرغره عسل نافع
[illegible] در بوره [illegible] حل کرده [illegible] باشند ماده [illegible] منفجر شود اگر سبب خناق
سودا باشد علامتش [illegible] رنگ [illegible] رخسار [illegible] وسایر علامات
که در صداع سوداوی ذکر شد علاج مثل خناق [illegible] غرغره [illegible] نافع در
آخر [illegible] باشد [illegible] ضماد [illegible] غرغره و دیگر [illegible]
[illegible] بعد از چند روز [illegible] ماده [illegible]
[illegible] اصل السوس جوشانیده [illegible] کنند [illegible]
غرغره کنند اگر [illegible] باشد غرغره [illegible] کل [illegible] جوشانیده
[illegible] نافع اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش
وجع و عطش [illegible] با علامات صداع صفراوی علاج خناق [illegible]
[illegible] فصد [illegible] ماء الشعیر [illegible] نیلوفر
[illegible] ورم خارج [illegible] منفجر شود [illegible] فلوس خیار شنبر
روغن بادام [illegible] ورم [illegible] مانند و [illegible]

و آن حرکت از [illegible] و اعضای سینه [illegible] باشد علامتش [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] و [illegible] اعضای [illegible] علاج
[illegible] منفع نزول ماده [illegible] از شیرینی و ترشی و آب
سرد [illegible] اگر [illegible] سپستان و [illegible]
[illegible] کاهو [illegible] صفت سفوف [illegible]
[illegible] سفوف سازند هر روز ۳ مثقال
[illegible] سفوف [illegible]
اگر [illegible] افیون [illegible]
[illegible]
کل [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible] ۲۳ [illegible] سازند
و در دهان نگاه دارند و اگر سبب [illegible] حرارت امزاج [illegible] باشد
علامتش حرارت نفس و تشنگی و سرخی رنگ [illegible] علامات صداع [illegible]
علاجش [illegible] ماء الشعیر [illegible] و آن منفجر
میل کنند [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] کاهو [illegible]
[illegible] روغن بادام غذا [illegible]
[illegible] بادام [illegible] ازین دوا

وار سبب رفع رطوبتی باشد شتی الجنه باشد علامتش بزرگی دفع
شود کمان غلیظ دارد علاج جزوی شربت بذفا بسبب التهاب
حلبه و بزرگ و ... دانه در ... شربت زوفا این است زوفا ...
بالسی ... و ... اصل السوس ... ۲۷ ... لحم قند ... علاج
... آبی ... و ... کنند و ... باشد بقوام آورند
روزی ۲۳ میل کند هفتم دل برهم زدن دل تنگی درد معده
قلق و اضطراب گاه باشد که دست پا و سرد شود و بزودت ... در صورت
پیدا ... کشیده شقیقه فرو رفته ... باشد که به غشی برسد ...
شود علاجش اب گرم ... که از خوردن ... و کلو ... سوز ...
مکرر بیاشامد تا جمیع مواد فاسده بقی و اسهال دفع شود بعد از ان قدر
۲۴ خاکشی کلاب سرد بیاشامد ... وقتی که ... باشد که معده
پاک شده بعد از ان شربت انار یا شربت ... یا انار ترش با گلاب اگر ...
نباشد انار ... با گلاب ... شیر ... و ... نافع اسهال
نماید ... لحیته ... ارمنی صندل پوست انار ...
از ... سبب برودت معده ...
طریق شربت انار ... انار ... تازه ... قند ...
غذا بعد از ... شستن ... کباب ... کرده ...
معده که دل درد باشد محل ان ... انهاب ...
است ... اگر ... معده باشد علامتش

علامتش ... دهان ... و ... صفرائی درد ... باشد
... سایر علامت ... اگر ... دل برهم زدن ... باشد
... سکنجبین ساده با آب گرم و نمک ...
... نافع ... از ... معده و سکون وجع اگر ... شربت ... انار
... از ... اگر ...
اگر ... علاج ...
با ... اصلاح ... باشد
... وجع اگر ...
با آب گرم دفع ماده ... وجع ... باشد ...
... الحلیم ... ۲ ...
... اگر ... معده ... باشد علامتش ... در معده باشد
و رطوبت دهان ... سفیدی رنگ ... ضعف هاضمه
... ۲ ... آب گرم ... و مصطکی ... اگر ...
... دفع ...
بعد از ... مصطکی ... معجون ... با آمله مربای ...
با شربت قند اگر سبب وجع معده نفخ باشد علامتش حرکت ریاح
و آروغ و نفخ شکم وجع از محل بمحلی علاج ...
فلفل ... ۲۶ ... ارمنی ... وزن ...
بقوام آرند نافع ... دل شربت ...
... نفخ ... وجع ...
... از
...
... علاجش ...

بصفح هر یک ۲ درم سپستان تخم خبازی روغن بادام بالایے بنوشند شیاف از نمک
و بوره ارمنی و شکر استعمال نمایند یا شیاف از صابون شد نمک شحم حنظل
کل بنفشه ارپاخت فسحه ح نمک زیره اگر ضعیف کشوده شرط و جمیع
ساکن فیها و الاحتیاج لحقنه است عنب الثعلب راز یانه لسان الحمل تخم
کرفس سنبل اکلیل الملک سبل اصل السوس گاو زبان سپستان فلوس خیار شنبر تخم
کاسنی سبوس گندم آب برگ چقندر ریوند چینی یا بوره نمک روغن
بادام ارغام حقنه نمایند نشحه بعض اول الافیت میکند غذا نخود آب
بعد از ان نخود آب زیره یا دارچینی زعفران میل شود آبی سرد نباید خورد
ذخیره که اولا یحتی کردند حرکت بر رود که متصل مقعد است
انرا امعاء مستقیم گویند رحویند از علامت بلغمی که ای مخلوط خون گاه بلغمی و سبب
ان گاه باشد از رطوبت رزنده باشد علامتش این است خروج رطوبت
و بلغمی و زور نشستن بکمر گاه و زیر شکم علاج خود بیب ریشه خطمی و بار
تنگ روغن بادام یا بابونه در انواع زحیر و هر یک با منع غذا شود با برنج با شوربا
بادام شام چلو زرده تخم اگر علاج شد فیها و الا عنب الثعلب ریشه خطمی سپستان
جوش نمایند صاف نمایند با ده درم فلوس و ده درم روغن بادام بنوشند اگر سبب
رطوبت صفرا باشد از رود علامتش خروج صفرا است سوزش و
سوختن مقعد تشنگی و تلخی دهان و زبان علاج بزرقطونا با رب انار
با لعاب ریشه خطمی اگر باشد عرق بید اگر علاج نشود سفوف اف گیاه
اگر زحیر با زیاد باشد سفوف الطین با زرده تخم مرغ و زرده تخم مرغ کشتن میل شود
اگر بسیار شدید و با خون باشد سفوف الطین با روغن بادام چرب کرده

198

کرده صفت سفوف الطین تخم ریحان بو داده مرو بزرقطونا بو داده
گل سرخ صمغ عربی گل ارمنی اجزا الامساوی بجهت الا که بیته با هم ممزوج از یک مثقال
تا ۳ درم میل نمایند سفوف الگا انار دانه بو داده بلوط کوهی کهربا انار سنجد
کندر گشنیز بو داده حرز آب کلار عود کوبیده و بیخته یک مثقال میل شود
اگر سبب افیون شکل باشد درد باشد بعضی سند در انتقال در امعا حار شده
باشد علامتش سنگینی شکم و زور بحتی دائمی بدون آمدن
اشکال با بلغم بعض اوقات است فلوس بالسماق چند دانه و دیگر
اگر زور و منع شده باشد دم ملیت دارد اگر بعد از حبه اجابت دفع شده این
نوع علاجش عنب الثعلب ریشه خطمی جوش نمایند با ضمیمه بار تنگ و
مغز بادام بنوشند و اگر ریاح باشد که به مقعد رسیده باشد از علامت نشستن
در روی سنگ سرد یا در آب سرد علاج نشستن در سنگ گرم یا نمک کار گرم
در کیسه کرده بر او نشیند و کمرگاه به بندند و مقعد و زیر شکم و کمر را روغن
بادام چرب کنند نواسیر دانه چند است ۵ و در مقعد بدید آید
گاه ظاهر گاه داخل میباشد و خون از انها بر آید گاه بی آب با وجع
و ورم است با درد زم و جمع است و ۳ شکل است شکل ثالیل
کومک و اولا تولیه نامند و این بد ترا نواع است دیگر دانه است سماق
ارغوانی رنگ سبب با الحور رنگ و اولا عنبیه گویند ماده این نوع حی ثفلیت
و سبب صفراویت و بالجمله سبب مطلق بواسیر سودا ثقیلیت ۵ با این محل
میریزد سبب این دانها وجع و ورم میشود هرچه سودا ثقیلیت درد
بیشتر و فسق تشنگی علاج کم است علامت مطلق بواسیر است
در زنگ ضعیف و اسیر بزرد سایلی و لیسبر است و صداع و ضیقیمها البهجه و تضید

وضعف قوت جماع بسیار کم و دندانها ضعیف و بد رنگ بسیار شده
بسفیدی و سستی [illegible] از بخار است علاج اولا ضبط نبض
باید کرد اول [illegible] و اصلاح مزاج کنند تا تبدیل خلط فاسد نشود دوم
تدبیر گشودن خون است سیم تدبیر تسکین ورم و وجع آن چهارم تدبیر بند کردن
خون هرگاه بحد افراط برسد پنجم تدبیر قطع و اسقاط آنها اما که [illegible]
اول آنکه فصد باسلیق [illegible] و نشتر [illegible] ماده بواسیر بسیار نافع
و فصد اسلیم از دست چپ در اصلاح طحال که از منبع [illegible] بواسیر میشود
در شرح [illegible] فصد [illegible] که [illegible] بر محل [illegible] نافع است از اقوی
از فصدهای دیگر [illegible] و حجامت ما بین [illegible] جایز بعد از فصد اگر احتیاج
[illegible] ماده الحق است با اسکنجبین بزوری که مذکور خواهد شد بکنند
شاید داروی [illegible] مسهل که در ضعف [illegible] بهتر است هلیله کابلی
پوست هلیله زرد و سیاه آمله مقشر افتیمون اسطوخودوس ترید سعد [illegible]
خیار شنبر مقل ادویه کوبیده و بیخته بروغن بادام [illegible] مقل [illegible]
و [illegible] عسل بقوام آورده مقل [illegible] داخل کرده [illegible]
بردارند آورده داخل [illegible] بسرشته و مداومت [illegible]
ازاله بواسیر مجرب است و مداومت [illegible] نافع است **حب مقل**
پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد آمله مقشر زرده تخم [illegible] تخم [illegible] ریحان
٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ١ ٥ ٥ ٥

مقل زرد [illegible] مقل [illegible] در آب حل کرده آورده [illegible] کوبیده و بیخته
سرشته و حب سازند بقدر نخود [illegible] یا زیاده [illegible]
[illegible] بمجموع عسل بقوام آرند معروف است معجون مقل
[illegible] ۲۴ [illegible] دالی [illegible] خشک اگر [illegible]
باشد [illegible] خشک [illegible] هم در نرم داشتن طبیعت
هم تسکین حرارت مزاج نافع و پرهیز نماید از غذاهای غلیظ [illegible]
مولد سودا مثل بادنجان [illegible] ماهی گوشت [illegible]
زرده تخم [illegible] مناسب است اما دوم تدبیر گشودن خون بواسیر
وقتی باید کرد که رفع مضادان [illegible] باشد و دانها [illegible]
[illegible] فساد [illegible] باشد [illegible]
شده باشد پس [illegible] بحمام رود و در میان آب گرم نشیند
بعضی روغنها [illegible] موضع [illegible] کنند با روغن [illegible]
زرد [illegible] بره [illegible] با مقل [illegible] مقل
اگر گشوده نشود [illegible] با روغن گاو [illegible] ضماد نمایند [illegible]
گاو و اگر [illegible] اضافه نماید [illegible] اگر باین نیز نشود
[illegible] هندی [illegible] اضافه کنند سیم تدبیر تسکین وجع
و ورم خواه ابتدا حادث شده خواه بعد از گشودن دوای
حار [illegible] وجع [illegible] خون [illegible] حبس شده در گشودن آن
سعی نمایند فصد باسلیق یا حاقین بعد از فصد نشانیدن

[illegible]

زلو در مقعد بسیار نافع و اگر یک دفعه کفایت نکند تکرار نمایند

مرهمهای اوجاع **بواسیر** اکلیل الملک عدس مقشر کوبیده با
زرده تخم مرغ روغن گل سرخ استعمال نمایند **مرهم دیگر** گل خطمی
تخم کتان اکلیل مقل میعه سائله افیون پیاز زعفران روغن گاو پیه مرغ
مغز ساق گاو روغن تخم کتان شتر زرده تخم مرهم نمایند [illegible]
تسکین وجع نماید مرهم دیگر کنجد [illegible] زرنیخ شسته با روغن گل زرده تخم
استعمال نماید اگر دانه بیرون باشد برگ نبات آلوده بر آن فشانند و اگر
درون باشد [illegible] آلوده بر خود بر دارند چنانچه بر دانهها برسد اما

چهارم تدبیر بستن خون بواسیر هر گاه بحد افراط رسیده
تخم خرفه بو داده تخم گشنیز داده طباشیر قرص کهربا بیارست حضض نمایند و [illegible] شوند
صفت قرص کهربا این است کهربا اسفیداج ورق گل سرخ صمغ عربی
نشاسته گل ارمنی طباشیر گلنار تخم [illegible] رب السوس اقاقیا اجزا لازم کوبیده
اقراص سازند **صفت حب** [illegible] در بستن خون بواسیر نافع بسیه کهربا و دم
محروق گل ارمنی [illegible] بلیله آمله مقشر تخم کندر مقل سائیده
اجزا را کوبیده مقل را در آب کنند تا حل گردد مجموع را سرشته حب کنند [illegible]
از وی با آب آهن تاب بنوشند غذا آش سماق انار دانه تخم
تدبیر اسقاط دانهها که بالمره برطرف شود [illegible] تخم ترب مقل
پوست بیخ کبر [illegible] که بار درخت [illegible] دنباله بادنجان [illegible]
پوست بار تخم حنظل از مجموع [illegible] بعض کافیست

حرقة البول سوزش در حین بول کردن است اگر سبب حدت [illegible] لطیفه
صفرا باشد علامتش **علامتش** تشنگی و رنگینی بول و سایر علامات صداع
صفرا [illegible] **علاج** خوردن شیره تخم کدو و تخم
خیار [illegible] لعاب بزر قطونا شربت بنفشه اگر رافع نشود وجع بنادق
اگر رافع نشود [illegible] **صفت بنادق** مغز تخم خربزه تخم کدو [illegible] تخم
خیار [illegible] بزر البنج تخم خرفه تخم خطمی بادام مقشر کثیرا [illegible] رب السوس [illegible]
گل ارمنی تخم [illegible] **غذا** آش [illegible]
اگر سبب قرحه مثانه بود **علامتش** [illegible] حرکت با سوزش
و آمدن چیزی مثل سبوس گندم [illegible] خارش و وجع بجانب زیر ناف و از
مقعد تا قضیب گاه شود [illegible] در مجرا باشد و گاه شود ورم در قضیب حاصل آید
و سبب آن اگر [illegible] در مثانه یا مجری بول که اطبا جرب المثانه
گویند علامتش همان علامات قرحه سوای آنکه [illegible] دفع شدن [illegible]
در مثانه مثل سبوس [illegible] باشد که [illegible] رطوبت سیلان کرده باشد و گاه قلیل
خون دفع شده باشد و بالجمله حرکت مخصوص بقرحه است علامات قرحه و جرب [illegible]
میکند **علاج** در هر یک از قرحه و جرب مثانه علامات غلبه خون باشد [illegible]
در صداع [illegible] نمایند
و اگر فصد [illegible] باشد [illegible] اول حرقة البول نموده شود [illegible] حیوانی [illegible]
[illegible] شیاف [illegible] وجع [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] دم الاخوین صمغ

نشسته از هر یک سه درم اجزا را نرم کوبیده با شیره دهن بالالاغ خمیر کرده حبها
بلند و با رنگ بسیار نند و مکرر در تجربه آمده نظیر ندارد مالیدن گل برشو سه
بالشت دهن بالالاغ یا عرق بید یا آب برگ قضیب نافع مسلس سوزش و خارش
در ورم و هر سه شانه خوب است برای اصلاح ماده و رحمه قرص کاکنج ۵
ص کاکنج تخم کوکنار تخم خیار مغز بادام مغز رب السوس بزر البنج افیون
اجزا را کوبیده قرصی سازند قدر شربت یک درم با شربت خشخاش یا بنفشه الخ
در آخر الحمام رغلی مکرر در همه انواع حبس ادرار که مراد نشستن نافع و در آب
گرم بول کردن مفید شربت کوکنار بخوردن نافع در آخر مداومت
با فیون نافع حجامت ادرار مضر در آخر نافع ضعف قلب علامتش
علامات غلبه حرارت چنانکه در صداع و جع مذکور شد علاج شربت
کم بدهد مثل تخم خرفه با سکنجبین غذا آنچه زرشک انار دانه
گوشت بره در غاله ماهی تازه هندوانه خیار شفتالو مرو را آب غوره دوغ
ماس با قلا عدس و دراج تذرو دراده تازه با رطوبت مثل حمقا اگر
سبب حرارت مزاج نباشد بلکه قلق متن و قلق ترجح با اثر خاطی
علاج معجون مفرح که در تقویت قلب و دماغ نظیر ندارد صفت
بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد سورنجان دارچینی نارجیل مغز
پسته و بادام فندق مغز تخم خربزه تخم کرکند تخم شلغم تا تخم پیاز
زنجبیل خولنجان مصطکی مشک عنبر با دو وزن عسل معجون سازند الخ
لسان العصفور بالنقلات با عسل معجون سازند

معجون فلاسفه که اطبا اطلاق الحیوة گویند از برای
قوت باه و حافظه و رفع نسیان و درد پشت و اوجاع
مفاصل و سلس البول اکثر اوجاع بارده را نافع و استعمال
مزاج حاره را جایز نیست قدر شربت ۲ تا ۴ درم صفت الملیت
الحمل فلفل دارچینی مغز دانه بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج
خصیة الثعلب مغز حلقوز با دانه نارجیل تازه از هر یک ده درم
تخم ۲ درم موبز دانه بیرون کرده ۳۰ درم عسل برابر معجون
سازند مفاصل و نقرس و عرق النسا مفاصل
ورمی است بادی و رم گاهی حادث شود در مفاصل اعضا و اگر مختص
بانگشتان پای باشد یا بابهام انگشت بخصوص باشد آن را نقرس گویند
و اگر در مفصل ران باشد و کشیده باشد تا زانو در طرف پشت آن را
عرق النسا گویند سبب حدوث آن ازدیاد کیفی ماده است از مواد
بدن مابین اعضا و اگر غلبه خون باشد علامتش سرخی محل وجع
باشد و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع و جع گذشت علاج
در ابتدا فصد باسلیق از جانب وجع و اگر محتاج به تکرار فصد باشد
فصد صافن از جانب وجع بکنند بر بعد تنقیه بسهل منضج از عنب
الثعلب کاسنی تخم کاسنی شاهتره عناب سپستان روز سیم مسهل
منضج با فاذه سورنجان ۳ درم موبز منقی ۲۰ دانه تمر هندی ده درم

[illegible]

هلیله زرد نیم کوب دلوس خیار شنبر روغن بادام بنوشند و اگر در شب
۴ ۲۱۰ ۱۲
مسهل اطریفل صغیر ۲۳ بالنگ ۱ سورنجان کبیبه لکی بند بهر است
اضماج لقصد نیز بکار برند غذا برگ حیوانات شوربا زیره بادام و
طرف شام لهنی ماش جلو اگر انبها نباشد کی نیک نارگیل میلول فرو برد و ابلد
صندل سرخ سورنجان با گلاب طلا نمایند و بزرقطونا با سرکه بر هم زده
ضماد نمایند یا عدس با توت صحابی آب کشنیز ضماد نمایند آب برگ
کاهو آب برگ حی العالم نافع مالیدن روغن مبارک که در رمد ذکر شد
با گلاب نافع لیکن از مسکن ورم و وجع برگ اکلیل لحم خطمی
آرد جو با آب کشنیز طلا نمایند بالکلیه رفع مرض نماید اگر ماده
صفراوی باشد علامتش شدت وجع و سوزش و التهاب فی ... ورم
سایر علامات غلبه صفرا و در صداع ذکر شد در بعض نیز محتاج لفصد نیست لیکن
حقنه لیکن اگر گرفتن در اول دوا و بفصد از جانب وجع کافی
اگر بلغم باشد علامات سفیدی رنگ کمی وجع و ورم و احساس
وجع در عمق علاج فرون منضج از کادزیان بیخ راز یانه اصل السوس
پوست بیخ کبر ریشه کاسنی تا سه روز روز چهارم سورنجان مصری ۲ ۲
سنا مکی ۳ ۲ تمکل سرخ زهرا زهریک ۲ عنب الثعلب بزر بدان از هر یک ۲
قلوی خیارشنبر ده م روغن بادام اضافه نموده بنوشند و شیاف ... اطریفل
با ایارج و وی برند نشستن در آب که علف الفیل ... در آن جوش داده
نافع و اعضای محل وجع با آب بابونه اکلیل سورنجان در ...

و بورنه و سفوف نافع حب متین جهت ... و لغوه و قولنج و وجع مفاصل
و نقرس جا اخلاط غلیظ در راتینج والسرفاء ادار حیض لا نافع صفت
سکبینج اشق جاوشیر اسفند مقل شحم حنظل صبر زرد بلیله زرد ا
زرد ... اجزا لازم کوبیده در آب کراث خمیر نموده و با آن اسنجیر کرده حب سازند
الگاجر زند مرکی زعفران با آب کلیم طلا نمایند ضماد و دیگر جهت مفاصل بلغمی
مسکن وجع و محلل ماده است مغز نیه انجیر عسل و ... خم ... رگ ... کا
لازم سائیده مخلوط کنند شوربات بعض اشیا ... و انهای
کو حلبت لسبار است با ل سرخی درخارج بدن بهم میرسد گاه باشد
که در میان انها و انهای بزرگ نیز باشد چند آن خزدو فیه در ...
مبتلا شده و خارش بسیار دارد اگر این التهاب جمع بیکند معین در
سبب آن اخبن باصفراویست یا بلغم مالح بورق و آن نیز بلغم است غلیظ
بصفرا علامات ادویه شدت وسرخی بشدت و شدت خارش و سوزش ادرارست
در روز بشر التهاب علاج فصد با علامات غلبه خون بیجا که در صداع ذکر
کرد ... و فرو بی آب انار یا ... شیر خشت با بد ز خون یا سکنجبین ... بعد
خالص با سکنجبین شربت ... اد یکافی ... زرد آب شیر خشت حنا نمایند و ...
زرده ... خشک با انبها بخور نند روغن هم نافع علاج اگر بیشتر در دهن
و کوشت ماهی از منافات است ... فرو ... دیگری ... عمکر
اگر عود یمو زرشک کاهو اکلیه ... آب کشنیز بر ...
و بزرا با سبوس گندم و نخم ... کوبیده ساختن نافع سرکه گلاب

روغن گل سرخ بر بدن در بت عود نافع علامات بلغمی نیز
که رنگ و اندام مایل بسرخی نیست و ضعیف باشد و رنگ بسفیدی علاج خوردن
اطریفل صغیر بعد از حمام رفتن مالیدن آب گرم و سرکه آرد جو به بدن نافع
دمل در صفت صنوبری و بسبب خون مخلوط برطوبت علاج نوع
اول شراعد او دو اسکنجبین صافیت دمل را نافع در ابتدا بر زرقطونا با
سفیده تخم ضماد نمایند بعد از آنکه جمع شده و رسیده نشانه سر باز کردن
دارو بزرقطونا با آب گشنیز ضماد نمایند که نافع است زرابه او مثل و الفاگ
گندم از لحا بنده ضماد کنند الفاگ خمر مایه بر روغن بید انجیر یا او شاید و دیگر
بسیار پخته هسته تمر هندی که بعد باریک ضماد نمایند و دیگر مورد و انجیر خشک
زرگاو و هم مرد سنگ زرگاو و عسل روغن زرنیخ بوره پخته ضماد نمایند اگر با
حدت و حرارت باشد زرشک انبرباریس کل ارمنی سرشته با شیر گاو ضماد نمایند
الفاگ اکلیل الملک تخم کتان هسته خرما آرد گندم روغن کنجد موم زرد کنجد گشنیز
با شیر گاو اگر خواهند زود منفجر شود هسته خرما کوبیده و پخته با پیه مرغ
اضافه نموده و دیگر الفاگ خمیر ترش آهک با بعوره زرکین گشنیز زرده تخم عسل
اگر از اینها منفجر نشود نشتر باید زد بعد از انفجار دیاکیت شدن آنکه
اعلت آن است که ملتئم شود و اگر ملتئم نشود گلنار مرمکی صبر سفیداب مرده
زرد چوبه مازو ابن [illegible] الاشل غبار سائیده براده باشد کسیر که بسیار
دمل عارض شود بسیار بحمام رفتن نافع و اطراف دمل را زلوا
نداختن [illegible] که دیگر دمل بهم نرسد و دملی که از بلغم
بهم رسد باید [illegible] که از ترکیب [illegible] سوارث دبیره بوده نشود

و کاهی شود ناسور شود و اطراف کاغذ را ریش چسبانند براده چسبانند
تا صفطا رسانیدن شود و حرکت دمل را ضماد تا آنکه نمانید که جای
دیگر نرسد مواد است سموم چون سموم مشروبه و ملدوغه بسیار باشد
بیت ضد اشتن شاخ گاو کهربی و تریاق فاروق معدنی و کهربا و نارجیل و جدوار
خطائی و گل ارمنی و مهره مار هر یک از اینها مانع رسیدن سموم است
بر زرسیاه [illegible] مغز گردو الخ [illegible] اگر بعده [illegible] ضماد کنند
و نیز سم [illegible] از سموم مشروبه الکرم روغن گاو و شیر او بنوشانند
آب نمک و عسل بنوشند و مکرر قی کنند اگر آثار حرارت سم العقرب
و قشعریره و دمان باشد [illegible] کافور در زمستان که [illegible]
بر محل ملک ضماد کنند یا آب خیار و کاهو و کاسنی و کشنیز هر کدام که یابند
بمالند روغن تخم کدو لعاب بزرقطونا با ماء الشعیر و شیر گاو بنوشند از میوها
خیار و هندوانه آب انار و کاهو و الفلاح [illegible] اگر آثار برودت باشد
بیحسی اعضا و بر آمدن عرق سرد و خواب بسیار و سنگینی دل و با
ظاهر شود سیر و نبات بمالند حلتیت با تریاق فاروق بعد اثر و در بیشتر
و زیره سیاه جلد بمالند غذا انجیر کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویه حار
به پهند اگر درد امعا و بر آمدن شکم و احتباس طبع بهم رسد سداب [illegible]
حلبه حلتیت سکنجبین شهد [illegible] اگر نباشد روغن بادام تلخ و از عشی
و عرق سرد و بیهوشی و سایر اعراض ناخوش بهم رسد بکار [illegible] بصدر

بپاشند و دیت بالا الا بمالیده الحجر هندی که شده بر حلق او بر زیر نیشه اما سموم
ملسوعه بدانکه در گزیدنی هر یک از حشرات با هم بالا اثر آن موضع را بحکم
لیلاث و ورم [illegible] شخص روزه دار را ناشتا بر روغن کلخ مقفه کرده
کمکنند و آب [illegible] بیاندازد [illegible] بر نیشه از موضع الا زلو به بنه زنند
نافع مهره مار بر موضع گزیده بگذارند [illegible] بر نیشه [illegible] بسته دیگر بگذارند
و مهره بسفند علامات [illegible] وافیون [illegible] و سموم اجوات گذارند
بردد علامات مار گزیده آنست که درد میکند آن موضع و رنگ
بعد از آن سبز می شود و دهان و زبان [illegible] و در اندرون البهار [illegible]
و بدن گرم [illegible] عرق [illegible] می آید و رنگ سبز [illegible] و حفر [illegible]
[illegible] بر موضع گزیده گذارند و [illegible] گزیدن عقرب علامتی
درد [illegible] مختلف [illegible] عرق [illegible]
ورم کند مقعد بیرون آید [illegible] موضع گزیده الله دارفلفل [illegible]
[illegible] بشکافند بر موضع گذارند [illegible] ضماد نمایند و این تریاق
از برای [illegible] گزیده [illegible] عقرب نافع [illegible] زهر او [illegible]
[illegible] عسل [illegible] سازند [illegible] نافع
گزیدن رتیلا و عنکبوت درد [illegible] در بعضی [illegible]
[illegible] شکم [illegible] و رعشه در [illegible] بعضی [illegible] منی
[illegible] اضطراب عظیم [illegible] علاج
بدستور [illegible] نشتن در آب گرم [illegible] حمام تا چند روز مکرر حمام

بعد از وجع موضع را با آب نمک بسیار گرم بشویند بعد از آن خاکستر
چوب [illegible] و آهک [illegible] بسیار گرم ضماد نمایند و [illegible] تریاق
گزیدن زنبور علامتش ورم است و [illegible] موضع علاج بعد از [illegible]
مالیدن تریاق و ضماد [illegible] آب [illegible] ضماد [illegible] تازه [illegible]
آب [illegible] نافع [illegible]
از [illegible] مسکن وجع است

معجون اولاد زهرهٔ بز در روغن بسته کنند همیشه سقنقور خولنجان مروارید ناسفته
خردل است زانکوفه با عسل زعفران بر سرشته ۳ روز هر روز یک مثقال تناول کنند
صفت معجون لذر الملوک ابو بکر رازی در خصیه ... نیارد مرد با کرسی چند روز از
معجون بخورد از آنکه ... هندوانه خیار ... اجتناب کنند غذای مقوی باه
۳ روز که مرد از این معجون زن نیز ... منعا قبل ... فرزند که مقرر است دارند
بعد از زن ... جماع کنند مدت ۳ روز دیگر باز زن نزدیکی
نکنند بعد از ۳ روز ... کنند معجون ابلهت خصیة الثعلب دارچینی
... مغز ... دار فلفل مغز بادام ... مغز نارجیل فندق ابریشم ...
... بیخ ... لحم ... لحم ... لحم کلیم لحم جرجیر
بوزیدان ... لحم ... لحم ... لحم ...
حب فلفل مغز ... العصفر ... مسک ... قرنفل
عاقرقرحا مسک زعفران عنبر اشهب ورق نقره طلا ... ادویه لازم ...
... در عسل معجون نمایند روز یک مثقال تناول کنند فرزند حمل
... در ... حل کنند جاوشیر ... نرگس عسل روغن بلسان
... روغن نرگس ۳ ... با ... آلوده کرده در وقت صبح
... جماع کنند مطلب حاصل ... اما ... بهتر است
... ۳ ... فرزند نماید ... روغن ... از ... از ضعف فرزند نماید
مجرب است

فرزند

نوع زهره ... بسایند زن با پنبه بردارد آبستنی شود نوع باید
خرگوش در ... داخل نماید بردارند آبستنی شود نوع مقل صاف
عنبر مسک در شراب کنند بخیسانند فرزند شود مجرب است نوع دیگر
مغز ... مرغ ابی ... بط زعفران سنبل الطیب بهم بیامیزند در
هنگام احتیاج زن بخورد بردارد آبستن شود نوع چند بعد از ... به
... جاوشیر حب بلسان فرزند نمایند صفت حب بلسان
جاوشیر ... در شراب ... کنند و بر قضیب مالیده بگذارند خشک شود
بعد از آن جماع کنند فرزند بهم رسد نوع روغن کنجد بر قضیب مالیده جماع کنند مفعول
عظیم دارد نوع دل ... مغز زهره با عسل بر قضیب مالیده جماع کنند فرزند
بهم رسد و ... نوع ... روباه با روغن کنجد حل نموده در قضیب
مالند جماع کنند فرزند بهم رسد به آنکه تا مرد و زن ... شهوت ... حرکت
متحرک نکرده مرد اراده نطفه دیدار موجب شود و از مرد ... شود ... کنند

BLANK PAGE

در خواص اطلیه و ضماد اشه بر ذکر مالند فربه شود آلت خر بزرگ آید
ذکر مالند و جماع کنند زن گرفتار شود زهره گرگ همین خاصیت دارد روغن خایه
خرگوش فستق مالیده بر ذکر طلا کنند مقاربت نماید عجب است آزموده است والله اعلم باشد
بخور زنان دهند گرفتار شود فرج کل سنجد آنچه گرفته شود بخور زنی دهد گرفتار شود
زهره ماکیان سیاه الا با زنجبیل بسایند در موضع مخصوص بمالند لذت عظیم یابد
دارچینی گلاب بر ذکر مالند لذت یابند

دو ایشان موزه و نبات
مجرب شیاف الو الیه مرزنجوش و زرنیخ [illegible]
بستر صلایه نمایند [illegible] مانند [illegible] واز آنچه [illegible]
بمالند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

207

BLANK PAGES

BLANK PAGE

Foliated 4/19/90
JM



END OF REEL

PLEASE REWIND